

نام کتاب : جُنْگِ جوان

نام مؤلف : محمود اکبری

مقدمه

کشکول در بین ادب دوستان و کتاب خوان ها، نام آشنا و شناخته شده ای است که در اصطلاح ادبی می توان آن را «جُنگ» دانست .
جنگ ها یا کشکول ها بر اساس ذوق و سلیقه گردآورندگان ، دارای مطالب متنوعی است که از کتاب های مختلف جمع آوری می شود. و در این زمینه ده ها کتاب به سبکها و زبان های مختلف نوشته شده است و این دفتر، مجموعه ای است از پندها، نکته ها، داستان ها، خواندنی ها، گفته ها، مقایسه ها، حاضر جوابی ها، شعرها و مطالب خواندنی دیگر برای جوانان و ره توشه ای است برای مریبان که در رابطه با نوجوانان و جوانان هستند، به امید اینکه این مجموعه گامی برای انس با کتاب ، مطالعه و آشنایی با معارف دین باشد.

والسلام

محمود اکبری

اهمیت جوانی

در وصف جوانی

جوانی دوره شکوفایی زندگی است و هیچ دوره ای به اندازه جوانی خطرناک نیست .

جوانی چشمه ای است که همه آرزوها از آن سرازیر می گردد.

جوانی گمشده ای است که پیران به دنبال آن می گردند.

جوانی آتشفشان عشق و احساسات است .

جوانی گلی است که جز یک دفعه در بهار عمر شکفته نمی شود.

جوانی آفتابی است که طلوع آن در آسمان حیات شخص محدود است .^(۱)
جوانی چون فرشته ای پاک ، چون قهرمانی دلیر و بی باک ، چون شاهزاده
ای سربلند، چون طاووسی خودپسند است .

جوانی بهار است ای برادر همه گلها در آن روید سراسر
در آسمان عمر جوانی ستاره ای است یک بار بیشتر نکند در جهان طلوع
چون اصل عمر توست بدان قدر و قیمتش اصل ار فنا شود نبری نفع از فروع

آیا می دانید؟!

آیا می دانید که عمر مفید انسان در جوانی است ؟!
آیا می دانید اکثر پیروان پیامبران جوانان بودند؟!
آیا می دانید که بیشترین توجه پیامبر صلی الله علیه و آله ، به جوانان بوده و
مسئولان را از میان جوانان انتخاب می کردند؟!
آیا می دانید که امام زمان (عج) جوان است ؟!
آیا می دانید که یاران حضرت مهدی (عج) از جوانان هستند؟!
آیا می دانید که در قیامت از جوانی سؤال می شود؟!
آیا می دانید که همه اهل بهشت جوان هستند؟!
آیا می دانید که استکبار جهانی برای انحراف جوانان ، دامهای بسیاری
گسترده است ؟!

۱- کشکول طبسی ، ج ۲ ، ص ۳۶۸.

آیا می دانید راه انحراف یک جامعه از طریق انحراف جوانان آن جامعه است؟!

جوانان و ولایت

امام خمینی قدس سره و جوانان

من برای آن که شما جوانان شایسته ای هستید، علاقه دارم که جوانی خود را در راه خداوند و اسلام عزیز و جمهوری اسلامی صرف کنید، تا سعادت هر دو جهان را دریابید.^(۲)

وصیت اینجانب به جوانان عزیز و دانشسراها و دبیرستانها و دانشگاه ها این است که خودشان شجاعانه در مقابل انحرافات قیام کنند، تا استقلال و آزادی خود و کشور و ملت خودشان مصون باشد.^(۳)

از مکاید بزرگ شیطان و نفس اماره آن است که جوانان را وعده صلاح و اصلاح در زمان پیری می دهد، تا جوانی با غفلت از دست برود، و به پیران وعده می دهد به طول عمر و لحظه آخر با وعده های پوچ انسان را از ذکر خدا و اخلاص باز می دارد، تا مرگ فرا برسد و در آن حال ایمان را اگر تا آن وقت نگرفته باشد، می گیرد.^(۴)

۲- وصیتنامه امام خمینی رحمه الله .

۳- وصیتنامه امام خمینی رحمه الله .

۴- وصیتنامه امام خمینی رحمه الله .

مقام معظم رهبری و جوانان

من به عنوان کسی که در طول سالیان دراز، مشاور و همراه و هم نفس و هم زبان نسل جوان ، مخصوصا جوانان محصل و اندیشمند بوده ام ، می توانم برادرانه دو سه مسأله را تذکر دهم .

اولین مسأله ای که برای جوانان باید مطرح باشد، این است که خودشان را از فساد اخلاقی که به زور بر آنها تحمیل می شود، دور نگاه دارند. جوانان باید سعی کنند که به فساد آلوده نشوند.

توصیه دومی را که دارم این است که جوانان سعی کنند که به دانسته های کنونی خود از اسلام اکتفا نکنند، هر چه بیشتر در صدد فهمیدن و دانستن و شناختن اسلام باشند. باید قرآن را بیشتر فهمید، باید با قرآن بیشتر مانوس شد. باید مجالس و محافل اسلامی را بیشتر گرم کرد، و سنت بسیار پربرکت اجتماع در مساجد را باید زنده نگه داشت . باید جوان ها مسجد را کلاس درس و صحنه رزم بدانند و به مساجد رو کنند.^(۵)

پندها

عبرت از تاریخ

آن که ز تاریخ نیاندوخت پند باز نسنجیده در افتد به بند

۵- رسالت انقلابی نسل جوان ، ص ۳۲، حزب جمهوری اسلامی .

همنشینی با اهل و ناهل

با مردم اصل پاک و عاقل آمیز
وز ناهلان هزار فرسنگ گریز
گر زهر دهد تو را خردمند بنوش
ور نوش رسد ز دست ناهل بریز

مردانگی

تا نگذاری از جمع به فردی نرسی
تا نگذاری از خویش به مردی نرسی
تا در ره دوست بی سر و پا نشوی
بی درد بمانی و به دردی نرسی

کار و تلاش

ای برادر روز و شب مشغول اندر کار باش
موقع کار آمده مستی مکن هشیار باش

یار بد

تا توانی می گریز از یار بد
یار بد بدتر بود از مار بد
مار بد تنها تو را بر جان زند
یار بد بر جان و هم ایمان زند

مکافات عمل

گیرم که خلق را به فریبت فریفتی
با دست انتقام طبیعت چه می کنی

دستگیری

دانی که خدا چرا تو را داده دو دست من معتقدم که اندر آن سری هست
یک دست به کار خویشتن برداری با دست دگر از دگران گیری دست

چند پند کوتاه

جوانی از مرد حکیمی پندی خواست ، حکیم گفت :
هر سخنی که از خدا خالی است ، لغو است .
هر خموشی که از فکر خالی است ، سهو است .
و هر نظری که از عبرت خالی است ، لهو است .

قدر جوانی

جوانا بدان قدر روز جوانی مده نقد عمرت ز کف رایگانی
همه عمر، نیکی به خلق خدا کن که در گیر و دار جهان در نمایی
نکو گفت آن کس که گفت این سخن را به هر دست دادی همان را، ستانی

حسرت

دو کس مردند و حسرت بردند، یکی آن که داشت و نخورد و دیگر آن که
دانست و نکرد.^(۶)

۶- گلستان سعدی

سه موضع خطیر در قیامت

یکی از افراد خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن حضرت پرسید: آیا در قیامت یادی از دوستان می شود؟ (که مثلا افراد به نیکی از آنها یاد کنند و آنها را نجات بخشند)!

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ فرمود: در سه مورد هیچ کس از کسی یاد نمی کند.

۱- در نزد میزان و ترازوی اعمال ، که انسان در آن وقت همه فکرش در این است که آیا بار گنااهش در میزان سبک است یا سنگین ؟

۲- در نزد پل صراط، که انسان همه فکرش در این جهت است که آیا از آن می تواند عبور کند یا نه ؟

۳- هنگام گرفتن نامه اعمال ، که انسان همه فکرش در این است که آیا نامه عملش به دست راستش داده می شود (و قبول شده یا نه)، در این سه مورد کسی به فکر دیگری نیست .

سپس فرمود: این است معنی قول خدای متعال : **لکل امرء منهم یومئذ شاءن یغنیه** ^(۷) ، «در آن روز هر کسی را کاری است که او را از توجه به دیگران مشغول و غافل نموده است»، پناه می بریم به خدا در این سه مورد. ^(۸)

۷- سوره عیس ، آیه ۳۷

۸- تفسیر برهان ، ج ۴ ، ص ۴۲۹

صبر

از رنج تو را اگر چه لب بر جان است
بسر درد که صبر بهر آن درمان است
گر صبر کنی تحملش آسان است
پایان شکیبای خوش ترین پایان است

حلم

دانی که چیست غایت حلم
کم مباش از درخت سایه فکن
آنکه زهرت دهد، شکر بخشش
آنکه سنگش زند ثمر بخشد

بی آزار

میازارم ز خود هرگز دلی را
که می ترسم در آن جای تو باشد

دوست خوب

امام صادق (علیه السلام) فرمود: دوست خوب کسی است که :

الف - در ظاهر و باطن تو را دوست بدارد.

ب - آبروی تو را آبروی خود بداند.

ج - با دست یافتن به مال و مقام ، روش خود را تغییر ندهد.

د - در زمینه رفاقت از آنچه در اختیار دارد، مضایقه نکند.

ه - تو را در سختی ها تنها نگذارد.^(۹)

۹- جوان فلسفی ، جلد ۲، ص ۳۴۳.

خودسازی

خواهی که شود دل تو چون آئینه
ده چیز برون کن ز میان سینه
حرص و دغل و بخل و حرام و غیبت
بغض و حسد و کبر و ریا و کینه

دوست عزیز

همچو یوسف ترک نفس خویش کن
تا عزیز مصر و کنعانت کنند
پاک دار از شهوت ، ملک وجود
تا ز حکمت همچو لقمانت کنند
همچو سلمان در مسلمانی بکوش
ای مسلمان تا که سلیمانت کنند
ترک کن آزار مردم ای جوان
تا که رحمی بر جوانانت کنند

چگونه نفس سرکش را کنترل نماییم

یکی از سوال های جوانان این است که چگونه نفس خود را کنترل نماییم ؛
در این زمینه راه هایی وجود دارد.

- ۱- توجه به فواید کنترل نفس و زیان های پیروی از هوی و هوس .
- ۲ - مصاحبت و همنشینی با صالحان .
- ۳ - استمداد از خداوند به وسیله دعا و مناجات و قرائت قرآن .
- ۴ - تمرین مبارزه با هوی و هوس .

ستون دین

اگر چند لحظه نمازت بیشتر طول می کشید، مزه آن را بهتر می چشیدی .
اگر قدری بهتر قرائت می کردی ، صدای زیبای نمازت را می شنیدی .
اگر کمی آرامتر نمازت را می خواندی ، بیشتر آرامش پیدا می کردی .

اگر به موقع برای خواندن نماز اقدام می کردی ، بهتر لذت بندگی را می فهمیدی .

اگر هنگام نماز، بیشتر در درونت سکوت برقرار می شد، نجوای دلربای خدایت را می شنیدی .

اگر بهتر وضو می گرفتی ، نماز بهتر روحت را شستشو می داد.
اگر کمتر از نماز فراری بودی ، رحمت نماز فرا می گرفتت و دیگر از آن جدا نمی شدی .

اگر در نماز تنها بودی ، حضور خدایت را در مقابله احساس می کردی .
اگر کمی در نماز می اندیشیدی ، چشمه های معرفت در دلت می جوشید.
اگر یک بار در نماز اشک می ریختی ، صد بار در نماز نوازش می شدی .
اگر گاهی با شوق به سوی سجاده می آمدی ، خدا همیشه با اشتیاق به تو نگاه می کرد.

اگر با نماز سخن می گفتی ، نماز تو را بی پاسخ نمی گذاشت .
اگر...

اینها همه اگرهایی است که انسان در شب طولانی قبر در آن تنهایی همیشگی و بیکاری دائم با خود زمزمه می کند. (۱۰)

هشدار

ای خلق به هوش تا که خامت نکنند با وسوسه رخنه در مرامت نکنند

خودخواهی

نردبان این جهان ما و منی است عاقبت این نردبان افتادنی است
لاجرم آن کس که بالاتر نشست استخوانش سخت تر خواهد شکست^(۱۱)

ارزش عمر

شخصی نزد منصور دوانیقی رفت و گفت : هنری دارم .

منصور دوانیقی گفت : هنرت چیست ؟

گفت : نشانه گیری من خوب است . من سوزن را از فاصله چند متری به

هدف می زنم و بار دوم و سوم می توانم به همان هدف نشانه گیری کنم .

منصور تا هنر او را دید گفت : صد دینار برای هنرنمایی او بدهید . و صد

تازیانه هم به او بزنید.

هنرمند با تعجب پرسید: چرا دستور تازیانه !

منصور گفت : برای اینکه تو عمرت را این چنین هدر ندهی .

۱۱- مولوی

جوانان و پاکی

ای که آراسته از بهر زنان ، پیکر توست دست بردار، ز دنبال زن و دختر خلق نظر بد به رخ دختر مردم مفکن در همان حال که دنبال کنی خواهر کس تو به دنبال زنانی و نمی دانی هیچ تو شوی باعث بدبختی ناموس کسان باخبر باش که دوران بکشد در همه حال

ای که اندام نوامیس کسان ، منظر توست این یکی خواهر تو وان دگری مادر توست انتقام نظر بد، به رخ دختر توست یک نفر نیز به دنبال سر خواهر توست بزم افروز کسان دگران ، همسر توست ای بسا خانه دل شعله ور از خانه توست انتقامش ز تو بیچاره که آن کیفر توست

نگهداری خود

تقوی به معنای حفظ و نگهداری است .
نگهداری غرایز از طغیان .
نگهداری نفس ، از عصیان .
نگهداری زبان ، از دروغ و تهمت .
نگهداری چشم ، از دیدنی های حرام .
نگهداری دست ، از ستم و تجاوز .
نگهداری دل ، از هوس .
نگهداری مغز، از اندیشه های شیطانی .

رازداری

بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد. به پسرش گفت : نباید این سخن با کسی در میان نهی ، پسر گفت : ای پدر فرمان تو را اطاعت می کنم ،

ولیکن دلیل آن چیست ؟ گفت : تا مصیبت دو نشود یک نقصان مایه و دیگری شماتت همسایه .^(۱۲)

نماز کلاغ

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نشسته بود، دید مردی وارد مسجد شد و نماز خواند، ولی رکوع و سجود آن را به طور کامل انجام نداد. حضرت فرمود: نماز او مثل نوک زدن کلاغ می ماند، او اگر بمیرد و نمازش چنین باشد، به دین من نمرده است .^(۱۳)

نقش نماز

جوانی از انصار با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز می خواند و مرتکب گناه هم می شد. این موضوع برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نمازش روزی او را از گناه باز خواهد داشت ، سپس طولی نکشید که توبه کرد.^(۱۴)

۱۲- گلستان سعدی ، ص ۱۲۰

۱۳- محجه البیضاء، ج ۱، ص ۳۴۰.

۱۴- بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۹۸.

تواضع و تکبر

اگر دیدید از اهل تواضع	کنید از مهر بر ایشان تخاشع
وگر اهل تکبر را ببینید	بر ایشان کبر و رفعت را گزینید
تواضع باید از بهر خدا کرد	نه بهر مال و ارباب غنا کرد
تواضع از برای اهل ثروت	نباشد خوی ارباب مروت
تواضع آنکه از اهل غنی کرد	نصیب خویش از جنت فنا کرد
تو از بهر غنی از بی نیازان	مکن تکریم گر هستی مسلمان

از پندهای پیامبر صلی الله علیه و آله

مردی خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید. عرض کرد: یا رسول الله! بر من عملی بیاموز که خدا مرا دوست داشته باشد، و مردم نیز مرا دوست داشته باشند، و مال من زیاد گردد، و بدن من سالم باشد و عمر من طولانی شود و با شما در قیامت محشور گردم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب فرمودند: این شش خصلت است و احتیاج به شش خصلت نیز دارد.

۱- هرگاه بخواهی خداوند تو را دوست بدارد، از غیر او پروا کن و تقوا پیشه ساز.

۲- هرگاه بخواهی مردم تو را دوست بدانند، به آنان نیکی کن و چشم طمع به دارایی آنان نداشته باش.

۳- هر گاه بخواهی خداوند ثروتت را افزون کند، آن را پاک گردان (واجبات مالی خود را اداء کن).

- ۴- هرگاه بخواهی خداوند بدنت را سلامت بدارد، بسیار صدقه بده .
- ۵- هرگاه بخواهی خداوند عمرت را طولانی کند، صله رحم کن .
- ۶- هرگاه بخواهی خداوند تو را با من محشور گرداند سجده هایت را طولانی کن .^(۱۵)

گفتار بی عمل

هر حرف که پشتوانه آن عمل است هنگام حساب محکم و بی خلل است
بر گفته خشک اعتباری نبود گفتار بلا عمل چک بی محل است^(۱۶)

عبرت

ای جوان قرآن بخوان قبل از آن که برای تو قرآن بخوانند.
نماز بخوان قبل از آن که برای تو نماز بخوانند.
به حساب خود رسیدگی کن قبل از آن که به حساب تو برسند.
از دیگران عبرت بگیر قبل از آن که دیگران از تو عبرت بگیرند.

پرهیز از دوستی سه دسته !

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

از دوستی سه کس پرهیز، خیانت پیشه ، ستمکار، و سخن چین زیرا کسی که به تو خیانت ورزید، روز دیگر نیز به تو خیانت خواهد نمود؛ و آن کس که به تو ستمی کرد، در آینده نیز به تو ستم خواهد نمود؛ و کسی که نزد تو سخن چینی کرد، به زبان تو نیز سخن چینی خواهد کرد.

۱۵- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۹۹.

۱۶- جواد محدثی

از پندهای بهلول

بهلول را پرسیدند: تلخ ترین چیزها کدام است؟ گفت: حقیقت! پرسیدند: چگونه می توان این تلخی را تحمل کرد؟ گفت: با شیرینی اندیشه.

یک سؤال

آیا اگر ساعت شما مرتب عقب بماند و کار نکند ناراحت می شوی؟
اگر چنین است چرا خودت با کم همتی و کوتاهی عقب مانده ای!

امروز غنیمت است

گذشته فقط یک خیال است و آینده هم رؤیایی بیش نیست. پس قدر امروز را باید دانست. بیاید هر صبح و شام با خود تصمیم بگیریم، عمر خود را به رایگان از دست ندهیم، و کار امروز را به فردا واگذار نکنیم.

دوستان واقعی

به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد؛ کدام همنشینان بهترین هستند؟ حضرت فرمود: هرکس که دیدنش شما را به یاد خدا بیندازد، و گفتارش بر دانشتان بیفزاید و رفتارش شما را به یاد آخرت بیندازد. ^(۱۷)

سه وظیفه عمومی

امام باقر (علیه السلام) فرمود: سه چیز است که خداوند به احدی اجازه تخلف از آنها را نداده است، اول اداء امانت چه صاحب امانت نیکوکار باشد، چه گناهکار.

دوم وفای به عهد، خواه با نیکوکار باشد خواه با بدکار.

۱۷- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۶.

سوم احترام و نیکی به پدر و مادر خواه خوب باشند و خواه بد. ^(۱۸)

راه بهشت

مردی به حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد، و عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به من چیزی بیاموزید که به وسیله آن داخل بهشت شوم. حضرت فرمود: آنچه را که دوست داری مردم نسبت به تو رفتار کنند، تو نیز درباره مردم آن گونه رفتار کن، و آنچه را که میل نداری درباره تو عمل کنند، تو هم نسبت به مردم آن طور رفتار مکن. ^(۱۹)

برنامه هفتگی

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اف بر مردی که در هر هفته، یک روز (جمعه) برای امر دینش قرار ندهد، تا با آن تجدید عهد کند و از مسائل دینش سؤال کند. ^(۲۰)

پندهای کوتاه

چیزی بخور چیزی بده، چیزی بنه.
در جوانی مستی در پیری سستی، پس کی خداپرستی!
در جوانی کاری به دست آر، تا به هنگام پیری به کار آید.
در عیب نظر مکن که بی عیب خداست.
در صبر بکوش تا ظفر بینی.

۱۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۲.

۱۹- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹.

۲۰- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰.

دنیا نیرزد آن که پریشان کنی دلی .
اگر خواهی راز تو را دشمن نداند، به دوست خود هم مگو.
آن چیز که خود نمی پسندی ، برای دیگران هم میسند.

پندهای شعری

مگو مؤمن زیاد است ای برادر خدا خوان با خدا دان فرق دارد
در جوانی پاک بودن شیوه پیغمبری است ورنه هرگبری به پیری میشود پرهیزکار
از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو، ز جو

تعادل

اندازه نگه دار که اندازه نکوست هم لایق دشمن است و هم لایق دوست

دل بستگی به خداوند

جهان ای برادر نماند به کس دلت ، بر جهان آفرین بند و بس

در حسرت عمر

عمر بگذشت به بی حاصلی و مسخرگی .
چه توانی که ز کف دادم مفت .
من ندانستم و کس نیز مرا هیچ نگفت .

قدرت عهد شباب می توانست مرا تا به خدا پیش برد، لیک بیهوده تلف
گشت جوانی ، هیئات !

آن کسانی که نمی دانستند، زندگی یعنی چه ، رهنمایم بودند. کس مرا هیچ
نگفت .

زندگی ثروت نیست ، زندگی لذت نیست .

فکر خود بودن و غافل ز جهان بودن نیست ، من نفهمیدم و کس نیز مرا هیچ
نگفت .

و صد افسوس که چون عمر گذشت ، معنی اش می فهمم .

نقش تفکر

فکر در عاقبت گناه ، عامل توبه و مصونیت است .

فکر در فنای دنیا، عامل زهد و بی رغبتی به دنیا است .

فکر در مرگ ، عامل کنترل هوسهای نفسانی است .

فکر در احوال بزرگان ، عامل مقایسه و رشد است .

فکر در ضعف ها، عامل توکل است .

فکر در عذابهای الهی ، عامل خوف از خداست .

فکر در تاریخ ، عامل عبرت است .

فکر در مصنوعات و آفریده ها، عامل ایمان به خداست .

فکر در سختی های دیگران ، عامل استقامت است .

فکر در نیکی ها و مهربانی های پدر و مادر، عامل احسان به آنها است .^(۲۱)

۲۱- گناه شناسی ، استاد قرائتی ، ص ۲۵۴.

دوست واقعی

دوست ، باید که جمله عیب مرا
نه که چون شانه با هزار زبان
همچو آئینه روبرو گوید
پشت سر رفته مو به مو گوید

رحمت حق

محتاج به رحمت تو ماییم همه
لطف تو مگر دست بگیرد ما را
سر تا به قدم ، غرق گناهیم همه
ور نه به عمل ، نامه سیاهیم همه

توقع نیکی

سالها بر تو بگذرد که گذر
تو برای پدر چه کردی خیر
نکنی سوی تربت پدرت
که همان چشم داری از پسرت

اسیر نفس

تا چند اسیر نفس و شیطان باشی
ترسم که چو پرده از میان بردارند
افتاده به دام فسق و عصیان باشی
خوار و خجل و زار و پشیمان باشی

بنده نواز

تا خدا بنده نواز است ، به خلقم چه نیاز می کشم ناز یکی ، تا به همه ناز کنم

حاضر جوابی ها

حاضر جوابی حضرت علی (علیه السلام)

یکی از یهودیان ، از روی غرض ورزی به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) گفت :

«شما هنوز جنازه پیامبرتان را دفن نکرده بودید که درباره اش اختلاف نمودید!»

حضرت علی (علیه السلام) در پاسخ فرمود: «ما درباره وصی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف کردیم نه درباره خودش . اما شما (اجداد شما) یهودیان ، پس از آن که به همراه موسی (علیه السلام) از دریا گذشتید و فرعونیان غرق شدند، به پیامبر خود گفتید: برای ما معبودی (بتی) قرار بده ، همان گونه که بت پرستان معبودانی از بت دارند. موسی (علیه السلام) در جواب فرمود: شما جمعیتی نادان هستید.»^(۲۲)

حاضر جوابی عقیل

روزی معاویه در مجلسی بود، که عقیل (برادر حضرت علی (علیه السلام)) نیز حضور داشت ، به مردم گفت : «آیا شما ابولهب را می شناسید؟ که خداوند سوره «مسد» را درباره او نازل کرده است ؟»

۲۲- داستانها و پندها، ص ۱۳۷.

اهل شام گفتند: «نه نمی شناسیم.»

معاویه گفت: ابولهب عموی این شخص (اشاره به عقیل) است.

عقیل بی درنگ به مردم گفت: آیا شما زن ابولهب را که خداوند در قرآن در مورد او می فرماید: همسر او هیزم حمل می کرد و در گردنش ریسمانی از لیف خرما آویزان بود، می شناسید؟ مردم شام گفتند: «نه».

عقیل گفت: «این زن، عمه معاویه است، زیرا نام او «ام جمیل» دختر حرب بن امیه، خواهر ابوسفیان بود.» این پاسخ عقیل، معاویه را سر افکنده کرد و دیگر زبان بازی ننمود. (۲۳)

حاضر جوابی مدرس

آورده اند که، آیه الله شهید مدرس در حاضر جوابی بی نظیر بود؛ از جمله نوشته اند: در یکی دو مورد که مدرس نسبت به فرمانفرما انتقاد کرده و ایراد گرفته بود، به مدرس پیغام داد. خواهش می کنم که حضرت آیه الله این قدر پا روی دم من نگذارند. مدرس جواب می دهد: به فرمانفرما بگویید، حدود دم حضرت والا باید معلوم شود، زیرا من هر کجا پا می گذارم دم حضرت والا است. (۲۴)

حاضر جوابی داراب میرزا

مظفر الدین شاه قاجار از شاهزاده داراب میرزا، که ریش بلندی داشت، پرسید: آیا در زمان فتحعلی شاه به تو بیشتر خوش می گذشت یا در عهد سلطنت من؟

۲۳- داستانها و پندها، ج ۹، ص ۸۸

۲۴- گلشن لطایف، ص ۳۱۱

داراب میرزا گفت : قربان هیچکدام ! برای این که در زمان فتحعلی شاه ریش دار می پسندیدند و من آن وقت بی ریش بودم و در زمان شما بی ریش می پسندند و من ریش به این بلندی دارم .^(۲۵)

حاضر جوابی فقیر در برابر توانگر

شخص فقیری وارد مجلسی شد و نزدیک توانگری نشست . توانگر که از نشستن او در نزدیکش ناراحت شده بود با ترش رویی خطاب به فقیر گفت : میان تو و خر چقدر فرق است ؟ فقیر فوراً گفت : یک وجب (اشاره به آن که فاصله اش با توانگر بیش از یک وجب نبود) توانگر از این جواب سکوت کرد و سر افکنده شد.^(۲۶)

حاضر جوابی طفل

یکی از حکما از طفلی پرسید: اگر به من بگویی که خدا کجا است ، یک عدد پرتقال به تو می دهم . آن پسر در جواب گفت : من دو عدد پرتقال به شما می دهم ، که بگویی خدا کجا نیست .^(۲۷)

حاضر جوابی حسن بن فضل

در مجلس یکی از خلفا جمعی از دانشمندان حضور داشتند، که حسن بن فضل وارد شد؛ همین که خواست شروع به سخن گفتن نماید، خلیفه وی را مورد عتاب قرار داد و گفت :

۲۵- کشکول طبسی ، ج ۱ ، ص ۱۳۱

۲۶- کشکول طبسی ، ج ۱ ، ص ۱۳۱

۲۷- کشکول مختار، ص ۱۲۱

ای بچه! تا بزرگتر از تو در مجلس می باشد تو حرف مزن. فوراً حسن بن فضل در جواب گفت: ای خلیفه، نه من از هدهد کوچکترم و نه شما از حضرت سلیمان بزرگترید. مگر هدهد نبود که به سلیمان گفت: (... **احطت بما لم تحط به** ...) یعنی: پی برده ام به چیزی که تو به آن پی نبرده ای! ^(۲۸)

حاضر جوابی توسن خان

روزی فتحعلی شاه به توسن خان ترکمن گفت: روزی که ریش تقسیم می کردند، تو کجا بودی که سهمت را بگیری. فوراً توسن خان در جواب گفت: قربان در آن وقت به طلب عقل رفته بودم. ^(۲۹)

حاضر جوابی شاگرد

معلم کمونیستی در سر کلاس درس، به بچه ها گفت: بچه ها مرا می بینید؟ همه گفتند: بلی، دوباره سؤال کرد: این میز و تابلو و... را می بینید؟ همه در پاسخ گفتند: بلی، معلم ادامه داد، حال بچه ها خدا را می بینید؟ گفتند: خیر. معلم گفت: پس حالا نتیجه می گیریم که خدایی وجود ندارد! فوراً یکی از شاگردان گفت: بچه ها شما تابلو را می بینید؟ گفتند: بلی، شاگرد دوباره سؤال کرد: بچه ها آقا معلم را می بینید؟ گفتند: بلی، شاگرد گفت: اما آخرین سؤال بچه ها عقل آقا معلم را هم می بینید؟ گفتند: خیر، شاگرد گفت: پس حالا که عقل معلم را نمی بینیم، نتیجه می گیریم که آقا معلم عقل ندارد!

۲۸- مستطرف، ج ۱، ص ۴۵

۲۹- کشکول طبسی، ج ۱، ص ۱۳۸

حاضر جوابی کودک

روزی ابوحنیفه از محلی می گذشت ، دید طفلی از جای گل آلودی راه می رود. او را صدا زد و گفت : بچه جان مواظب باش نلغزی ، طفل بی درنگ در جواب گفت : لغزش من سهل است . تو مواظب خودت باش که نلغزی چون از لغزش تو بیروانت هم می لغزند. ابوحنیفه از هوش و زکاوت آن طفل تعجب کرد! (۳۰)

حاضر جوابی مؤ من طاق

پس از شهادت امام صادق (علیه السلام)، یکی از مخالفان آن حضرت به مؤ من طاق که از شاگردان آن حضرت بود، به عنوان طعنه گفت : امام تو از دنیا رفت . مؤ من طاق فوراً در پاسخ گفت : اما پیشوای تو «شیطان» تا قیامت زنده است . (۳۱)

حاضر جوابی سبط بن جوزی

سبط بن جوزی مدت مدیدی در میان شیعه و سنی زندگی می کرد. هر کدام از طرفداران دو مذهب شیعه و سنی او را به خود نسبت می دادند. روزی برای روشن شدن این که او شیعه است یا سنی ؟ در میان جمعی از او سؤال کردند، علی (علیه السلام) افضل است یا ابابکر؟ فوراً گفت : «من کانت بنته فی بینه» کسی که دخترش در خانه اوست . کسی از پاسخ او نفهمید که او واقعا شیعه است یا سنی زیرا هم دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه علی (علیه السلام) بوده و هم دختر ابوبکر در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله .

۳۰- انیس الادباء، ص ۹۶

۳۱- کشکول طبسی ، ج ۱، ص ۱۴۷

باز در مجلسی دیگر از او سؤال کردند که خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چند نفر بودند.

او با حالت عصبانیت جواب داد: چند بار بگویم؟! چهارتا، چهارتا، چهارتا. باز معلوم نشد او سنی است یا شیعه، چون سه بار تکرار کرده بود شیعیان فکر کردند که او با این تعبیر مقصودش خلفای دوازده گانه است که سه چهارتا می شود دوازده تا. و اهل سنت هم فکر کردند، او سنی است و چند بار تاکید کرده که خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چهارتا هستند.^(۳۲)

حاضر جوابی بهلول

روزی وزیر دربار هارون الرشید به بهلول گفت: خوش به حال تو، زیرا خلیفه، تو را رئیس خوک ها و گرگ ها نموده است!
بهلول بی درنگ گفت: اکنون که تو از این مطلب آگاه شدی، اینک از طاعت و فرمان من خارج مشو.^(۳۳)

آیه الله حکیم و بن باز

مرحوم آیه الله العظمی سید محسن حکیم قدس سره که مرجع شیعیان و زعیم حوزه علمیه نجف بود، در سفری که به عربستان داشت، در جلسه ای با «بن باز» مفتی آن روز آن کشور (که نابینا بود) مواجه شد.
بن باز، ظاهراً به دیدن آقای حکیم رفته بود ولی در واقع قصد داشت با ایشان جدال کند و افکار و هابیگری خود را مطرح نماید.

۳۲- مردان علم در میدان عمل، ج ۱، ص ۴۳۸

۳۳- صد و یک مناظره جالب و خواندنی، محمدی اشتهاردی

در این جلسه ، بن باز، از آیه الله حکیم پرسید: شما شیعیان چرا به ظواهر قرآن عمل نمی کنید؟ آیه الله حکیم در جواب گفتند: این دیدار جای چنین صحبت هایی نیست ، بگذارید به احوالپرسی برگزار شود. بن باز، سماجت کرده و خواستار دریافت جواب شد. آیه الله حکیم ، ناچار به بن باز گفتند: اگر قرار باشد به ظاهر قرآن تکیه کنیم و همان را معیار عمل به آن قرار دهیم ، باید معتقد شویم که شما به جهنم خواهید رفت ! بن باز، با تعجب پرسید چرا؟ آیه الله حکیم گفتند: چون قرآن می فرماید: **و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخره اعمی و اضل سبیلا** ^(۳۴) ؛ «کسی که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا باشد، در جهان آخرت هم نابینا و گمراه تر خواهد بود». و شما که از دو چشم نابینا هستید، طبق ظاهر این آیه باید در آخرت هم نابینا باشید و در زمره گمراهان که اهل جهنمند، قرار بگیرید. بنابراین ظاهر بسیاری از آیات قرآن مقصود نیست ! ^(۳۵)

لطیفه ها

مشورت

مردی با یکی از دوستان خود مشورت کرد، که فلانی ، از من پول قرض می خواهد، آیا صلاح می دانی به او پول قرض بدهم ؟
گفت : بلی ، خیلی بجاست . آن مرد پرسید چرا؟ دوستش گفت : چون اگر شما به او پول قرض ندهی ، سراغ من می آید.

۳۴- سوره اسراء، آیه ۷۲

۳۵- روزنامه جمهوری اسلامی ، ۷۶/۱۲/۳

سرقت

قاضی از دزدی پرسید: این همه سرقت ها را تنها انجام می دادی یا شریک هم داشتی؟ گفت: تنها بودم، مگر در این زمانه آدم درستکار هم پیدا می شود که شریک انتخاب کنم!

شریک

گروهی در راه مکه دیگری بار گذاشته بودند که عربی رسید، موشی در آن انداخت و گفت: انا شریک.

مؤذن

از کسی پرسیدند: چرا مؤذن هنگام اذان گفتن دست خود را بیخ گوش خود می گذارد؟ گفت: چون اگر دستش را جلوی دهانش بگذارد صدایش بیرون نمی آید.

حی علی الصلوه

مؤذنی تکبیر گفت و مردم با عجله به مسجد روی آوردند و برای صف نماز از همدیگر سبقت می گرفتند، ظریفی حاضر بود، گفت: والله! اگر مؤذنی به جای حی علی الصلوه، حی علی الزکاه می گفت، مردم در فرار از مسجد از هم دیگر سبقت می گرفتند.

عادت به نماز

ناصحی به تارک الصلوه گفت: اگر چهل روز پشت سر هم نماز بخوانی عادت می کنی و ترک نمی کنی. او جواب داد که اگر عادت چهل روزه را ترک نمی توان کرد، چگونه عادت چهل ساله را ترک می توانم کرد؟!

مسجد و پیرمرد

پیرمردی خواست پسرش را تنبیه کند؛ پسر از پیش او فرار کرد و به مسجد رفت. پیرمرد نزدیک در مسجد آمد و سرش را درون مسجد کرد و به پسرش خطاب کرد: که فلان فلان شده، بیا بیرون و بعد از هفتاد سال، پای مرا به مسجد باز نکن.

سود سفر

تاجری بسیار به سفر می رفت، از او سؤال شد آیا سودی هم از این مسافرتها به دست می آوری؟ او گفت: بلی، نمازهای چهار رکعتی را نصفه می خوانم.

چرا نماز نمی خوانی

به شخصی که نماز نمی خواند گفته شد: چرا نماز نمی خوانی؟ او گفت: به دلیل قرآن که می گوید: نزدیک نماز نشوید «... لا تقربوا الصلاه...»^(۳۶) و بقیه آیه را نمی خواند که می فرماید: در حال مستی نماز نخوانید.

رسیدن به آرزو

مردی از دوست خود پرسید: آیا تا به حال که شصت سال از عمرت گذشته است به یکی از آرزوهای جوانیت رسیده ای؟ گفت: آری به یکی از آنها. باز پرسید کدام آرزویت؟

۳۶- سوره نساء، آیه ۴۳

او جواب داد: هنگامی که پدرم موهای سرم را می کشید و مرا تنبیه می کرد، آرزو می کردم که هیچ مویی نداشته باشم؛ امروز الحمد لله به این آرزو رسیده ام.

نشانه های دزد!

ساده لوح ترسویی در کتابی خواند که از روش دزدان این است که وقتی شبها به دزدی می روند، در خانه طوری آهسته حرکت می کنند که صدای پای آنها شنیده نشود و با همدیگر آهسته حرف می زنند.

در دل شب ناگهان از ترس و اضطراب و فکر و خیال بیهوده از خواب بیدار شد و هر چه گوش داد صدایی نشنید و حرکتی را ندید و در خانه را هم بسته دید. با خود گفت: حتما دزد آمده به خانه، بی اختیار نعره ای کشید. همسایه ها بیدار شدند و گفتند: مگر چه شده؟ گفت: دزد آمده! گفتند: کجاست؟ گفت: من ندیدم، اما از نشانه هایش می گویم، پرسیدند: نشانه های دزد چیست؟ گفت: در تاریکی کارهای خود را انجام می دهد. آهسته حرکت می کند. صدای پایش نمی آید. با همراه خود آهسته حرف می زند، و من با بودن این نشانه ها فریاد زدم!

سجده سقف

شخصی خانه ای کرایه کرده بود، چوب های سقفش بسیار صدا می کرد. با صاحبخانه از بهر مرمت آن سخن گفت. صاحبخانه گفت: چوب های سقف ذکر خدا می گویند. او گفت: می ترسم این ذکر منجر به سجده شود.

مهمان بد خواب

شخصی مهمانی را در پایین خانه خوابانید. نیمه شب صدای خنده وی را در بالای خانه شنید، از او پرسید: اینجا چه می کنی؟ گفت: در خواب غلطیدم! گفت: مردم از بالا به پایین می غلطند و تو از پایین به بالا، او گفت: من هم از همین می خندم.

ندایی به پیش نماز

مرد عربی که سخت عجله داشت، صبح به مسجد آمد تا نماز گذارد، پیش نماز بعد از سوره فاتحه، سوره نوح را شروع کرد. تا آیه اول «انا ارسلنا نوحا...» را شروع کرد، بقیه آیه از یادش رفت و سکوت او طول کشید. عرب گفت: ایها القاری، اگر نوح نمی رود، دیگری را بفرست و ما را رها کن.

ریاکار

ریاکاری مشغول نماز بود، احساس کرد کسی وارد مسجد شده، نمازش را با کیفیت بهتری خواند و بعد از نماز نگاه به عقب کرد دید سگی است که در مسجد را باز کرده است.

دزد باغ

دزدی به باغ رفته بود، صاحب باغ گفت: تو کیستی و چه می کنی؟ گفت: دست خدا از درخت خدا، از میوه خدا می خورد! او هم آن دزد را به درختی بست و شروع به کتک زدن کرد. همین که خواست از خود دفاع و داد و فریادی کند، صاحب باغ گفت: چرا ناراحتی؟ این دست خدا و چوب خداست که به بدن بنده خدا می خورد.

دزدی میوه

دزدی به باغی رفت و دامنش را پر از میوه کرد، صاحب باغ او را دید، به او گفت: چرا به باغ من آمده ای؟ گفت: باد تندی آمد و مرا به داخل انداخت. صاحب باغ پرسید: چرا این میوه ها را چیده ای؟ گفت: از میوه ها می گرفتم تا خودم را نجات بدهم و آنها کنده می شدند! صاحب باغ پرسید چرا دامنش را پر از میوه کرده ای؟ گفت: من هم متحیر بودم که چرا چنین شده است و این سؤال را شما پاسخ بدهید. (۳۷)

المفلس فی امان الله

جماعتی، بدهکار خود را نزد قاضی بردند و شکایت کردند، که این شخص از ما، پولی قرض نموده و نمی دهد. شخص مقروض اقرار کرد که آنها راست می گویند و دعوی ایشان بجاست، اما مقرر فرمایید مهلت بدهند تا ملک و مال خود را بفروشم یا گرو بگذارم، وجه آنها را ادا نمایم. هنوز مرد بدهکار کلامش تمام نشده بود که طلبکاران فریاد بر آوردند که ای قاضی! این مرد، بی پول و مال و املاک است و یک وجب ملک در هیچ سرزمینی ندارد. پس آن شخص بدهکار روی به قاضی کرد و گفت: جناب قاضی، در صورتی که طلبکاران من همه به زبان خود اقرار و اعتراف بر بی چیزی من می کنند، اینک آنچه اقتضای عدالت است به جای آور. قاضی گفت: دیگر هیچ حق سؤال و جواب با تو را ندارند. المفلس فی امان الله.

بر طفل شش ماهه نماز واجب نیست

یک نصرانی مسلمان شد و قاضی به او گفت: الان مثل کودکی هستی که تازه متولد شده است. شش ماه بعد اهالی محل، او را نزد قاضی بردند و گفتند: این تازه مسلمان، در این مدت شش ماهه هیچ نماز نخوانده. او هم گفت: جناب قاضی، مگر شش ماه قبل به من نگفتید، گویا تازه متولد شده ای و الان کودک شش ماهه هستم و آیا بر طفل شش ماهه نماز واجب است؟ قاضی خندید و به او اعتراض نکرد. (۳۸)

نیت حلال و حرام

شخصی به باغ دیگری رفته بود و مشغول خوردن میوه بود که صاحب باغ آمد و گفت: چرا به باغ من آمده ای و میوه می خوری؟ این حرام است. او گفت: من به خاطر حرام بودنش نمی خورم، بلکه به خاطر خاصیتش می خورم.

غسل میت

از فقیهی پرسیدند: در فصل زمستان شخصی به صحرا رفته و جنازه ای را دیده که در زیر برف است، چگونه او را باید غسل و کفن کند؟ او گفت: شخصی را که به صحرا رفته و جنازه را دیده باید تنبیه کرد که در فصل زمستان در صحرا چکار داشته که چنین تکلیفی بر ذمه اش آمده باشد!

۳۸- کشکول طبسی، ج ۲، ص ۳۳۳

نماز بخوان

خواننده ای که آواز می خواند شعرش تمام شد، رو به جمعیت کرد و پرسید:
حالا چه بخوانم؟ ظریفی در مجلس بود، گفت: حالا نمازت را بخوان.

امانت

آورده اند که شخصی از همسایه اش طنابی به امانت خواست. او گفت: بر
روی آن ارزن گسترده ام. آن مرد گفت: مگر بر طناب ارزن می گسترند؟
او گفت: اگر بهانه است، همین بس است.

علت سحری خوردن

می گویند: کسی روزه نمی گرفت ولی سحری می خورد. گفتند: تو که روزه
نمی گیری، دیگر چرا در سحری خوردن خود را اذیت می کنی؟ گفته بود نماز
که نمی خوانم، روزه که نمی گیرم، اگر سحری هم نخورم که دیگر کافر مطلق
می شوم.

رؤیت هلال ماه رمضان

شخصی پس از یک ماه گرسنگی که سخت ناتوان و لاغر شده بود، برای رؤ
یت ماه در شب عید فطر به بام رفته بود. وقتی پس از زحمت، رؤیت ماه
نصیبش شد و هلال ماه را به صورت نازک و باریک چون ابروی دلدار دید،
خطاب به او چنین گفت: مگر لازم بود خودت و مردم بیچاره را بدین صورت
در آوری!

کی باید اول سلام کند

ژنرال مغروری در خیابان، سرباز ساده ای را دید که خونسرد و آرام از کنار
او گذشت و سلام نداد.

ژنرال برگشت و با عصبانیت از سرباز پرسید: به من بگو وقتی یک ژنرال و یک سرباز در خیابان یکدیگر را می بینند، کدام یک باید اول سلام بدهند؟ سرباز فکری کرد و گفت: هر کدام که با ادب تر باشند.

حلال ، حلالش به آسمان رفت

پدری که عمری از حرام امرار معاش می کرد، در آخر عمر به فرزندش گفت : یک کفن حلال برای من به دست بیاور.

فرزندش به سراغ کفن فروش رفت و کفنی را برداشت و گفت : این را بر من حلال کن . او گفت : حلال نمی کنم ! آن قدر او را زد تا این که فریاد حلال ، حلالش به آسمان رفت .

مسابقه تنبلی

گویند زمانی شاه عباس تصمیم گرفت ، تنبل ترین افراد پایتخت را بشناسد، جارچیان شاه در کوچه و بازار اعلام کردند، تنبل ها در مجلس شاه جمع شوند. عده زیادی به امید گرفتن انعام جمع شدند، شاه عباس دستور داد که آنها را در اتاقی که زیر کف آن خالی بود بردند و در زیر زمین اتاق مقدار زیادی هیزم روشن کردند تا اتاق سخت داغ شد. تنبل ها هر کدام به میزان تنبلی خود مدتی دوام آوردند و گرما را تحمل نمودند ولی سرانجام یکی پس از دیگری از معرکه گریختند. تنها دو نفر باقی ماندند یکی از آن دو در حالی که سخت می سوخت ، از جای خود تکان نمی خورد تنها فریاد می زد آی سوختم ؛ دیگری به او گفت : رفیق ! حالا که داد می زنی به جای من هم داد بزن . چون این خبر به شاه عباس رسید، گفت : او الحق تنبل ترین مردمان این شهر است .

تعارف

در یکی از مجالس شب نشینی ، صاحب خانه از خوش آوازی خواهش کرد آواز بخواند، او عذر آورد و گفت : همسایه ها خوابیده اند و نباید سبب ناراحتی آنها شد. صاحب خانه در کمال ادب ولی بدون توجه گفت : این حرفها چیه آقا، سگ آنها از سر شب تا صبح واق واق می کند، ما ابا اعتراضی نمی کنیم ، آن وقت شما اگر پنج دقیقه بخوانید، باید آنها اعتراض کنند.

بخیل

بخیلی پسرش را صدا زد و گفت : پسرم برو در خانه همسایه ، قند شکنشان را برای یک ساعت امانت بگیر. پسر رفت و پس از لحظه ای باز گشت و گفت : ندادند بابا.

مرد گفت : می خواستی خواهش کنی .

خواهش کردم ، ندادند.

می خواستی التماس کنی .

التماس کردم ، ندادند.

می خواستی گریه زاری کنی .

گریه کردم ، ندادند.

می خواستی فریاد بزنی .

فریاد زدم ، ندادند.

عجب مردمان بخیلی هستند، برو قندشکن خودمان را از توی انبار بیاور!

نکته های مزاح گونه

از بس در حرف دیگران پریده بود، در مسابقه پرش اول شد!

برای این که سر زده وارد خانه نشود، هیچگاه به سلمانی نمی رفت!
همیشه در خواب غفلت بود، چون برای خوابیدن احتیاج به مکان و زمان
مخصوصی نداشت!

از بس پا در کفش دیگران کرده بود، از کفش زده شده بود و دمپایی می
پوشید!

چون سیگارش خاموش شد، آن را در سر پایینی انداخت و هل داد تا شاید
دوباره روشن شود!

بیشتر با رؤ یا سفر می کرد، چون خرجی برایش نداشت!
تا وقتی پیاده بود، چشم دیدن راننده ها را نداشت، وقتی ماشین خرید چشم
دیدن پیاده ها را نداشت!

آشنایی

شخصی به عروسی می رفت. در میان راه به رفیقش برخورد کرد. رفیقش
به او گفت: کجا می روی؟ گفت: به عروسی. این هم دعوت نامه من است،
رفیقش گفت: مرا هم با خود ببر، گفت: به صاحبخانه چه بگویم؟ گفت: بگو
طفیلی است. طرف قبول کرده قدری که جلوتر رفتند، رفیق دیگرش را دید او
پرسید، کجا می روی؟ گفت: به عروسی، این هم دعوت نامه من است و این
هم طفیلی است. گفت: مرا هم ببر. گفت: به صاحبخانه چه بگویم؟ گفت:
بگو طفیلی است. طرف قبول کرد. چند قدم دیگر که راه رفتند، رفیق دیگری
پیدا شد. پرسید: کجا می روید؟ مرد گفت: به عروسی، گفت: مرا هم با خود
ببر. مرد گفت: ترا چه بنامم؟ دو نفر اضافه همراه دارم! رفیق گفت: ناراحت
نباش صاحبخانه خودش مرا می شناسد.

خلاصه چهار نفر همراه یکدیگر به عروسی وارد شدند. صاحبخانه دید به جای یک نفر چهار نفر آمده اند، به مهمان اصلی گفت: این کیست؟ گفت: طفیلی است. صاحبخانه گفت: آن یکی کیست؟ گفت: قفیلی است. صاحبخانه عصبانی شده، رو به سوی کرد و گفت: این پدرسوخته را چرا با خود آورده ای؟ آن مرد رو به مهمان اصلی کرد و گفت: دیدی گفتم صاحبخانه نام مرا می داند!

درد دل یک پیر با تصویر جوانی خود

ای عکس، نشان روی ماهی بودی بر تازه جوانیم گواهی بودی
من پیر شدم ولی، جوانی تو هنوز حقا که رفیق نیمه راهی بودی

مضرات پرحرفی

روزی، دو دوست به هم رسیدند. اولی گفت: «دیشب مهمانی داشتیم که تا صبح حرف زد و خواب را بر ما حرام کرد».
دومی گفت: «درباره چه موضوعاتی صحبت می کرد».
اولی گفت: «درباره مضرات پرحرفی و فواید خواب».

برو به جهنم

در زمان آغا محمد خان قاجار، شخصی از حاکم شهر خود که با صدر اعظم نسبت داشت، نزد صدر اعظم شکایت برد، صدر اعظم دانست حق با شاکی است. گفت: اشکالی ندارد، می توانی به اصفهان بروی، مرد گفت: اصفهان در اختیار پسر برادر شماست. گفت: پس به شیراز برو. او گفت: شیراز هم در اختیار خواهر زاده شماست.

گفت : پس به تبریز برو. گفت : آنجا هم در دست نوه شماست . صدر اعظم بلند شد و با عصبانیت فریاد زد: چه می دانم برو به جهنم . مرد با خونسردی گفت : متأسفانه آنجا هم مرحوم پدر شما حضور دارد.

بخیل و مهمانی

شخصی ، بخیلی را گفت : که سبب چیست با این همه دوستی و رفاقت ، یک مرتبه مرا به مهمانی دعوت نمی کنی ؟ بخیل گفت : چون از قوه اشتهای تو باخبرم ، و تو هنوز یک لقمه به دهانت نرسیده ، لقمه دیگر را بر می داری . دوستش گفت : مرا مهمان کن ، قول می دهم که در میان هر لقمه ، دو رکعت نماز به جای آورم .

در خانه دیوانگان

دیوانه اولی : دوست داری از این تیمارستان فرار کنیم ؟
دیوانه دومی : نه مگر دیوانه شده ام .

ترکیب خون

استادی از شاگردش پرسید: علی آقا بگو ببینم ، اگر خون تو را با خون نقی که از همه لحاظ با هم تفاوت دارند، مخلوط کنیم ، تشکیل چه خونی خواهند داد. دانش آموز گفت : تشکیل خون علینقی !

استکان بی سر و ته

دیوانه ای وارد قهوه خانه ای شد، دید استکانی را وارونه روی میز گذاشته اند. گفت : این چه جور استکانی است که سر ندارد، بعد با دستش آن را برداشت و برگرداند گفت : اصلاً به درد نمی خورد، چون ته هم ندارد!

داماد و پدر زن

شخصی که زن بد اخلاقی گرفته بود، بالاخره مجبور شد که آن زن را کتک بزند. زن شکایت را نزد پدر خود برد، پدر نیز به نوبه خویش او را کتک زده گفت: حالا برو به داماد بگو که اگر تو دختر مرا کتک زدی، من هم تلافی نمودم، در عوض زن تو را کتک زدم.

تکلیف تو چیست؟

شخصی گرفتار پیر زن هشتاد ساله ای شده بود و می خواست که عیال جوانی بگیرد ولی از ترس آن زن جرات نمی کرد. تا این که پیر زن بیمار شد، در حال بیماری از شوهر پرسید، اگر خدای نخواستہ من از دنیا بروم، نمی دانم تکلیف تو بیچاره چه خواهد شد. شوهر گفت: اگر شما زود بروید، تکلیف روشن است ولی اگر باز بخواهید بمانید، نمی دانم چه باید بکنم.

خیالبافی

نوکری یک نعل اسب پیدا کرده بود، به امید این که بتواند سه نعل دیگر پیدا کند و بعد اسبی بخرد، به همین امید یک آخور برای اسبش درست کرده بود، اما عمر او وفا نکرد تا به آرزویش برسد. بعد از مرگ او همسرش گریه می کرد و می گفت: همسرم مرد و اسبهای او بی صاحب ماند. به او گفتند: همسر تو اسبی نداشت که بی صاحب شده باشد. او گفت: چرا دو اسب داشت، یکی را می خواست بخرد و یکی دیگر را هم ارباب می خواست به او بدهد.

علت سفید شدن موی سر

از کسی که موی سرش بسیار سفید ولی موی ریشش سیاه بود، پرسیدند: چرا موی سرت از موی ریشت زودتر سفید شده است؟

گفت : علتش معلوم است ، چون موی سرم بیست سال از موی ریشم بزرگ تر است .

امام جماعت

مرد عربی که نامش موسی بود، کیسه زری یافت ، در زیر عبای خود به دست گرفته و به مسجد رفت تا نماز بخواند و در صف جماعت ایستاد، کیسه زر را همچنان در زیر عبا پنهان کرده بود. اتفاقا امام جماعت این آیه از قرآن را تلاوت نمود «و ما تلک بیمینک یا موسی»^(۳۹) در دستت چیست ای موسی؟! مرد عرب فوراً گفت : «والله انت ساحر»، کیسه زر را انداخت و فرار کرد تا به اتهام سرقت دستگیرش نسازند.

مزد کارگر

بخیلی به کارگری گفت : چقدر می گیری که برای ما کار کنی ، کارگر گفت : اگر فقط نهار و شام مرا بدهی برایت کار می کنم . بخیل گفت : کمی با ما ارزان تر حساب کن . کارگر گفت : بسیار خوب در هر هفته دو روزش را هم روزه می گیرم ، بخیل پذیرفت و او را به خدمت گرفت .

علت فرار

مادر زنی که به دیدن دخترش رفته بود، دید دخترش گریه می کند، پرسید: عزیزم ! چرا گریه می کنی ؟ جواب داد: شوهرم از خانه فرار کرده و نمی دانم کجا رفته . مادر زن گفت : حتما پای زنی در کار است . دخترش جواب داد: بله مادر، همین طور است ، پای یک زن در میان است !

۳۹- سوره طه ، آیه ۱۷

مادر که عصبانی شده بود، فریاد زد این زن کیست؟ دختر گفت: مامان جان خودت هستی؛ پرپروز تا شنید شما به اینجا می آید از خانه فرار کرد.^(۴۰)

محتاط

یک نفر وارد داروخانه ای شد و پرسید، آقا شما صاحب داروخانه هستید؟ آن مرد گفت: بله، پرسید: چند سال است که در این داروخانه هستید؟ گفت: ۳۰ سال. پرسید: تحصیلات دانشگاهی دارید؟ گفت: بله، من دکتر داروساز هستم. پرسید: تاکنون هیچ اشتباهی در کارتان کرده اید؟ گفت: خیر، گفت: حال که چنین است یک عدد قوطی روغن وازلین به من بدهید!^(۴۱)

به کجا می روید

مرد دیوانه عرب زبانی در نماز جماعت شرکت کرد، امام جماعت در نماز سوره تکویر را خواند، تا به این آیه رسید «فاین تذهبون» مرد عرب گفت: من که به منزل می روم، اما اینها را نمی دانم به کجا می روند.

آخرین اخبار ورزشی

دروازه بانی به خاطر خوردن گل زیاد، رو دل کرد!
در حین بازی راکت از دست بازیکن افتاد و منفجر شد!
رکورد جهان از دست یکی از بازیکنان افتاد و شکست!
کشتی آزاد بزودی کوپنی خواهد شد!

شنا

اولی: شنا بلدی.

۴۰- کشکول میشری، ص ۵۱۰

۴۱- کشکول میشری، ص ۵۱۱

دومی : نصفش را بدم .

اولی : چطوری ؟

دومی : می تونم توی آب بروم ولی نمی تونم بیرون بیایم .

اطلاعیه مهم ورزشی

به اطلاع کلیه علاقمندان فوتبال می رساند که فردا یک دوره مسابقات کشتی ، در استخر سر پوشیده برگزار می شود .
دوستداران حاکی روی یخ می توانند، بیایند و از بازی تنیس روی میز لذت ببرند. و سوارکارهای قهرمان را تشویق کنند.

لاف زنی

نوجه پهلوانی از قدرت و توان خود تعریف می کرد و می گفت : دیروز با یک نفر به نام قدرت کشتی گرفتم ، به محض این که دست به کمرش بردم و کمرش را گرفتم ، در همین حال ، ناگهان چشمش به قدرت افتاد که در وسط جمعیت بود. بدون اینکه خودش را ببازد ادامه داد به محض این که کمرش را گرفتم ، دیدم حریش نمی شوم . با التماس گفتم : ببین من زن و بچه دارم ، اگر به من رحم نمی کنی ! به آنها رحم کن . یا با من کشتی نگیر یا اگر می گیری یواش زمین بزن که استخوانم خرد نشود.

خرما با هسته

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با حضرت علی (علیه السلام) خرما می خوردند. پیامبر از روی مزاح ، هسته های خرماهایی را که می خورد پیش روی علی (علیه السلام) می نهاد. وقتی که از خوردن خرما فارغ شدند، همه هسته ها در نزد حضرت علی (علیه السلام) جمع شده بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت علی (علیه السلام) فرمود: ای علی! تو پرخور هستی؟

حضرت علی (علیه السلام) در پاسخ (از روی مزاح) عرض کرد: پر خور کسی است که خرما را با هسته اش بخورد.^(۴۲)

خاطره ها

چند خاطره از معلم و شاگرد

۱- شهید مطهری وقتی نام اساتید خود را می برد، با احترام و تعظیم بسیار زیاد همراه می ساخت. مثلاً وقتی به نام علامه طباطبایی می رسید، می گفت: «روحی له الفداء» جانم فدایش باد.

در مورد استاد دیگرش میرزا علی آقا شیرازی می فرمود: شب و روزی نیست که خاطره اش در نظرم مجسم نگردد و از وی یاد نکنم.

۲- سید رضی قدس سره گرد آورنده نهج البلاغه، استادی داشت غیر مسلمان. وقتی این استاد از دنیا رفت هر وقت از قبرستان عبور می کرد از اسب پیاده می شد و تا آخر قبرستان به احترام استاد پیاده می رفت. بعد سوار می شد. علت این کار را پرسیدند، فرمود: آخر معلم من در این قبرستان خوابیده است.

۳- شخصی به خدمت امام سجاد (علیه السلام) رسید و گفت: این مرد پدرم را کشته و من می خواهم قصاص کنم. قاتل هم به قتل اعتراف کرد. حضرت فرمود: می توانی قصاص کنی، اما بگو ببینم آیا این مرد تا به حال به تو خدمتی نکرده، که به جای قصاص دیه بگیری.

۴۲- زهر الربیع، ص ۷

عرض کرد: فقط چند روزی به من درس داده ، حضرت فرمود: چه می گویی ؟
حق ارشاد بیش از خون ارزش دارد. او هم از قصاص گذشت و نوبت دیه
رسید. قاتل توانایی نداشت صد شتر بدهد. امام فرمود: حاضری ثواب هدایت و
ارشاد را به من بدهی و من صد شتر به جای تو بدهم ، او گفت : اگر فردای
قیامت مقتول جلوی مرا بگیرد هیچ توشه ای غیر از این درس دادن ندارم . امام
به خانواده مقتول فرمود: اگر از او بگذری روایتی از پیامبر برایتان می خوانم که
از همه دنیا برای هر دو شما باارزش تر باشد. او هم از حق خود گذشت .

۴- به اسکندر گفتند: چرا معلم را بیش از پدرت تعظیم می کنی ؟

گفت : چون پدر مرا از عالم ملکوت به زمین آورد و معلم مرا از زمین به
آسمان می برد.

۵- ابن سینا در ۲۰ سالگی تمام علوم زمان خود را فرا گرفته بود. روزی به
مجلس درس ابن مسکویه حاضر شد و با کمال غرور گردویی را جلوی استاد
گذاشت و گفت : مساحت این گردو را حساب کن . استاد جزوه ای در علم
اخلاق جلوی ابن سینا گذاشت و گفت : تو اول اخلاق خود را اصلاح کن تا من
مساحت گردو را حساب کنم .^(۴۳)

۶- آخوند خراسانی قدس سره ۱۲۰۰ شاگرد داشت ، که ۵۰ نفر از آنان
مجتهد بودند. یکی از شاگردان جوانش آیت الله بروجردی بود. روزی این
شاگرد جوان به حرف استاد اشکال کرد. استاد گفت : یک بار دیگر بگو. آقای
بروجردی حرف خود را تکرار کرد.

۴۳- همراه با نماز، استاد قرائتی ، ص ۵۹

استاد فهمید که حرف شاگرد درست است ، گفت ، الحمد لله که از شاگرد خود استفاده کردم . (۴۴)

تماشای فوتبال

شخصی می گفت : مسابقات فوتبال را تماشا می کردم ، تیم مورد علاقه من گل خورد. از روی ناراحتی متکایی که در دستم بود به طرف تلویزیون پرتاب کردم ، ناگهان به سر پدرم خورد.

حواس پرتی

شخصی می گفت : مشغول دیدن فوتبال از تلویزیون بودم ، پدرم گفت : برو قندان را پر از قند کن بیاور. من که مات دیدن فوتبال شده بودم حواسم پرت بود به جای این که قندان را پر از قند کنم ، پر از ماست کردم و آوردم و از خنده پدر و مادرم فهمیدم که چه اشتباهی کرده ام !

گزارش ورزشی

اول بار بود که می خواستم یک مسابقه ورزشی را گزارش کنم و این گزارش از طریق بلندگو در سرتاسر ورزشگاه پخش می شد. همین که داور سوت زد، در حالی که حول شده بودم ، میکروفون را در دست گرفتم و گفتم : ورزش دوستان عزیز قبل از اعلام اسامی بازیکنان ، باید خدمتی را به مطلبتان برسانم . ناگهان با صدای خنده تماشاچیان به خود آمدم .

۴۴- حماسه حسینی ، ج ۱ ، ص ۲۸۹

خاطرات سربازی

سوت دژبان

در اواخر دوران سربازی ، روزی می خواستم وارد پادگان بشوم ؛ اما دژبان جلوی در نبود تا اجازه بگیرم و وارد شوم . مقداری ایستادم دیدم نیامد، خود سره وارد پادگان شدم ، دیدم دژبان از دور مرا صدا می زند و با حالت توهین آمیز می گوید: آهای یابو همین طور سرت را به زیر انداخته ای و می روی و من هم شروع کردم با او دهن به دهن شدن ، کم کم کار به دعوا کشید، ناگهان او یک سوتی کشید، طولی نکشید که عده ای از سربازان به کمک او شتافتند، مرا حسابی زدند و سپس بردند سرم را از چهار طرف تراشیدند و من که می خواستم ، کسی از وضعیت من باخبر نشود، کلامم را سرم کشیدم و خود را به یک سلمانی در بیرون پادگان رساندم و سرم را از ته تراشیدم .

اسمت چیست ؟

فرمانده سربازان را به صف کرده بود و اسم های آنها را می پرسید. به یک سرباز تهرانی که اسمش فریدون بود، گفت : اسمت چیه ؟ پاسخ داد: فری ! جناب سروان ! فرمانده با عصبانیت گفت : ما اینجا نربازی نداریم . درست بگو فریدون . نفر بعدی که نامش قلی بود، وقتی فرمانده اسمش را پرسید. او از روی ترس و دستپاچگی گفت : قربان قلیدون .

نمره تفنگ

گروهبان از سرباز پرسید: بگو ببینم یک سرباز قبل از اینکه تفنگ خود را پاک کند چه می کند؟ سرباز جواب داد: قبلا نمره تفنگ را می خواند.

گروه‌بان پرسید: برای چی؟ سرباز گفت: برای این که اشتباهات تفنگ دیگران را پاک نکند.

در مخابرات

آن روزها که دوران آموزشی سربازی را در تهران می‌گذرانیدیم، هر روز حضور و غیاب می‌کردند و نام هر سربازی که برده می‌شد، باید با صدای بلند می‌گفت؛ «من».

ابتدا سخت بود، اما کم‌کم عادت کرده بودیم یک روز که برای مرخصی داخل شهر رفته بودم، تصمیم گرفتم به خانواده ام تلفن بزنم. رفتم مخابرات و شماره را دادم تا برایم شماره بگیرد. چند دقیقه ای که گذشت آقای که شماره‌ها را می‌گرفت، با صدای بلند نام مرا برد، تا من با تلفن صحبت کنم. من که از شنیدن اسم دست و پایم را گم کرده بودم به تصور اینکه در پادگان هستم، بلند گفتم من!

ناگهان افراد حاضر در سالن زدند زیر خنده.

بهبان ای برای معافیت

مشمولی به خدمت سربازی آمده بود، هر سؤالی را از او می‌کردند، می‌گفت: خودش نیست.

مسئولین گفتند: او دیوانه است، معافش کنید. لذا او را معاف کردند.

او گفت: حالا خودش.

هر دو را قربان

می‌گویند ناپلئون در نظارت بر ارتش بسیار دقیق بود و به طور مرتب از سربازان سان می‌دید و از وضعیت آنان سؤال می‌کرد.

یکی از سربازان که گوشش سنگین بود، از روبرو شدن با ناپلئون وحشت داشت و می ترسید چیزی بپرسد که او نفهمد. دوستش چون از نگرانی او مطلع شد، گفت : غمگین مباش . ناپلئون از هر سرباز سه سؤال می کند. ابتدا می پرسد: سرباز، چند سال داری ؟ تو بگو ۲۲ سال قربان ؛ بعد می پرسد: چند سال است که خدمت می کنی ؟ بگو دو سال ؛ بعد می پرسد: فرانسه را بیشتر دوست داری یا مرا؟ بگو هر دو را قربان .

سرباز خود را جمع و جور کرده مهیای پاسخ گویی شد، اما این بار برخلاف همیشه ناپلئون ابتدا سؤال کرد: سرباز، چند سال است که خدمت می کنی ؟ گفت : بیست و دو سال قربان . ناپلئون نگاهی به قیافه او انداخت و پرسید؟ پس چند سال سن داری ؟ گفت : دو سال قربان . ناپلئون از مهمل گویی او عصبانی شد و داد زد:

ای سرباز احمق خودت را مسخره می کنی یا مرا. سرباز با صدای بلند جواب داد: هر دو را قربان .

البته چون کار به اینجا رسید، بلافاصله فرمانده جلو آمد و وضعیت او را به اطلاع ناپلئون رساند و ناپلئون پوزخندی زده و از آنجا دور شد.

از من دور شو

فرمانده به سربازی گفت : برو از من دور شو!

او رفت از بندرعباس زنگ زد، گفت : قربان آیا بیشتر از این دور شوم ؟

«آک - عو - ا»

در ایام سربازی ، یک روز داشتم گروهان را با قدم رو (دویدن آهسته) از

جایی به جایی می بردم و

بلند بلند برای آنها می شمردم : اک ، عو، ا، آر (یک ، دو، سه). در بین راه ناگهان ، فرمانده گروهان از پشت یک ساختمان پیدایش شد. گروهان با قدم «رو» داشت از جلوی فرمانده رد می شد، یک لحظه قاتی کردم . ابتدا «دو» را به حالت رفتن در آوردم بعد دیدم قاعده سلام دادن گروهی را در حال راه رفتن ، به ارشد مافوق بلد نیستم . لذا بهتر دیدم که اصلا گروهان را متوقف کنم ، بعد به گروهان ایستاده ، رو به فرمانده خبردار بدهم . لذا به گروهان ایستادم ، اما دیدم که روی افراد به طرف فرمانده نیست . لذا گفتم : به چپ چپ . دیدم از حالتی که بود، بدتر شده و تقریبا رو به نقطه مخالف شد. با دستپاچگی فرمان جدیدی دادم . «عقب گرد» گروهان مثل کامیونی که توی گل و لای بکس و باد کند، مثل قشون شکست خورده عقب گرد کرد. دیدم صد درجه بدتر شد و همه پشت به فرمانده کردند. مذبوحانه فریاد زدم : «به راست راست» باز هم مشکل حل نشد. و در این هنگام فرمانده که به این آسانی ها دل از یک سلام دست جمعی نمی کند، دخالت کرد و خطاب به ما گفت : «از نو از نو» یعنی نخواستیم : مرده شوی سلامتتان را ببرند، صدای کرکر خنده بچه ها بلند شد و من سراپا شرمنده بودم .

تصمیم قطعی

فرمانده پس از این که سربازان جدید را به خط کرد. گفت به راست راست ، به چپ چپ . و چند بار آن را تکرار کرد، یکی از سربازان از صف خارج شد و گفت : من در جایی که فرمانده تصمیم قطعی نداشته باشد، نمی مانم . (زیرا تصمیم او مشخص نیست ، که باید سربازان به راست باشند یا به چپ).

سرباز بدخواب

سرباز بدخوابی بود که هر از چند گاهی از روی تخت به زمین می افتاد و صدای ناله اش همه را از خواب بیدار می کرد، ناچار سربازان جای او را در کف آسایشگاه انداختند. در عین حال نیمه شب با صدای ناله اش همه سربازان آسایشگاه از خواب بیدار شدند. معلوم شد که این بار سرباز بدخواب دیگری، از بالای تخت بر روی او افتاده است.

بی خیال سرکار

در یکی از پادگان های آموزشی : دیدم سربازان رژه می رفتند و فرمانده آنها را تشویق می کرد و می گفت : خیلی خوب خیلی خوب و سربازان در پاسخ می گفتند: سپاس سرکار. از یکی از سربازان پرسیدم : اگر رژه به خوبی انجام نشود فرمانده چه می گوید؟ در پاسخ گفت : فرمانده می گوید: خیلی بد خیلی بد! پرسیدم شما در پاسخ چه می گوئید؟ او گفت ما هم می گوئیم : بی خیال سرکار.

دفتر افسر نگهبان

تازه به سربازی رفته بودم و جواب گویی تلفن های افسر نگهبانمان بر عهده من بود. تا این که پس از گذشت سه ماه برای اولین بار به مرخصی آمدم ، در خانه اتفاقا تلفن خانه به صدا در آمد، گوشی را برداشتم ، گفتم : دفتر افسر نگهبان بفرمایید! ناگهان متوجه خنده اطرافیان شدم .

سر گروهبان

تازه به خدمت سربازی اعزام شده بودم و در پادگان یک گروهبان فرمانده ما بود. که او را سر گروهبان صدا می زدیم و این کلمه ورد زبانمان شده بود،

روزی به علت درد شدید دندان به دندانپزشکی مراجعه کردم ، آقای دکتر مشغول خالی کردن دندانم بود و در حین انجام کار، پرسید: درد که ندارید، من که به شدت ترسیده بودم ، گفتم : نه ، سر گروهبان .

تعریف وطن

از ارتشبد آریانا که زمانی رئیس ستاد ارتش در زمان طاغوت بود، نقل شده که می گفت : روزی در لشکر گارد از سربازان می پرسیدم وطن چیست ؟ سربازی به نام آقام علی که جواب را قبلا از معلم خود شنیده بود، طوطی وار گفت : گوربان ، وطن یعنی جایی که ما در آنجا متولد شده ایم ، یعنی خانه پدری و اجداد ما، یعنی خانه من یعنی مادر من .

سپس از نفر بعدی که برات علی نام داشت پرسیدم ، وطن چیست ؟ او فکری کرد، سپس به سادگی جواب داد، وطن یعنی مادر آقام علی .^(۴۵)

خبردار

شخصی می گفت : در زمان سربازی به ما گفته بودند، هر وقت صدای سوت در یادگان شنیدید، به حالت آماده و خبردار بایستید. ما هم طبق فرمان هر وقت صدای سوت می شنیدیم به حالت خبردار می ایستادیم . روزی در زمان مرخصی داخل شهر از چهار راهی عبور می کردم ، صدای سوت پلیس را شنیدم ، ناخودآگاه به حالت خبردار ایستادم .

۴۵- کوتاه و خواندنی از تاریخ ، علی توانا، ص ۲۰۸

سرباز بیات

سربازی نقل می کرد در دوران سربازی ، سربازی بود به نام شمسعلی بیات ، فرمانده از او خواست که بلند شود و خود را معرفی نماید.
او از جا برخاست به جای اینکه بگوید: من سرباز وظیفه ، شمسعلی بیات هستم .

گفت : من شمسعلی وظیفه ، سرباز بیات هستم در این حین صدای انفجار خنده بچه ها محوطه را فرا گرفت .

مردم و ارزشها

یاران

دلا یاران سه قسمند، ار بدانی زبانی اند و نانی اند و جانی
به نانی ، نان بده از در برانش نوازش کن به یاران زبانی
ولیکن یار جانی را به دست آر به جانش جان بده ، گر می توانی

اقسام جوانان

آیا می دانید جوانان سه دسته اند:

۱- آبکی : گروهی همچون آب می مانند که از خود شکلی ندارند و در هر طرفی ، به شکلی در می آیند و در هر محیطی ، رنگ آن محیط را می گیرند.
اگر مردم بخندند آنها نیز می خندند، اگر چیزی را بد بدانند، آنها هم بد می دانند و اگر کاری را خوب بدانند، آنها هم خوب می دانند.

۲- آهنی : گروهی همچون آهن سرسخت و مقاوم هستند، ولی باز شکل و رنگ به خود می گیرند و ممکن است زنگ بزنند و مقاومت خود را از دست بدهند.

۳- طلایی : گروهی همچون طلا هستند که در هیچ حال عوض نمی شوند و هیچ حادثه و مشکلی نمی تواند آنها را تغییر بدهد و همیشه اصالت خود را حفظ می کنند.

راستی شما از کدامین گروه هستید؟

اقسام مردم

چه بسا جوانی که دنیای او فراوان است ، ولی پس از دنیا آخرتی نخواهد داشت و چه بسا جوانی که دنیایش ناپسند است ، ولی به دنبال آن آخرت خوبی خواهد داشت و جوانی که هم دنیا را دارد و هم آخرت را و جوانی که از هر دو محروم است ، نه دنیا دارد و نه آخرت . (۴۶)

اقسام ایمان

ایمان چند نوع است . «هلی»، «قلی»، «پفی»، «فصلی»، «ریشه ای». ایمان هلی اجباری است ، همچون افرادی که در شرایط خاصی به مسایل مذهبی توجه می کنند.

رب فتی دنیاه موفوره	لیس له من بعدها آخره
و آخر دنیاه مذومه	یتبعها آخره فـاخره
و آخره فـاز بکلتیهم	قد جمع الدنیا مع الاخره
و آخره یحرم کلتیهم	لیس له الدنیا و لا الاخره

گوناگون ، فضل الله کمپانی ، ص ۱۱۱

ایمان قلی یا قولی ، ایمانی است که فقط در حد ادعا و زبان مطرح است و در عمل تعهدی در کار نیست .

ایمان پفی ، ایمان ضعیفی است همچون نور شمع که با کوچک ترین بادی خاموش می شود.

ایمان فصلی ، ایمانی است که در زمان خاصی همچون محرم و رمضان مطرح است و زمان دیگر وجود ندارد.

ایمان ریشه ای ایمانی است که همیشه و در هر شرایطی وجود دارد. همچون درخت ریشه داری که در برابر باد و طوفان مقاوم است و برترین ایمان ، ایمان ریشه ای است .

مردم پس از جنگ

شهید والا مقام و بزرگوار، سردار «حمید باکری» جانشین فرماندهی لشکر ۲۱ عاشورا در سال ۶۱ قبل از عملیات والفجر گفته بود: دعا کنید که خداوند شهادت را نصیب شما کند در غیر این صورت زمانی فرا می رسد که جنگ تمام می شود و رزمندگان امروز سه دسته می شوند.

۱- دسته ای به مخالفت با گذشته خود برمی خیزند و از گذشته خود پشیمان می شوند.

۲- دسته ای راه بی تفاوتی را برمی گزینند و در زندگی مادی غرق می شوند...

۳- دسته ای به گذشته خود وفادار می مانند و احساس مسؤ ولیت می کنند که از شدت مصائب و غصه ها دق خواهند کرد.

پس از خدا بخواهید که با وصال شهادت از عواقب زندگی بعد از جنگ در امان بمانید، چون عاقبت دو دسته اول ختم به خیر نخواهد شد و جزو دسته سوم ماندن هم بسیار سخت و دشوار خواهد بود.^(۴۷)

مردم و رشد

بعضی از مردم سنتشان هماهنگ با رشد فکریشان است .
بعضی از مردم سنتشان زیاد و رشد فکریشان کم است .
بعضی از مردم سنتشان کم و رشد فکریشان بسیار است .
و تو کدام را می پسندی ؟

مردم و عیوب دیگران

مردم نسبت به عیب و کمال یکدیگر سه دسته اند:
گروهی همچون مگس فقط نقاط منفی را می بینند.
گروهی همچون پروانه فقط نقاط مثبت را می بینند.
گروهی همچون آینه صفتند که هم مثبتها را نشان می دهند و هم نقاط منفی را. تو هم یک آینه باش .

مردم و نقشها

بعضی از مردم همچون عود، فضا را معطر می سازند.
و بعضی از مردم همچون شمع می سوزند، تا دیگران از روشنایی وجودشان بهره ببرند.

و بعضی از مردم همچون مرغ سحر از حق دفاع می کنند.

۴۷- روزنامه اطلاعات ، ۷۳/۴/۱۶ ، ش ۲۰۲۳۵

و تو همچون علی (علیه السلام) حامی حق باش .

مردم از نظر سازگاری و ناسازگاری

سه دسته اند.

بعضی مردم ستیزند. بعضی مردم گریزند. بعضی مردم دارند.

و تو سعی کن از مردم داران باشی .

سنجیده گویی

بعضی فکر می کنند و بعد حرف می زنند.

و بعضی حرف می زنند که فکر از سرشان بیورد.

و بعضی هم فکر نکرده حرف می زنند.

شما کدام را می پسندید؟

مردم و دیگران

عده ای فقط به خود فکر می کنند و به دیگران کاری ندارند.

عده ای همچون سیم رابط فقط به دیگران فکر می کنند.

عده ای هم به خود فکر می کنند و هم به دیگران .

مردم و اطعام

بعضی می خورند و می خورانند.

بعضی نه می خورند و نه می خورانند.

بعضی نمی خورند ولی می خورانند.

آیا می دانی کدام بهتر است ؟

مردم و منکرات

مردم در رابطه با منکرات چند دسته اند:
گروهی بی تفاوتند و کاری به فساد و صلاح جامعه ندارند.
گروهی مروج فساد و منکراتند.
گروهی چون خورشید جهان را روشن و آفتها را از بین می برند.
یا رب! ما را نیز از این دسته اخیر قرار بده .

مردم و درختان

بعضی همچون درختان سرسبز و بانشاط هستند.
بعضی همچون درختان بی ثمر و پراقت هستند.
بعضی همچون سنجد پیچیده اند.
تو هم درخت وجودت را پرثمر ساز!

مردم و کار خیر

گروهی اهل خیرند و دائما به فکر گره گشایی از مشکلات دیگران هستند.
گروهی بی خیرند و کوچکترین کاری برای رفع مشکلات دیگران انجام نمی دهند.

گروهی نه تنها بی خیرند که مانع خیرند و مرتب در برابر کسانی که کار خیر انجام می دهند، مشکل ایجاد می کنند.
تو نیز گره گشای دیگران باش .

مردم و گناه

می توان عموم مردم را از نظر تقوی و پاکی ، عبادت و درستی ، گناه و بی بند و باری ، به سه دسته تقسیم نمود.

دسته ای از افراد پیوسته به فکر عبادت و بندگی خدا می باشند. و خیلی کم به فکر گناه می افتند و اگر کار خلافی از آنها سر بزند، فوراً پشیمان گشته و توبه می کنند.

دسته ای از افراد نسبت به عبادات و واجبات پایبند هستند، اما از گناه و معصیت هم پرهیزی ندارند و چندان بر هوای نفس خود مسلط نیستند. و چه بسا در هر شبانه روز، بارها مرتکب گناه می شوند و گاه و بیگاه هم استغفار می کنند.

دسته سوم اشخاصی هستند که گذشته از آنکه هرگز به فکر عبادت و تقوی نیستند. دائماً در وادی معصیت سیر می کنند و همیشه در حال عصیان به سر می برند و هیچگاه در مقام عذر خواهی و توبه بر نمی آیند.
خدایا! ما را لحظه ای به خودمان وا مگذار.

مردم و دانش

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: مردم نسبت به علم و دانش سه گروهند:

۱- علمای الهی .

۲- دانش طلبانی که در راه نجات ، دنبال تحصیل علمند.

۳- جاهلان و احمقان بی سر و پا که دنبال هر صدایی می روند و با هر بادی

حرکت می کنند، همانها که با نور علم روشن نشده اند و به ستون محکمی پناه

نبرده اند. (۴۸)

مردم و دانایی

حکیمی را گفتند: «پندی ما را بیاموز».

۴۸- نهج البلاغه ، ترجمه آیه الله مکارم ، ج ۳، قصار ۱۴۷.

گفت : مردم دنیا بر چهار گروهند:

یکی آن است که داند و داند که دانا است ، از وی دانش بیاموزید.
دیگر آن است که داند و نداند که دانا است ؛ او فراموشکار است ، یادش
دهید.

و سوم آن است که نداند و داند که نداند، بیاموزیدش .
و آخر آن است که نداند و نداند که نداند، او جاهل است ، از وی دوری کنید.

مردم و قرآن

مردم در برخورد با قرآن چند دسته اند.
۱- دسته ای سر و کاری با قرآن ندارند.
۲- دسته ای فقط توجه سطحی و ظاهری به قرآن دارند. در حد قرائت و
تجوید.

۳- دسته ای قرآن را به عنوان کتاب زندگی می دانند و اعمال و رفتار خود
را با آن تنظیم می کنند.
خدایا! ما را از عاملان به قرآن قرار بده .

مردم و گذشته

بعضی از مردم دائم افسوس گذشته را می خورند.
بعضی از مردم همه توجه خود را معطوف به آینده کرده اند و هم افسوس
گذشته را می خورند.

و بعضی از مردم ، هم نقد عمرشان را غنیمت می شمردند و هم به فکر آینده
خود هستند. عاقل کسی است که از دیروز پند گیرد، در زمان حال زندگی کند و
به آینده بیندیشد.

داستانها

ارتباط با امام زمان «عج»

یکی از علما می فرمود:

روزی با اتوبوس عازم مسجد جمکران بودم ، عده زیادی از جوانها در اتوبوس بودند. یکی از جوانها که از نظر اخلاق و ادب وضعیت خوبی نداشت ، گفت : من چهل شب چهارشنبه به جمکران رفته ام ، اما چیزی ندیده ام؟! من به آن جوان گفتم :

پاک کن دیده و آنگاه سوی آن پاک نگر

چشم ناپاک کجا، دیدن آن پاک کجا

بعد از مدتی آن جوان پیش من آمد و گفت : چشمم را پاک کردم و آن رفتارهای ناشایست را ترک کردم و با قلب پاک و اخلاص عمل ، از عنایت آقا امام زمان «عج» حاجتم را گرفتم .^(۴۹)

نامه اعمال

امام علی (علیه السلام) در حال عبور از محلی ، چشمش به عده ای از جوانان افتاد، که سخنان لغو و بیهوده می گفتند و می خندیدند. حضرت فرمودند: آیا نامه عملتان را با این چیزها سیاه می کنید؟ گفتند: یا علی (علیه السلام) آیا اینها را هم می نویسند؟

حضرت فرمود: آری ! حتی دمیدن نفس را هم می نویسند.^(۵۰)

۴۹- مجله بشارت ، ش ۹ ، ص ۸۰

۵۰- داستانهای شهید دستغیب ، ج ۱ ، ص ۴۷

حل مشکل ازدواج

جوانی می گفت: مدت سه سال بود که قصد ازدواج داشتم، اما همسر دلخواهم را پیدا نمی کردم. از این موضوع پیش دوستانم خجالت می کشیدم و احساس ناراحتی می کردم تا اینکه یکی از شبها خوابیده بودم، گویی کسی به من گفت: اگر حاجت داری بلند شو به مسجد جمکران برو. بلافاصله از جا بلند شدم و بدون آنکه به کسی حرفی بزنم به مسجد مشرف شدم، نماز خواندم. همان جا احساس کردم کارم حل شده و اضطرابم برطرف شده است.

مدتی بعد همسر مورد نظر را انتخاب کردم و ازدواج کردم و اولین فرزندم پسر بود که روز نیمه شعبان، مصادف با سالروز ولادت امام زمان «عج» به دنیا آمد. گویی نشانه ای بود از اینکه متوجه باشم که این الطاف از جانب امام زمان «عج» بر ما شده است. (۵۱)

اهمیت قرآن

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می خواست گروهی را به جهاد بفرستد، خواست از بین آنان شخصی را امیر لشکر قرار دهد، از یکایک آنان پرسید: که از قرآن چقدر می دانید؟ هر کدام مقداری را گفتند: تا نوبت به جوانی که از همه کم سن و سال تر بود رسید. گفت: ای رسول خدا من سوره بقره را می دانم. حضرت فرمود: تو را امیر لشکر قرار دادم.

۵۱- مسجد جمکران، تجلیگاه صاحب الزمان، علی معماریان، ص ۱۲۷

گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله ، این جوان را بر ما، پیر مردها، امیر می کنی ؟ حضرت فرمود: «معہ سورہ البقرہ» او سورہ بقرہ را می داند و شما نمی دانید. (۵۲)

و جای بسی تعجب است ، که اگر جوانی سورہ ای از قرآن را بداند و پیران آن را ندانند، استحقاق فرماندهی بر آنان را پیدا می کند! اما اگر جوانمردی چون علی (علیه السلام) همه علم قرآن و تورات و انجیل و زبور را داشته باشد و به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «انا مدینه العلم و علی بابها». چنین شخصی را به جرم این که جوان است ، از حق مسلم و خدادادی اش محروم کنند! و زیر بار امامتش نروند.

جوانمردی

امام علی (علیه السلام) با یکی از مشرکان جنگ می کرد، او گفت : ای پسر ابوطالب ، شمشیرت را به من ببخش ، امام شمشیرش را به طرف دشمن انداخت، آن مشرک گفت : عجباً! ای پسر ابوطالب ، در چنین وقتی ، شمشیرت را به من دادی .

امام فرمود: تو از من کمک خواستی و از جوانمردی به دور بود که سائل رد شود. در این جا آن کافر خود را به زمین زد، دست و پای امام را بوسید و گفت: این سیره اهل دین است و اسلام آورد. (۵۳)

۵۲- تفسیر ابوالفتوح رازی ، ج ۱ ، ص ۵۲

۵۳- بحار الانوار، ج ۴۱ ، ص ۶۹

داستان جوانمردی یک غلام

عبدالله بن جعفر طیار می گوید: روزی در هوای گرم به باغی در خارج از شهر رفتم و زیر سایه نخلستان های بیرون شهر نشستم و سپس نزدیک ظهر خواستم برگردم ، که غلامی سیاه چهره را دیدم زیر سایه سفره ای پهن کرده و قصد غذا خوردن دارد. سادگی او مرا وادار کرد که پشت درختی کارهای او را زیر نظر بگیرم و غذا خوردنش را تماشا کنم . غلام روی خاک نشست و سفره اش را پهن کرد و سه گرده نان را داخل سفره قرار داد. همین که مشغول خوردن نان شد. دید سگی گرسنه ، دوان دوان نزد او آمد در حالی که استخوان بدنش نمایان بود. غلام یک قرص نان را به سگ داد. بعد از چند لحظه ، دید باز نگاه آن سگ به سفره است . پس قرص نان دیگری به او داد.

آن سگ در حالی که با تکان دادن دمش تشکر می کرد. باز با نگاهش میل داشت که قرص نان دیگری بگیرد. او قرص نان سوم را به سگ داد. ولی باز آن سگ نگاه کرد، وی سفره نان را هم جلو آن سگ تکان داد تا سگ بفهمد غذا تمام شده است ؛ در این حال نزدیک غلام رفتم و گفتم : مگر جیره تو در روز چند قرص نان است .

گفت : سه قرص ، گفتم : پس با این حساب چرا همه نان های خود را به آن سگ دادی ، پس خودت چی ؟ آیا بهتر نبود که نصف نان ها را می دادی ؟ او گفت : من هر روز غذا می خورم و روا نبود که او گرسنه بماند، با این که به من پناه آورده . من ترجیح دادم ، که یک روز گرسنه باشم و مخلوق خدا را ناامید نکنم .

عبدالله به همت والای غلام آفرین گفت ، سپس غلام را از صاحبش خرید و نخلستان را نیز خرید و به غلام داد، آنگاه غلام را آزاد کرد.^(۵۴)

دلّک و امام سجاد (علیه السلام)

در زمان امام سجاد (علیه السلام) مرد یاهه گویی بود، که مردم را با حرکات خنده آور می خندانند و همه او را به عنوان یک دلّک می شناختند. روزی از کنار امام سجاد (علیه السلام) رد شد و گفت : این مرد مرا خسته کرد، هر کاری می کنم نمی خندد. او برای این که بتواند ایشان را بخندانند، عبای آن حضرت را از دوشش برداشت و فرار کرد، حضرت اعتنایی به او نکرد دیگران او را دنبال کرده و عبا را از او گرفتند و به حضور امام آوردند. امام فرمود: این چه کسی بود، گفتند: این شخص ، مرد دلّکی است که مردم مدینه را با کارهای خود می خندانند.

امام سجاد (علیه السلام) فرمود: به او بگویید «ان الله یوما یخسر فیه المبطلون»؛ «برای خدا روزی وجود دارد که در آن روز باطل گویان در خسران و زیان می باشند».^(۵۵)

هم جوان بود و هم جوانمرد

پوریای ولی یکی از جوانان پهلوان معروف ایران است و ورزشکاران او را مظهر فتوت و مردانگی و عرفان می دانند.

۵۴- مستطرف ، ج ۲، ص ۲۶

۵۵- نور الثقلین ، ج ۴، ص ۵۳۷

نقل می کنند که او روزی به کشوری سفر کرد تا با پهلوانان درجه اول آنجا مسابقه بدهد. به پیرزنی برخورد کرد که حلوا خیرات می کرد و از مردم التماس دعا می کرد.

پیرزن «پوریای ولی» را نمی شناخت ، لذا جلو آمد و به او حلوا داد و گفت : دعا کن خدا حاجتم را بدهد. پوریا گفت : چه حاجتی داری ؟ پیرزن گفت : پسر من قهرمان کشور است ولی هم اکنون قهرمان دیگری از خارج آمده تا در همین روزها با پسر من مسابقه دهد و چون تمام زندگی ما با همین حقوق قهرمانی فرزندم اداره می شود. اگر پسر من زمین بخورد، نه تنها آبروی او رفته ، بلکه تمام زندگی ما تباه می شود و من پیرزن هم از بین می روم ، لذا از شما می خواهم دعا کنید.

پوریا گفت : مطمئن باش من دعا می کنم ، پس از آن با خود فکر کرد که فردا چه باید بکند، آیا اگر قوی تری از آن پهلوان بود او را بر زمین بزند یا نزند، بعد از مدتی فکر و خیال به این نتیجه رسید که قهرمان کسی است که با نفس خود مبارزه کند، لذا تصمیم خودش را گرفت .

وقتی که روز موعود فرا رسید و پنجه در پنجه حریف افکند خویشتن را بسیار قوی و حریف را بسیار ضعیف یافت ، تا جایی که به آسانی می توانست پشت او را به خاک برساند، ولی برای آن که کسی متوجه نشود، مدتی با او زور آزمایی کرد و بعد هم به نحوی خود را سست کرد تا این که حریف وی را به آسانی بر زمین زد.

نوشته اند: در همان ساعت قلبش از جانب خداوند متعال روشن شد، گویی ملکوت را با قلب خود می دید،

برای آن که یک لحظه با نفس خود مبارزه کرده بود.
اینجاست که گفته اند: «المجاهد من جاهد نفسه»^(۵۶)؛ «مجاهد کسی است که با نفس خود مجاهده و مبارزه کند».
و به مصداق «اشجع الناس من غلب هواه»؛ «پهلوان ترین مردم کسی است که بر هوای نفس خود غلبه کند».^(۵۷)

ارزش جوانی

مرد غریبی در زمان انوشیروان، پولی از وزیر انوشیروان طلب داشت و او نمی داد. تا اینکه نامه ای برای انوشیروان نوشت. انوشیروان او را خواست و از احوال او پرس و جو کرد و دستور داد تا حق او را از خزانه بدهند و آن وزیر را تنبیه کنند. او از این کار انوشیروان خشنود شد و تصمیم گرفت که از آن دیار مراجعت کند. انوشیروان اجازه رفتن به او نداد و گفت: اگر چنین باشد که هر کسی اموالی از مملکت ما جمع کند و به خارج از کشور ببرد، دشمنان ما تقویت می شوند و ما تضعیف می شویم. شما وقتی می توانید از کشور خارج شوید، که فقط آنچه را که با خود آورده بودید، ببرید. بازرگان گفت: حال که چنین است، بدانید که اگر شما دو برابر اموالی را که من جمع کرده ام بدهید، نمی توانم عوض آنچه را که من آورده بودم و در این دیار از بین رفته، بدهید.

انوشیروان گفت: در این دیار چه آورده بودی؟

۵۶- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ب ۱، ص ۱۶۳

۵۷- گفتارهای معنوی، ص ۲۳۰

بازرگان گفت : جوانی را! این مال عوض جوانیم است که در این دیار از بین رفته ، تو جوانیم را به من باز گردان و اموالم را بستان . انوشیروان از این جواب لطیف متحیر شد و به او اجازه داد تا به سلامت برود. (۵۸)

عیادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از جوان بیمار

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عیادت جوانی رفت که در حال مرگ بود، حضرت فرمود: چگونه ای ؟ عرض کرد: ای رسول خدا! به خدا امیدوارم و از گناهانم بیمناک هستم . حضرت فرمود: این حالت در قلب هر مومنی جمع می شود، آنچه که امیدوار است ، خدا به او می دهد و او را از هر چه که می ترسد حفظ می کند. (۵۹)

جوان هجده ساله فرمانده لشکر

از مطالبی که در تاریخ جهان اگر بی نظیر نباشد، قطعاً کم نظیر است ، این است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جوان هجده ساله ای را به نام «اسامه بن زید» فرمانده سپاه مسلمین قرار داد. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روزهای آخر زندگی خود برای مبارزه و جنگ با کشور روم مسلمین را بسیج کرد. شخصیت های بزرگ عرب و رجال نامی مسلمین از مهاجر و انصار در این لشکر بودند. روزی از روزها حضرت به خارج از مدینه آمد و همه لشکر را مهیا دید، شکی نیست که فرمانده چنین سپاهی باید از افسران لایق و شایسته باشد.

۵۸- کیمیای سعادت

۵۹- مجموعه ورام ، ج ۱ ، ص ۴

با این حال رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در بین آن همه افراد که سابقه فرماندهی سپاه را داشتند، جوان هجده ساله ای به نام «اسامه بن زید» را انتخاب کرد و پرچم فرماندهی را با دست خود به او داد. (۶۰)

داستانی در اهمیت جوانی

گویند: اسکندر در حمله ای که به یکی از شهرها داشت به روستایی رسید که اهالی آن فرار کردند، به جز یک پیرمرد، اسکندر به آن پیرمرد گفت: تو، به من توهین کرده ای، چون فرار نکردی! پیرمرد گفت: آنها که فرار کردند به تو توهین کردند؛ نه من، زیرا من تو را فرد عادل می دانستم و فرار نکردم. اسکندر گفت: حال از من چیزی بخواه، گفت: چیزی نمی خواهم، او اصرار کرد. پیرمرد گفت: حال که چنین است، چهار چیز از تو می خواهم.

۱- جوانی که زوال ناپذیر باشد.

۲- ثروتی که فناپذیر باشد.

۳- حیاتی که در آن مرگ نباشد.

۴- سلامتی که مرض در آن نباشد.

اسکندر گفت: نمی توانم چنین کارهایی را انجام دهم.

پیرمرد گفت: حال که چنین است، باید از کسی بخواهم که اگر بخواهد،

بتواند انجام دهد و آن خداست!

۶۰- بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۴۱۰

امشب حجله ، فردا جبهه

حنظله بن ابی عامر جوانی از اهل مدینه بود، که با دختر عبدالله بن ابی سلول ازدواج کرد. شب عروسی و زفافشان ، وقتی اتفاق افتاد که فردایش آغاز جنگ احد بود. لذا تازه داماد از محضر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اجازه خواست که فقط همان یک شب را به وی اجازه دهد، تا در حجله عروس به سر برد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به او اجازه داد، صبحگاهان این جوان برومند به اندازه ای برای رسانیدن خود به لشکرگاه عجله داشت که با حال جنابت «غسل نکرده» خواست از منزل خارج شود، نو عروس از او خواست کمی صبر کند. سپس چهار نفر از مردان انصار را خواست ، وقتی آمدند، آنها را در حضور حنظله گواه گرفت که بین او و شوهرش عمل زناشویی انجام شده است . پس از آن حنظله رفت .

مردم از نو عروس پرسیدند: چرا این عمل را انجام دادی و شاهد گرفتی ؟ گفت : دیشب در خواب دیدم آسمان شکافته شده و حنظله داخل آن شکاف گردید و شکاف به هم آمد، از این خواب دانستم که شوهرم شهید می شود. لذا خواستم در حضور خودش گواه بر وقوع زناشویی داشته باشم . حنظله تازه داماد داخل سپاه شد، ابوسفیان را دید که سوار بر اسبی شده و میان دو سپاه جولان می دهد، حمله ای جوانمردانه کرد و شمشیری بر پشت اسبش زد و در نتیجه ابوسفیان بر زمین افتاد، در این هنگام ابوسفیان فریاد کرد، قریش به دادم برسید. اینک حنظله مرا کشت و پا به فرار نهاد. حنظله او را تعقیب کرد. یکی از سپاهیان با او روبرو گردید و نیزه ای به حنظله وارد نمود.

آن جوان دلیر با همان زخم کاری که منجر به شهادتش گردید، صاحب نیزه را تعقیب کرد و او را به وسیله شمشیرش از پای در آورد. پس از شهادتش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: حنظله را ملائکه در آسمانها غسل دادند، به این جهت نام او را حنظله غسیل الملائکه نامیدند. (۶۱)

دهان مردم را نمی توان بست

گویند لقمان به فرزندش نصیحت می کرد که دهان مردم را نمی توان بست و هر کاری انجام بدهی انتقاد می کنند و معیار در تصمیم گیری ها باید خشنودی خداوند باشد و بعد دست فرزندش را گرفت و با هم راهی سفر شدند. هر دو سوار یک اسب شدند. همین که به اولین روستا رسیدند، گروهی از مردم که در کنار راه ایستاده بودند، با هم شروع کردند به طعنه زدن که اینها چقدر بی رحم هستند و دو نفری بر روی یک اسب نشسته اند و فکر نمی کنند که این اسب هم خسته می شود!

از این روستا که گذشتند، لقمان از اسب پیاده شد و فرزندش تنها بر روی اسب نشست و به سفرشان ادامه دادند. تا این که به روستای دیگری رسیدند. تا اهالی آن روستا دیدند که پدر پیاده و فرزندش سواره است، باز زبان انتقاد گشودند که این فرزند چقدر بی ادب است، خود سوار بر اسب شده و پدر پیرش باید پیاده برود.

لقمان به فرزندش گفت: از این جا به بعد من سوار اسب می شوم و تو پیاده بیا، همین که به روستای دیگر رسیدند، باز گروهی شروع کردند به سرزنش کردن آنها، چرا این پدر خود سوار بر اسب شده، فرزندش پیاده است.

۶۱- بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۲۳۵ و ج ۱۷، ص ۲۶

لقمان که سرزنش آنها را شنید، به فرزندش گفت : خوب است که مقداری از سفر را هر دو پیاده برویم و اسب هم نفسی تازه کند. مقداری از مسیر را طی کردند؛ تا به روستای دیگری رسیدند و مردم آن محل شروع کردند به طعنه زدن که چرا اینها پیاده می آیند و بر اسب سوار نمی شوند.

لقمان به فرزندش گفت : پسر م، آیا دیدی که هر کاری کردیم ، دهان مردم بسته نشد و نمی توان زبان مردم را بست . حال که چنین است ، باید کاری کنیم تا خداوند خشنود شود.

ترازوی قهرمانی

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از کنار عده ای می گذشت که در میان آنها، کسی سنگ بزرگی را از زمین بر می داشت و مردم آن را زورمند می گفتند. حضرت پرسید: این جمعیت برای چه جمع شده اند؟ حاضران موضوع را به عرض پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رساندند، حضرت فرمودند: می خواهید من به شما بگویم قوی تر از این مرد کیست ؟ عرض کردند: بفرمایید. حضرت فرمودند: قوی تر از او کسی است که اگر به وی دشنام گویند او تحمل نماید و بر نفس سرکش و انتقام جوی خود غلبه کند و بر شیطان نفس پیروز گردد. (۶۲)

جوان ایرانی در جنگ احد

در جنگ احد جوانی ایرانی در میان مسلمین بود، این جوان مسلمان ایرانی پس از آن که ضربتی به یکی از افراد دشمن وارد آورد، از روی غرور گفت :

۶۲- مجموعه ورام ، ج ۲ ، ص ۱۰

این ضربت را از من تحویل بگیر که منم یکی از جوانان ایرانی ، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم احساس کرد که هم اکنون این سخن ، تعصبات دیگران را بر خواهد انگیخت . فوری به آن جوان فرمود: چرا نگفتی منم یک جوان انصاری ؟ یعنی چرا به چیزی که به آیین و مسلک مربوط است افتخار نکردی و پای تفاخر قومی و نژادی را به میان کشیدی . (۶۳)

جوان ۲۱ ساله که استاندار مکه شد

بزرگترین آرزویی که آن روز مسلمین در دل داشتند، این بود که مکه را فتح کنند و کعبه مقدس را از دست مشرکین خارج و از لوٹ وجود بت های گوناگون تطهیر نمایند، زیرا می دانستند، با فتح مکه یعنی مرکز جزیره العرب ، راه پیشرفت اسلام از هر نظر هموار خواهد شد و تعالیم آسمانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، همه جا با سرعت پیش خواهد رفت .

به خواست خداوند این آرزوی بزرگ جامه عمل پوشید و پیشوای عالی قدر اسلام با سربازان سلحشور و با ایمان خود مشرکین را غافلگیر کردند و بدون احتیاج به زد و خورد های خونین به مکه قدم گذاردند، بت ها را شکستند و آن لکه های ننگ را نابود کردند و حرم خدا از پلیدی و شرک پاک شد و بانگ الله اکبر از بام کعبه مقدس ، بر تمام شهر مکه طنین انداخت .

پس از فتح مکه طولی نکشید که جنگ حنین پیش آمد، ناچار باید رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سربازانش از مکه خارج می شدند و به جبهه جنگ می رفتند. لازم بود برای تنظیم امور اداری آن شهر که به تازگی از دست مشرکین خارج شده بود،

۶۳- سنن ابن داود، ج ۲، ص ۶۲۵

فرماندار لایق و مدبری تعیین شود که در کمال شایستگی به کارهای مردم رسیدگی کند و به علاوه از بی نظمی هایی که ممکن است دشمنان به وجود آورند، جلوگیری نماید. پیشوای اسلام از میان مسلمانان ، جوان بیست و یک ساله ای را به نام «عتاب بن اسید» برای تصدی آن مقام بزرگ برگزید و به نام وی فرمان صادر کرد و به او امر کرد که با مردم نماز بگذارد، او نخستین فرماندهی بود که پس از فتح در مکه اقامه نماز جماعت کرد. سپس به او فرمود: آیا می دانی تو را به چه مقامی گمارده و بر چه قومی فرمانروا کرده ام ، تو را حاکم و امیر اهل حرم خدا و ساکنین مکه معظمه نموده ام ، اگر بین مسلمین کسی را از تو شایسته تر می شناختم ، حتما این مقام را به وی می سپردم . عتاب بن اسید روزی که از طرف پیشوای بزرگ اسلام به مقام فرمانداری مکه برگزیده شد، سنش در حدود بیست و یک سال بود، لذا انتصاب آن جوان به چنین مقامی ، باعث رنجش خاطر و آزردهی شدید رجال عرب و بزرگان مکه شد و آنها زبان به شکایت و اعتراض گشوده ، و گفتند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دوست دارد که ما همواره حقیر و پست باشیم ، به همین علت جوان نوری را به مشایخ عرب و بزرگان حرم ، امیر و فرمانروا کرده است . سخنان گله آمیز مردم به آن حضرت رسید. نامه مفصلی خطاب به مردم مکه نوشت و در کمال صراحت مراتب شایستگی و لیاقت عتاب بن اسید را خاطر نشان ساخت و تاکید نمود که تمام مردم موظفند، اوامر وی را اطاعت نمایند و دستورات او را به کار ببنند.

حضرت در پایان نامه ، با جمله کوتاهی اعتراض نابجای مردم را چنین پاسخ دادند: هیچ یک از شما جوانی عتاب را اساس اعتراض قرار ندهد، زیرا ملاک فضیلت انسان ، بزرگی سن نیست ، بلکه بر عکس میزان بزرگی انسان فضیلت و کمال معنوی او است .^(۶۴)

جوان مؤ من در بازار آهنگران

حضرت سلمان فارسی از بازار آهنگران کوفه عبور می کرد، دید مردم دور جوانی را گرفته اند و آن جوان بی هوش روی زمین افتاده است . چون مردم سلمان را دیدند، از او درخواست کردند که دعایی بخواند تا جوان از حالت بی هوشی نجات یابد.

سلمان نزدیک جوان آمد و او برخاست و گفت : مرا کسالت و عارضه ای نیست ، از این بازار عبور می کردم ، دیدم آهنگران چکش های آهنین می زنند. یادم آمد که خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: «و لهم مقام من حدید»^(۶۵) ؛ «برای اهل جهنم چکش هایی از آتش است»، تا این آیه را به یاد آوردم بی اختیار این حالت به من دست داد.

سلمان به آن جوان علاقه مند شد و محبت او در دلش جای گرفته و او را برادر خود خواند و پیوسته با همدیگر معاشر بودند، تا اینکه آن جوان مریض شد و در حالت احتضار بود، سلمان به بالین وی آمد و بالای سر او نشست .

۶۴- جوان فلسفی ، ج ۱ ، ص ۱۸

۶۵- سوره حج ، آیه ۲۱

در این حال حضرت سلمان به ملک الموت توجه پیدا کرد و گفت : ای ملک الموت ، با برادر من مدارا کن و نسبت به وی مهربان و رؤوف باش .
ملک الموت در جواب گفت : یا ابا عبدالله ، من نسبت به همه افراد مؤمن رؤوف و مهربان و با آنها رفیق می باشم .^(۶۶)

اهمیت احترام مادر

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عیادت جوان بیماری رفت . حال جوان را منقلب دید و دانست که آخر عمر را می گذرانند. به او فرمود: بگو «لا اله الا الله». آن جوان یارای تکلم نداشت و هر چه سعی کرد، نتوانست بگوید. حضرت دوباره و سه باره به او امر کرد که «لا اله الا الله» بگوید، ولی جوان نتوانست .

رسول خدا به زنی که در آنجا حضور داشت فرمود: این جوان مادر دارد؟ گفت : بلی یا رسول الله ، من مادر وی هستم . فرمود: مگر تو نسبت به فرزندت خشمناکی ؟ گفت : بلی ! اکنون شش سال است که با فرزندم حرف نزده ام ، فرمود: من از تو می خواهم از وی راضی شوی . پس از اظهار رضایت مادر، زبان آن جوان باز شد و گفت : «لا اله الا الله» و مرد.^(۶۷)

جوان فقیر

جوان فقیری روزی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد تا چیزی بخواهد. چون وارد مسجد شد، سلام کرد و نشست .

۶۶- رجال کشی ، ج ۱ ، ص ۷۲

۶۷- بحار الانوار، ج ۸۱ ، ص ۲۳۲

حضرت فرمود: هر کس از ما چیزی بخواهد به او می دهیم و اگر نخواهد خداوند او را غنی می سازد. جوان شنید و چیزی نخواست و به منزل خود رفت . روز بعد باز هم به مجلس پیامبر رفت و همان کلام را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنید و برگشت .

روز سوم چون وارد مجلس شد، حضرت باز همان جمله را فرمود: جوان فقیر بیرون آمد و تبری قرض کرد و هیزم از صحرا آورد و فروخت . چند روزی این کار را کرد تا سرمایه ای به دست آورد. روزی حضرت او را دیدند و فرمودند: دیدی خدا تو را بی نیاز کرد! اگر از من سؤال می کردی ، من چیزی به تو می دادم ولی غنی نمی شدی ، اما حالا کسب کردی و خداوند تو را بی نیاز کرد.^(۶۸)

جوان و نفرین والدین

جوانی به پدر و مادرش احترام نمی گذاشت ، بلکه آنها را آزرده خاطر می ساخت . پدر و مادر هر چه او را نصیحت می کردند، اصلا در او اثر نداشت . چون والدینش از اصلاح او ناامید شدند و از رفتار او به ستوه آمدند، ناچار لب به نفرین گشودند.

اتفاقا طولی نکشید، آن جوان با دوستان خود به عزم شکار به صحرا رفت . در چنین وقتی هوا منقلب شد و لکه ابری پدیدار شد و صدای رعد و برق زمین را لرزاند. ناگهان برقی زد و در میان همه سواران آن جوان هدف صاعقه قرار گرفت و از بین رفت ،

۶۸- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۲۸

ولی رفقای همراه او از این بلائی ناگهانی محفوظ ماندند و همه دانستند که این نتیجه عاق والدین است که فرزند را از نصیب دنیا و آخرت، بی بهره می گرداند. (۶۹)

شکنجه جوان به جرم مسلمان بودن

سعید بن زید در سن بیست و یک سالگی به همراه عیالش اسلام را قبول کردند و در محیط وحشت و خطر به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شدند و آیات قرآن و تعالیم دینی فرا گرفتند.

همسرش برادری داشت نیرومند و تندخو که به شدت با اسلام مخالف بود، در یکی از روزهای گرم، مردی قریشی در میان راه با او برخورد کرد و گفت: اسلام در خاندانت نفوذ کرده و خواهرت آیین جدید را پذیرفته است. او از شنیدن این سخن به سختی خشمگین شد و به طرف خانه خواهرش رفت.

وقتی به در خانه خواهرش رسید، در را کوبید. خواهرش در خانه را گشود. برادر خشمگین وارد منزل شد و به وی گفت: ای دشمن جان خود. شنیده ام مسلمان شده ای! سپس سیلی محکمی بر روی خواهر خود زد که خون از صورت خواهرش جاری شد. خواهر جوان که وضع خود را چنین دید، با کمال صراحت و رشادت به برادر گفت: هر کاری از دستت می آید بکن، بلی من مسلمان شده ام. (۷۰)

۶۹- نخبه الحکایات، ص ۲

۷۰- جوان فلسفی، ج ۲، ص ۱۶۲

جوانی که از شنیدن آیه عذاب جان داد

در حالات منصور بن عمار نقل شده که می گوید: هنگام مسافرت به مسجدی وارد شدم تا نماز را بخوانم ، جوانی را دیدم که مشغول نماز است . از طرز نماز خواندنش فهمیدم که جوان بانشاطی است . پس از تمام شدن نماز به نزدش رفتم و گفتم : ای جوان ، با قرآن چطوری ؟ گفت : بسیار دوست دارم که صدای قرآن را بشنوم .

من هم برایش خواندم «**کلا انها لظی . نزاعه للشوی**»^(۷۱) ؛ «هرگز نجات نمی یابد، زیرا آتش دوزخ به سوی او شعله ور شده است ، تا این که سر و صورت و اندامش بسوزد».

جوان با شنیدن این آیه ، ناگهان صیحه ای زد و بیهوش افتاد. زیرا دلش پاک و هنوز قساوت پیدا نکرده بود.

او را به هوش آوردم . به من گفت : «ای مرد، اگر آیه دیگری نیز راجع به عذاب جهنم می دانی برایم بخوان .» من هم این طور خواندم : **یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس و الحجاره ...**^(۷۲) ؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده تان را از آتشی دور نگه دارید که آتشگیره آن مردمان و سنگ است .»

آیه دوم را خواندم دوباره به زمین افتاد، نفسش قطع گردید و کارش تمام شد.

۷۱- سوره معارج ، آیات ۱۵ و ۱۶

۷۲- تحریم ، آیه ۶.

بستگان ، دوستان و مؤمنین ، برای دفن او حاضر شدند. من از آنها خواهش کردم که غسل دادن او را به من واگذارند. هنگامی که او را غسل می دادم ، دیدم روی سینه اش به قلم قدرت الهی ، این آیه نوشته شده بود.

فهو فی عیشه راضیه . فی جنه عالیه ^(۷۳) ؛ «این چنین کسی در زندگی خوش خواهد بود در بهشت عالی رتبه (ابدی)».

پس از غسل ، او را به خاک سپردم ، شب در عالم رؤیا او را دیدم که تاج کرامت بر سر، و جلال و شکوه فوق العاده ای دارد. از او پرسیدم : خدا چگونه با تو معامله کرد؟

گفت : خدا به من درجه ای بالاتر از شهیدان عنایت فرمود و فرشتگان به من گفتند: شهیدان ، کشته شمشیر کفارند ولی تو کشته آیه قهر خدا هستی . ^(۷۴)

جوان تائب

روزی معاذ بن جبل به خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد و عرض کرد: رسول خدا جوانی خوش سیما بر در سرای شما ایستاده و مانند زنی که فرزندش مرده باشد، گریه می کند و اجازه می خواهد که به خدمت شما شرفیاب شود.

حضرت اجازه ورود داد. وقتی که وارد منزل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شد، سلام کرد. جواب شنید. حضرت علت گریه اش را پرسید. گفت : گناهان بسیاری کرده ام و می دانم که خدا مرا نخواهد آمرزید، حضرت فرمود: مگر به خدا شرک آورده ای ؟ گفت : نه ، فرمود: مگر کسی را بناحق کشته ای ؟

۷۳- سوره حاقه ، آیات ۲۱ و ۲۲

۷۴- سرای دیگر، ص ۳۵

گفت : نه ، حضرت به وی مژده آمرزش داد. او گفت : ای رسول خدا! گناهم از کوه ها و زمین و دریا و درختان بزرگ تر است ! حضرت فرمود: اگر چه به قدر آسمان ها باشد، خدا می آمرزد. گفت : ای رسول خدا! گناهم از کوه ها و زمین و دریا و درختان بزرگتر است ! حضرت فرمود: ای جوان ، گناهت عظیم تر است یا پروردگارت ؟ او به زمین افتاد و گفت : منزه است پروردگارم . هیچ چیز به عظمت پروردگار نمی رسد، او از همه چیز بزرگ تر است . حضرت فرمود: مگر گناه عظیم را به غیر از خدای عظیم کسی می آمرزد؟

آنگاه حضرت فرمود: گناهت چیست ؟ گفت : یا رسول الله من هفت سال است که کفن مرده ها را بعد از نبش قبر می دزدیدم ، این روزها دختری از انصار مرد و او را دفن کردند. بر طبق معمول قبرش را شکافتم و کفن وی را دزدیدم ولی معصیتی از من سر زد که از گفتن آن شرم دارم ...

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دور شو! چه بسیار نزدیکی به جهنم . آن جوان بیرون رفت ، با برداشتن توشه ای به یکی از کوههای مدینه پناهنده گردید و دستهایش را به گردنش بست و فریاد می زد: **یا رب هذا عبدک بهلول بین یدیک مغلول** ؛ «ای خدای من ، این بنده تو بهلول است که دو دست خود را به گردن بسته و در پیشگاهت ایستاده است».

خدایا تو هم از گناهم خبر داری و هم از پشیمانیم . خدایا! پیغمبرت مرا بیرون کرده ! تو را به نام های بزرگواریت قسم می دهم ، مرا ماء یوس مکن . او چهل شبانه روز این گونه عبادت و گریه می نمود. پس از چهل روز گفت : خدایا، اگر توبه ام قبول شده و مرا آمرزیده ای به پیامبرت وحی فرما که بدانم وگرنه آتشی بفرست که مرا بسوزاند تا از عذاب روز قیامت مصون باشم ،

آنگاه بود که خداوند متعال این آیه را فرستاد.

و الذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم ذکرُوا الله فاستغفروا لذنوبهم و من
یغفر الذنوب الا الله ... (۷۵)

وقتی که این آیه نازل شد، حضرت بیرون آمد و آیه را می خواند در حالی که تبسم می کرد، احوال بهلول را پرسید. معاذ گفت : او در فلان کوه است . حضرت به همراه اصحاب به بالای آن کوه رفتند، دیدند آن جوان روی سنگی ایستاده و دستهایش را به گردن بسته و رویش از حرارت آفتاب سیاه شده و با خدا مناجات می کند. حضرت به نزدیکش رفتند و دستانش را از گردنش گشودند و گرد و غبار صورتش را با دست مبارکش پاک کردند و فرمودند: ای بهلول ، بر تو بشارت باد که آزاد کرده خدایی از آتش جهنم . (۷۶)

جوانی که قلبش منور بود

از حضرت امام صادق (علیه السلام) روایت شده ، که روزی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای نماز صبح به مسجد تشریف بردند، بعد از نماز جوانی را دیدند، به نام «حارثه بن مالک» که رخساری زرد و بدنی ضعیف داشت ، آن قدر بی خوابی کشیده و گریه کرده بود که چشمهایش فرو رفته بود. حضرت به او نزدیک شدند و فرمودند: چگونه صبح کرده ای و حالت چگونه است ؟

عرض کرد: ای رسول خدا، صبح کردم در حالتی که یقین دارم ! حضرت تعجب کردند و فرمودند: هر چیزی علامتی دارد، علامت یقین تو چیست ؟

۷۵- سوره آل عمران ، آیه ۱۳۵

۷۶- منازل الاخره ، ص ۹۴

عرض کرد: نشانه یقین من بی خوابی شب های من است که بیدار می مانم و روزهای گرم روزه می گیرم و دلم از دنیا رو گردانیده و به متاع دنیا کراحت می ورزم . یا رسول الله ! یقین من به مرتبه ای رسیده که گویا می بینم که مردم برای حساب در محشر، محشور شده و من هم در میان آنها هستم . اهل بهشت را می بینم که متنعم به انواع نعمت ها هستند و بر کرسی ها نشسته و به هم تعارف می کنند.

همچنین می بینم ، اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و گویا زفیر آتش در گوش من است ! حضرت به اصحاب فرمودند: این بنده ای است که خدا دل او را به نور ایمان منور گردانیده است . بعد فرمودند: ای جوان ، به همین حال باش . گفت : ای رسول خدا، دعا کن که خداوند متعال ، شهادت را نصیب من گرداند.

حضرت دعا کردند و پس از چند روز با جناب جعفر به جهاد رفت و بعد از نه نفر شهید شد. (۷۷)

شن و طبقه

در میان مردمان عرب ، شخصی بود به نام شن ، که بسیار زیرک و دانا بود و هوش وی فوق العاده بود. هنوز ازدواج نکرده بود و چون خود را فردی هوشمند و تیز فهم می دانست ، در پی زنی بود که چون خود او از زیرکی و عقل پر بهره باشد. بنابراین سوگند یاد کرد که در شهرها و روستاها گردش می کنم تا آن که زنی عاقل و هوشمند، مانند خودم پیدا کنم و با او ازدواج نمایم .

۷۷- منازل الاخره ، ص ۱۰۳

تاریخ نویسان نوشته اند: در یکی از مسافرتهاى خود، در میان راه با مردى مواجه شد.

شن از او پرسید: کجا مى روى ؟ گفت : به فلان آبادى . شن دانست که او هم به همان ده که وى قصد آن را دارد مى رود.

شن در راه با او رفیق شد و در صحبت را باز نمود. شن به او گفت : آیا تو مرا حمل مى کنى یا من تو را حمل کنم ؟ مرد در پاسخ به او گفت : ای نادان ، من و تو سواره هستیم چگونه من تو را حمل کنم یا تو مرا حمل کنى ؟

شن در جواب او سکوت کرد، چیزى نگفت و به حرکت و سیر خود ادامه دادند تا آنکه به نزدیک روستایى رسیدند. زراعت و گندمى را دیدند که وقت درو کردن آن رسیده بود. شن به او گفت : آیا صاحب این کشت آن را خورده است یا نه ؟ آن مرد جواب داد: ای نادان ، تو زراعتى را مى بینى که وقت درو کردن آن رسیده است و سپس مى گویى صاحبش آن را خورده یا نه ! شن باز در جواب او سکوت کرد و چیزى نگفت . تا اینکه وارد روستا شدند. جلوشان جنازه اى آوردند. شن به رفیقش گفت : آیا صاحب این نعش زنده است یا مرده ؟ رفیقش گفت : من هیچ کس را مانند تو جاهل ندیده ام . تو جنازه اى را مى بینى و سپس مى پرسى آیا صاحب آن مرده است یا زنده؟! شن این بار نیز ساکت ماند و چیزى نگفت . در این هنگام شن خواست از او جدا شود. رفیقش اصرار کرد که باید به منزل ما بیایى و مهمان ما باشى . شن به درخواست او پاسخ مساعد داد و به اتفاق همراهش به منزل او رفت . این مرد دختری داشت که او را طبقه مى نامیدند. دختر از پدرش پرسید: این مرد که همراه تو آمده کیست ؟

پدرش ماجرا را نقل کرد و گفتگوی خود را با او بازگو نمود و از نادانیش شکایت کرد.

دختر به پدرش گفت : پدر جان ، این شخص نادان نیست ، بلکه خردمند است .

پس از آن دختر سخنان مهمان را برای پدرش شرح و تفسیر کرده و گفت : اما مقصود او که می گفت : آیا تو مرا حمل می کنی یا من تو را حمل کنم ؟ این بوده که می خواست بگوید، آیا تو برایم داستانی می گویی یا من برایت بگویم . تا این که راه را طی کنیم و سرگرم شویم تا به مقصد برسیم . و اما مراد او که می گفت : این کشت و محصول خورده شده یا نه ؟ قصدش این بوده که آیا صاحبش آن را جلوتر فروخته و پولش را خرج نموده یا نفروخته است . و اما گفتار او درباره جنازه ، می خواست که بگوید، آیا این مرده فرزندی دارد که به وسیله او نامش زنده بماند یا ندارد؟ پدر دختر از نزد دخترش خارج شد و پیش شن آمد و با او نشست و مدتی با او گفتگو نمود. سپس گفت : ای مهمان عزیز، آیا دوست داری آنچه را در راه گفتمی برایت شرح و تفسیر کنم . شن گفت : آری ! و مرد آنچه را دخترش به او گفته بود برایش بازگو کرد.

شن در پاسخ گفت : اینها سخن تو نیست و از افکار و اندیشه های تو نمی باشد، بگو ببینم اینها را چه کسی به تو آموخته است ؟ در جواب گفت : دخترم این مطالب را به من آموخت . شن از این پاسخ ها خیلی لذت برد، بی درنگ آن دختر را از پدرش خواستگاری نمود و پدرش هم به درخواست وی پاسخ مساعد داد و دخترش را به شن تزویج نمود.

شن با همسرش به نزد خانواده خود آمد و مردم هنگامی که این چنین دیدند، گفتند: شن با طبقه موافقت کرده است و این جمله در میان عرب ضرب المثل شد و برای هر کس که با دیگری سازش کند، گفته می شود. «وافق شن طبقه». (۷۸)

نیکی به مادر

جوانی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد و عرض کرد: یا رسول الله من در زندگی فراوان گناه کردم ، اما اکنون پشیمانم و می خواهم توبه کنم ، چه راهی دارم که خداوند سریع تر گناهان مرا ببخشد. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برو به مادرت نیکی کن ، او گفت : مادر ندارم ، حضرت فرمود: برو به پدرت خدمت کن تا خدا گناهان تو را ببخشد، وقتی که آن جوان حرکت کرد و رفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر این مرد مادر می داشت و به مادرش خدمت می کرد، سریع تر گناهان او مورد عفو قرار می گرفت . (۷۹)

همنشینی با بدان

سلیمان جعفری می گوید: «از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) شنیدم که به پدرم فرمود: «چرا تو را با عبدالرحمن بن یعقوب می بینم؟» پدرم گفت : «او دایی من است .» حضرت فرمود: «او فرد منحرفی است و عقیده فاسدی دارد، یا با او همنشین باش ، یا با ما». او گفت : «عبدالرحمن هر چه می خواهد بگوید، وقتی من عقیده او را قبول نداشته باشم ، آیا چیزی بر من است؟»

۷۸- سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۱۷

۷۹- مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۷۹

حضرت فرمود: «آیا نمی ترسی بلایی بر او نازل شود و دامنگیر تو شود؟ آیا نمی دانی که فردی از اصحاب حضرت موسی (علیه السلام) بود و پدرش از اصحاب فرعون؛ هنگامی که لشکر فرعون به دنبال حضرت موسی (علیه السلام) و اصحابش وارد دریا شدند، آن فرد به طرف لشکر فرعون رفت تا پدرش را که یکی از طرفداران فرعون بود، نصیحت کند و سپس برگردد. ولی نصایح او برای پدرش بی فایده بود، در حالی که پدرش را نصیحت می کرد، دو طرف دریا به هم رسید و او همراه فرعونیان غرق شد.»^(۸۰)

گزیده ها

برگزیده های خداوند

از هستی ... بهشت را.

از شب ها... شب قدر را.

از درختان بهشت ... طوبی را.

از انسان ها... پیامبران و ائمه و علما و شهدا را.

از ادیان ... اسلام را.

از خانه ها... کعبه را.

از سنگ ها... حجرالاسود را.

از راه ها... صراط مستقیم را.

از کتب آسمانی ... قرآن را.

از واجبات ... نماز را.

۸۰- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۰۰

از روزها... جمعه را.

از ماه ها... رمضان را.

از زنان ... فاطمه زهرا (علیها السلام) را.

معنای دوست از نظر درسی

اگر من ریاضی دان بودم ، دوستی را در زیر رادیکال عشق ، در جذر عطوفت و در توان مهربانی به اثبات می رساندم .

اگر من نقاش بودم ، چشمان قشنگ دوست عزیزم را که مانند شراره های آتش می درخشد، به تصویر می کشیدم .

اگر جغرافی دان بودم ، جای زندگی دوستم را در نقشه زندگی پیدا می کردم. و اگر املاء بودم نام زیبای دوست را می نگاشتم .

و اگر من دستور بودم ، نام قشنگ دوست را صرف می کردم .

اقسام سعادت

سعادت سه قسم است ، قسمتی در جان است ؛ یعنی : حکمت ، عفت و شجاعت . قسمتی در جسم است ؛ یعنی : صحت ، زیبایی ، قدرت . قسمتی خارج از جان و تن است ؛ یعنی : مال ، مقام و نسب .

جمله های برگزیده^(۸۱)

شخصیت هر کس را با ترازوی اخلاقش وزن کنید.

قلم مسموم ، آمپول هواست .

۸۱- شماره های ۱ الی ۳۹ از کتاب لحظه های سبز، حسین دیلمی ، و شماره های ۴۰ به بعد

از مجلات مختلف نقل شده است .

عمر هوس ، از عمر حباب کوتاه تر است .
محتکر، در انبار آرزوهایش زندانی است .
حرف مفت ، باد می کند.
بعضی ها، هندسه شخصیت خود را با خطهای کج ترسیم کرده اند.
دل منافق ، مشق سیاه شیطان است .
کسی که روی پای خود بایستد، به عصای دیگران محتاج نمی شود.
هفته ای یک بار، آرزوهای طولانی خود را قیچی کنید.
دیوار ندامت ، سایه ندارد.
لذت ، همسایه ذلت است .
کفشی که ریگ دارد، اول صاحبش را آزار می دهد.
گناهکار، عروسک کوکی شیطان است .
ظاهرسازی ، بدترین ساخت و ساز است .
اگر مالت را «تقسیم» کنی ، خداوند آن را «جمع» و «ضرب» می کند.
از «نگاه» تا «گناه» راهی نیست .
بدترین بازی ها، پارتی بازی است .
فرشی ، عرشی نمی شود.
شیطان ، هزار و یک ساز بلد است .
بت سازان ، اول از «خود» بت می سازند.
شب قدر، زمین بوی آسمان می گیرد.
مزرعه دلتان را وجین کنید.
در دنیا، هر کس برای خود پرونده می سازد.

ریا، چک بی محل است .
تن پرور، پرواز شیطان است .
سجده ، قله عبادت ها است .
قلمی که پرحرفی کند، عمرش کوتاه است .
غفلت ، موریانه عمر است .
نمازگزاری که از دنیا دل نکنده است ، مانند، خلبانی است که همیشه روی
زمین زندگی می کند.
توپ دلت را به هر کس پاس نده .
عرفان ، بلوغ روح است .
وقت کشی ، جزئی از خود کشی است .
هوس ، هووی عشق است .
کتاب خوب آن است که از نویسنده اش بیشتر عمر کند.
پایان گناه «آه» است .
عاشق خدا باش ، تا معشوق خلق باشی .
آدم بی احتیاط، عروس مرگ است .
خوش رویی ، ویزای ورود به کشور دل است .
سکوت دانا بلندتر از فریاد نادان است .
دنیا به کام کسی خوش است ، که در کام دنیا نباشد.
دنیا جمیله ای ست ، ولی هشدار.
جام دنیا خالی ست و کامش با ناکامی ست ، دل به دنیا بستن خامی ست ،
چرا که حاصلش بد فرجامی ست .

اگر وقت کردید، به خودتان هم سری بزنید.
دل خانه خداست ، به شیطان اجاره اش ندهید.
شرط زیارت آسمان ، وداع با زمین است .
هر کس به دنیا راضی شود، از آن ناراضی می رود.
کاری که با غرور آغاز می شود، با شکست پایان می یابد.
چشم ناپاک ، چشم شیطان است .
اولین مرحله دانایی ، آن است که بدانی که نمی دانی .
هر چه را نباید دلبستگی را نشاید.
اگر شب ها همه اش قدر بودی ، شب قدر بی قدر بودی .
هر که سخن نسنجد، از جوابش برنجد.
هر که را در زندگی نانش نخورند، چون بمیرد نامش نبرند.
هر که خیانت ورزد، پشتش در حساب بلرزد.
گناهکاران ، طراح رسوایی فردای خویشند.
وقتی با خدا شروع نکنیم ، با شیطان پایان می یابیم .
این همه خود را تحقیر نکنید، خدا از خلقت شما به خود تبریک گفته .
همیشه آن قدر بگویید، که می توانید بشنوید.
زندگی را چنان بگذرانید که به هنگام مرگ ، دچار حسرت نشوید.
آینده متعلق به کسانی است ، که از گذشته خود غافل نمانده اند.
شکر نعمت ، همان قوای استفاده صحیح از قوای موجود است .
آدم تنبل صفری ست ، که بیهوده خویش را عدد می پندارد.

بوستان وجود دانا، سرشار از عطر عطوفت و آگاهی است .
فرصت فروشان زیان کارترین انسان ها هستند. چرا که دیگران کالای خود
را می بازند و ایشان هستی خود را.
شور همراه شعور، یعنی موفقیت ! شور بدون شعور، یعنی خطر.
آرزو بد نیست ، طغیانش بد است .
انسانهای کوچک با بلوغ به تکلیف می رسند و انسانهای بزرگ با انجام
تکلیف به بلوغ می رسند.
زندگی ، فرصت تدارک مرگی بزرگ است .
غفلت ، آشنای روح های شیطان زده است .
روزی که از پلکان «من» پایین بیاییم ، هزاران نردبان تا پشت کهکشانش
پیش پایمان نهاده می شود.
اشتباه نکردن ستودنی نیست ، در اشتباه نماندن ستودنی است .
همه کشفها و اختراعات پس از تجربه ها و اشتباه های فراوان به ثمر رسیده
اند. پس برخی را به خاطر اشتباه هایشان باید ستایش کرد.
وقتی دیگران را به ساحل تربیت می رسانیم که جزر و مد روح آنها را
بشناسیم .
در دستور زبان عرفان ، فعل این گونه صرف شود: من نیستم ، تو نیستی ، او
هست .
وقتی پاها رفتن بشناسند، دستها نیازمند التماس نیستند.
تنها در یک معامله است که بازماندگان برنده اند: معامله با خدا.
دلهای شعله ور، گلستان خدا در زمین اند.

دل معبد فرشتگان است ، به شیطان اجاره اش ندهید.
زمستان را تحقیر نکنید، بهار هر چه دارد از زمستان است .
بهشتیها، بدیهای خود را در همین دنیا به جهنم می افکنند.
کارها را سخت نگیرید، سرسخت تر از اراده انسان چیزی نیست .
چقدر بیچاره اند آنها که چاره دردهای خویش را در خاک می جویند.
کسی که لیاقت درک آسمان را ندارد، زمین نیز تحویلش نمی گیرد.
وقتی می توانی با سکوت حرف بزنی ، بر پایه لرزان واژه ها تکیه مکن .
سکوت ، سخن بزرگی است که خداوند به گویاترین زبانها بخشیده است .
خداوند قرآن را بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرو فرستاد، ما نیز
آیات قرآن را بر صفحه قلبمان بنویسیم .

از روزه معنویت ، چشم انداز ابدیت تماشایی تر است .
دامن دل عاشقان ، سرشار از مروارید اشک است .
در کارگاه آفرینش ، آن که بیشتر خراشیده می شود، قیمتی تر است .
ضعیف کسی هنر ضعیفانی است که در دام قدرت افتاده اند.
کمر طاقت انسان ، هم در عرصه زور می شکنند و هم در میدان محبت .
مرگ مؤ من ، آغاز عشق بازی روح است .
از گل بیاموزیم که لطیف ، دلربا، شکوهمند و باوقار است .
شعله های حقیر را باد خاموش می کند، اما شعله های بزرگ را برافروخته
می سازد.

شایعه را دشمن سفارش می دهد، منافق می سازد، عوام پخش می کنند.

برای اینکه انسان کمال یابد، صد سال کافی نیست ، ولی برای بدنامی او یک روز کافی است .

انسانها اگر به بهایی بیندیشند که برای رسیدن به آرزوها می پردازند، بر بسیاری از آرزوهای خود خط خواهند کشید.

عالم ناپرهیزکار، کور مشعل دار است .

حریص ، با جهانی گرسنه است و قانع با نانی سیر.

هر که از تجربیات گذشتگان استفاده نماید، نیاز به عمر دوباره ندارد.

از آدم بی نظم ، به اندازه ترس از بدبختی فاصله بگیر.

هر گناه ، یک بند شیطان است . با چند بند شیطان ، دست سعادت خویش را

بسته اید؟

آرمانها ذکر دل ماست ، اگر آسمانی باشد ما را آسمانی می کند و اگر زمینی

باشد، ما را زمینی می کند.

نه چندان درشتی کن که از تو سیر گردند نه چندان نرمی که بر تو دلیر شوند.

خبری که می دانی ، دلی بیازارد تو خاموش باش تا دیگری بیاورد.

دوستی چیست ؟

دوستی خوب است ، اگر تو ارزشش را فهمیده باشی .

دوستی قشنگ است ، اگر تو آن را لمس کرده باشی .

دوستی ترانه است ، اگر تو آن را خوانده باشی .

دوستی شیرین است ، اگر تو آن را چشیده باشی .

دوستی ماندنی است ، اگر تو آن را در قلبت داشته باشی .

دوستی زندگی است ، اگر تو به معنایش پی برده باشی .

دوستی همچون گل است ، اگر تو گل کاشته باشی .
دوستی شمع است ، اگر تو پروانه شده و دور آن گشته باشی .

علمایی که در سن نوجوانی به اجتهاد رسیده اند

۱- شیخ عبدالکریم حایری استاد امام خمینی قدس سره در ۱۴ سالگی مجتهد شد.

۲- علامه حلی قدس سره در ۱۴ سالگی مجتهد شد.

۳- فخر المحققین قدس سره در ۱۰ سالگی مجتهد شد.

۴- فاضل هندی در ۱۳ سالگی مجتهد شد.

۵- بو علی سینا در ۱۸ سالگی مجتهد شد.

۶- خواجه نصیر در ۱۲ سالگی مجتهد شد. ^(۸۲)

خوشبختی از دیدگاه معصومین (علیهم السلام)

خوشبختی یکی از گمشده های بشر است و در این زمینه سخنان بسیار گفته شده و هر کس خوشبختی را در چیزی می داند. حال مناسب است به سخنان معصومین (علیهم السلام) بنگریم و خوشبختی را از دیدگاه آنها بررسی کنیم .
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خوشبخت کسی است که آخرت را بر دنیای فانی مقدم بدارد. ^(۸۳)

و باز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سعادت مندترین مردم کسی است که همنشین مردان بلند همت باشد. ^(۸۴)

۸۲- به نقل از کشکول عطار، ص ۱۸

۸۳- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۸۸

۸۴- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۳۰

امام علی (علیه السلام) فرمودند: خوشبخت کسی است که از آنچه به او زیان می رساند، دوری جوید.

در جای دیگر فرمودند: خوشبخت کسی است که نفس خود را محاسبه کند. و باز فرمودند: خوشبخت کسی است که اخلاص در طاعت داشته باشد. و همچنین فرمودند: خوشبخت کسی است که در اصلاح مردم تلاش کند.^(۸۵)

حاجت نزد خدا

بایزید بسطامی به احتضار افتاد، یارانش پرسیدند: از این جهان بدان جهان چه می بری؟

گفت: چیزی می برم که خداوند آن را ندارد. گفتند: آن چه چیز است؟ گفت: حاجت می برم که او را به کس حاجت نیست.^(۸۶)

مرد حریص

مرد حریص، هم طبع ابلیس است. هر کجا طمع آمد، جمع آمد و هر کجا جمع آمد، منع آمد، و هر کجا منع آمد، شک آمد و هر کجا شک آمد، قطع آمد و هر کجا که قطع آمد، کفر آمد و هر کجا که کفر آمد، آتش دوزخ آمد.^(۸۷)

نمونه هایی از شوخیهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۱- مردی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! مرا روی شتر سوار کن. پیامبر فرمود: من فقط بر بچه شتر، تو را سوار می کنم. او گفت: بچه شتر طاقت مرا ندارد.

۸۵- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۳۰

۸۶- مجله تجارت، ش ۴۰، ص ۵۶

۸۷- مجله تجارت، ش ۴۰، ص ۵۶

افرادی که در حضور پیامبر بودند، به او گفتند: مگر نه این است که شتری که تو می گویی ، بچه شتر دیگری است ؟!

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به زنی از انصار فرمود: برو پیش همسرت ، چون در چشمش سفیدی است . او به سرعت و با حال ترس خود را به همسرش رسانید. شوهرش به او گفت : چه چیزی موجب ترس تو شده است. گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: چشم همسرت سفیدی دارد.

شوهرش گفت : بلی هر چشمی هم سیاهی دارد و هم سفیدی .

۳- پیر زنی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: ای رسول خدا! دعا کن که خداوند مرا به بهشت ببرد.

پیامبر به او فرمود: پیر زن به بهشت نمی رود. او محزون شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با تبسمی که بر لب داشت فرمود: آیا در قرآن نخوانده ای که می فرماید: «انا انشاءناهن انشاء # فجعلناهن ابکارا # عربا اترابا»^(۸۸) ؛ «ما آنها را آفرینش نوینی بخشیدیم و همه را دوشیزه قرار دادیم ، زنانی که تنها به همسرشان عشق می ورزند و خوش زبان و فصیح و هم سن و سالند.»^(۸۹)

حمد و استغفار

یکی از بزرگان می فرمود: حمالی را دیدم که بار سنگینی را بر پشت خود گرفته و می رفت و در میان راه می گفت : «الحمد لله ، استغفر الله!» به او گفتم : مگر جز این دو جمله نمی دانی ؟ گفت : می دانم ، قرآن نیز می دانم . گفتم :

۸۸- سوره واقعه ، آیات ۳۵ تا ۳۷

۸۹- مستطرف ، ج ۲، ص ۲۳۲

پس چرا فقط این دو جمله را می گویی ؟

گفت : برای این که در هر آن از دو حال خالی نیستم یا نعمتی از خدا به سوی من فرود می آید، یا گناهی از من به سوی آسمان بالا می رود. برای آن نعمت حمد می گویم و برای جبران آن گناه استغفار. تا این که خدا رحمت کند. گفتم : سبحان الله این حمال از من عالم تر است . (۹۰)

افتادگی

یکی قطره باران ز ابری چکید	خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جایی که دریاست من کیستم	گر او هست ، حقا که من نیستم
چو خود را به چشم حقارت بدید	صدف در کنارش به جان پرورید
بلندی از او یافت کو پست شد	در نیستی کوفت تا هست شد

ارزش انسان

ارزش انسان به علم و معرفت پیدا شود	بی هنرچون دعوی بی جا کند رسوا شود
سر فرود می آورد هر شاخه بارآوری	می کند افتادگی انسان ، اگر دانا شود
در مسیر زندگی هرگز نمی افتد به چاه	با چراغ دین و دانش ، گر بشر بینا شود
آدمی هرگز نمی بیند ز سنگینی گزند	ازسبک مغزی بشرچون سنگ پیش پا شود

۹۰- سی مقاله ، آیه الله استادی ، ص ۴۱۶

عیب جویی

همه عیب خلق دیدن نه مروت است و مردی
ره طالبان عقبی ، کرمست و فضل و احسان
تو حساب خویشتن کن نه حساب خلق سعدی
آدمی هرگز نمی بیند ز سنگینی گزند
نگهی به خویشتن کن که همی گناه داری
تو چه در نشان مردی ، بجز از کلاه داری
با چراغ دین و دانش ، گر بشر بینا شود
که بضاعت قیامت ، عمل تباه داری^(۹۱)

ارتباط با خدا

باید ای دل ، اندکی بهتر شویم
از همین امروز هنگام نماز
یا نه اصلا آدمی دیگر شویم
با خدا قدری صمیمی تر شویم

مناعت طبع

هشام بن عبدالملک در زمان زمامداریش به مسجد الحرام وارد شد، چشمش
به سالم بن عبدالله افتاد. به او گفت : حاجت خود بخواه ! سالم جواب داد: حیا
می کنم در خانه خدا از غیر او چیزی سؤ ال کنم ! این گذشت ، تا آن که سالم
بن عبدالله از مسجد بیرون رفت . هشام هم به دنبال او روان شد و دیگر بار به
او گفت : این جا که خانه خدا نیست ، پس از من چیزی بخواه ، سالم گفت : از
حاجت دنیوی بخواهم یا حاجت اخروی ؟
هشام گفت : از حاجت دنیوی ، سالم اظهار داشت : که من حوایج خود را از
دست کسی که در دست اوست نخواستم ،

۹۱- نزهه النواظر، ص ۳۷

پس چگونه از آن که در دستش نیست بخواهم؟ (۹۲)

هدیه به غیبت کننده

به دانشمندی گفتند: فلان کس غیبت تو را کرده است. مرد عالم هدیه ای برای آن شخص فرستاد، آن مرد بلافاصله به حضور آن دانشمند رسید و به حالت تعجب گفت: من غیبت تو را کردم و شما برای من هدیه می فرستی؟! دانشمند گفت: چون تو حسنات را به من هدیه کردی، خواستم این گونه از شما سپاس گزاری کنم. زیرا در روایات آمده که حسنات غیبت کننده را به حساب کسی که از او غیبت شده، می نویسند. (۹۳)

بالا نشینی

متصل خون می خورد، طبعی که صاحب جوهر است	مایه اصل و نصب در گردش دوران، زر است
آستین کوتاه بود، چین و چروکش کمتر است	من لباس کهنه می پوشم که بی درد سر است
جای چشم، ابرو نگیرد گر چه او بالاتر است	دود اگر بالا نشیند، کسر شان شعله نیست
پس چرا انگشت کوچک، لایق انگشتر است؟	شست و شاهد هر دو دعوی بزرگی می کنند
کره خراز خریت، پیش پیش مادر است	کره اسب از نجابت، در تعاقب می رود
روی دریا خس نشیند، قعر دریا گوهر است	گر کسی از دیگری بالا نشیند، فخر نیست

سوال هایی از علی (علیه السلام)

شخصی به خدمت امام علی (علیه السلام) رسید و عرض کرد: آمده ام از چهار چیز سوال کنم؛ و سؤ الهایش را اینگونه شروع کرد،

۱- مشکل چیست و مشکل تر کدام است؟

۹۲- پاسدار اسلام، تابستان، سال ۷۴

۹۳- زائر، ش ۱۲، سال ۷۳، ص ۴۹

۲- نزدیک چیست و نزدیک تر کدام است ؟

۳- عجیب چیست و عجیب تر کدام است ؟

۴- واجب چیست و واجب تر کدام است ؟

ولی حضرت به این ترتیب سؤاها را جواب فرمودند:

۱- واجب توبه است و واجب تر ترک گناه است .

۲- نزدیک آینده است و نزدیک تر، مرگ است .

۳- و عجیب دنیا و عجیب تر، غفلت ما در دنیا است .

۴- مشکل معصیت است و مشکل تر، از دست دادن ثواب است . (۹۴)

دوست باوفا

عبدالله بن جنذب از اصحاب امام صادق (علیه السلام) بود. او پیر و نابینا

شده بود.

مردم می دیدند که او هر روز سه بار نمازهای واجب و سه بار نوافل را می خواند و هر سال ، سه ماه روزه می گیرد و سه بار در سال زکات می دهد. علت را از او پرسیدند، او گفت : من دو رفیق داشتم ، که از دنیا رفته اند و اقتضای رفاقت این است که برای آنها نیز آنچه که از دستشان کوتاه شده انجام بدهم . (۹۵)

نسیه

حضرت علی (علیه السلام) از مقابل دکان قصابی عبور می کرد، مرد قصاب که گوشت فربهی داشت به امام علی (علیه السلام) عرض کرد: از این گوشت بخر. حضرت فرمود الان پول ندارم . او گفت : من به شما نسیه می دهم .

۹۴- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۱

۹۵- داستان ها و حکایت ها، ص ۱۸۰

حضرت فرمود: به جای اینکه به تو وعده بدهم که پول گوشت را می آورم ، به خودم وعده می دهم که گوشت می خرم .^(۹۶)

اهمیت نماز

چراغ شام ظلمت در نماز است	کلید باب جنت در نماز است
خدا را غم ز غربت در نماز است	نماز، معراج انسان خدا جوست
جمال و عز و زینت در نماز است	خوشا آن کس که پوشد ثوب تقوا
نشان این سیادت در نماز است ؟	تو را طاعت به عزت می رساند
ز اول چیز، صحبت از نماز است	در آن روزی که باشد روز محشر
مسلمان را سلامت در نماز است	نمازت مانع از هر نوع گناهی

در خزانه انوشیروان

در خزانه انوشیروان لوحی یافتند، که بر آن پنج سطر نوشته شده بود.

- ۱- کسی که فرزند ندارد، نور چشم ندارد.
- ۲- کسی که برادر ندارد، قوت بازو ندارد.
- ۳- کسی که مال ندارد، جاه ندارد.
- ۴- کسی که زن ندارد، عیش ندارد.
- ۵- کسی که هیچ یک از آنها را ندارد، هیچ غم و غصه ندارد.^(۹۷)

۹۶- لئالی الاخبار، ص ۱۲۷

۹۷- لئالی الاخبار، ص ۱۲۷.

علت خنده

خنده تلخ من از گریه ، غم انگیزتر است کارم از گریه گذشته است ، بدان می خندم

حال دنیا

حال دنیا را پرسیدم من از فرزانه ای
گفتمش احوال عمر ایدل بگو باما که چیست؟
گفتمش این پنج روز نحس چون باید گذشت
گفتمش اینان که می بینی بدان دل بسته اند
گفت یا خواهیست یا وهمی ست ، یا فسانه ای
گفت یا برقی ست ، یا شمعی ست ، یا پروانه ای
گفت در دیری ، یا بیتی و یا ویرانه ای
گفت یا کورند، یا مستند، یا دیوانه ای^(۹۸)

رمز پیروزی و موفقیت جوانان

- ۱- ذوق و استعداد.
- ۲- کار و تلاش .
- ۳- ایمان به هدف .
- ۴- استقامت در کار.
- ۵- نظم و انضباط.
- ۶- شور و مشورت .
- ۷- قاطعیت و تصمیم .
- ۸- تجربه اندوزی از شکست ها.

۹۸- کشکول ممتاز، ص ۶۰

نشانه ها

هر کمال و نقصی نشانه هایی دارد، اگر بخواهیم راه کمال را برویم و از بیماریهای روحی و روانی خود را حفظ نماییم، باید چشم دل بگشاییم و از نشانه ها و علامتها، راه صحیح را بیماییم.

نشانه عقل

علی (علیه السلام) فرمودند: «اذا تم العقل نقص الكلام»^(۹۹)؛ «از نشانه های عقل کامل کم گویی است».

نشانه عاقل

از علی (علیه السلام) سؤال شد که عاقل کیست؟ فرمود:
«الذی یضع الشی مواضعه»^(۱۰۰)؛ «عاقل کسی است که هر چیزی را به جای خود گذارد».

نشانه های مؤمنان

- ۱- به خدا توکل می کنند (انفال / ۲)
- ۲- نماز برپا می دارند (مؤمنون / ۸)
- ۳- امر به معروف می کنند (توبه / ۷۱)
- ۴- به وعده خود عمل می کنند (مؤمنون / ۸)
- ۵- بین خود مهربان و با کافران دشمن هستند. (مجادله / ۲۲)

۹۹- نهج البلاغه، قصار ۶۸

۱۰۰- بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۰

نشانه های پارسایان

- علی (علیه السلام) در خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه ، در حدود یکصد صفت و نشانه متقین را مطرح نموده ، که چند نشانه از آنها چنین است :
- ۱- گفتار آنها بهترین است .
 - ۲- آنها گوش خود را وقف علم نموده اند.
 - ۳- گشاده رویند و غم و غصه خود را در دل پنهان می دارند.
 - ۴- پاکدامن هستند.
 - ۵- برنامه آنها میانه روی در همه کارهاست .
 - ۶- نسبت به مؤمنین ، متواضع و فروتن هستند.
 - ۷- چشم خود را از حرام می پوشانند.

نشانه های اهل ایمان

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: **ان لاهل الایمان اربع علامت ، وجه منبسط و لسان لطیف و قلب رحیم و ید معطیه^(۱۰۱) ؛ اهل ایمان چهار نشانه دارند:**

- ۱- روی گشاده .
- ۲- زبان لطیف و نرم .
- ۳- قلب پر از محبت و مهربانی .
- ۴- دست بخشنده».

نشانه های معاد

در چند سوره قرآن سخن از نشانه های قیامت به میان آمده است .

۱۰۱- وسائل الشیعه ، ج ۲۹ ، ص ۴۵۸ ، حدیث ۱۲۴۹۴

از جمله در سوره های تکویر و انفطار و انشقاق .

حال چند نشانه از نشانه های قیامت را از سوره تکویر مطرح می کنیم .

۱- خورشید و ستارگان بی نور می شوند.

۲- کوه ها از جا کنده می شوند.

۳- برخی از حیوانات محسور می شوند.

۴- آسمان شکافته می شود.

۵- نامه های اعمال باز می شود.

۶- دریاها به هم متصل می گردند.

۷- آتش جهنم فروخته می شود...

و ای جوان عزیز آیا خود را برای آن روز آماده کرده ای ؟

نشانه قبولی نماز

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: **من احب ان يعلم اقبلت صلواته ام لم تقبل فلينظر هل منعتة صلاته عن الفحشاء و المنكر، فبقدر ما منعتة قبلت منه (۱۰۲)؛**
«هر که می خواهد بداند آیا نمازش پذیرفته شده ، باید ببیند آیا نمازش او را از گناه و زشتی باز داشته است یا نه ، به هر مقدار که نماز او مانع گناه و منکر شود، نمازش قبول شده است.»

۱۰۲- بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۰۴

نشانه ایمان

علی (علیه السلام) فرمودند: علامه الایمان ان تؤثر الصدق حیث یضرك
علی الکذب حیث ینفعک^(۱۰۳)؛ «نشانه ایمان آن است که راستی را آنجا که به
ضرر توست، بر دروغی که به نفع توست، ترجیح دهی».

نشانه های ستمکار

علی (علیه السلام) فرمودند: للظالم من الرجال ثلاث علامات : یظلم من فوقه
بالمعصیه و من دونه بالغلبه و یظاهر القوم الظلمه^(۱۰۴)؛ «مرد ظالم سه نشانه دارد:
با سرکشی به مافوق خود ستم می کند و به زیردست خود با غلبه ظلم می کند و
از ستمکاران پشتیبانی می کند».

نشانه های انسان مخلص

۱- بعد از انجام عمل، از مردم توقعی ندارد. ۲- در صورت ناخدمتی،
پشیمان نمی شود. ۳- خلوت و آشکار نمی شناسد.
در نظر انسان مخلص، بین اعمالی که در خلوت انجام می گیرد، با اعمال
آشکار، تفاوتی وجود ندارد.

نشانه عالم

علی (علیه السلام) فرمودند: یا طالب العلم ان للعالم ثلاث علامات العلم و
الحلم و الصمت^(۱۰۵)؛ «ای طالب علم نشانه های عالم سه چیز است: ۱- علم
۲- حلم ۳- سکوت».

۱۰۳- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۲۲

۱۰۴- بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۲۰

۱۰۵- بحارالانوار، ج ۲، ص ۵۹

نشانه های خودباختگی

- ۱- به ارزشهای خود بدبین و به ضدارزشهای بیگانه ، علاقه مند است .
- ۲- کفش و کلاهش و ژست و رفتارش ، همچون بیگانه است .
- ۳- شخصیت و عزت خود را در نزدیکی آنها می داند.

نشانه دوستی خداوند

گفتیم : از کجا بدانم که خدا مرا دوست دارد. گفت : از دلت بپرس که چقدر خدا را دوست دارد؟

نشانه های دینداران

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: اهل دین ، دارای علائم و نشانه هایی هستند که بدین وسیله شناخته می شوند، این نشانه ها عبارتند از راستگویی ، امانتداری ، وفای به عهد، صلح رحم ، مهربانی با ضعیفان ، توسعه اعمال نیک ، خوش خلقی و عمل به آنچه که موجب تقرب به خدا می شود. خوشا به حال آنان و آنان چه سرنوشت درخشانی خواهند داشت . (۱۰۶)

نشانه غیرت

علی (علیه السلام) فرمودند: «نشانه دین داری بنده خدا، ترس از گناه است و نشانه غیرت مرد، پاکدامنی اوست». (۱۰۷)

۱۰۶- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۶۴

۱۰۷- غرر الحکم ، ح ۲۳۵

نشانه های مؤ من

امام سجاد (علیه السلام) فرمودند: «نشانه های مؤ من پنج چیز است :
پرهیزکاری در تنهایی ، صدقه دادن در تنگدستی ، صبر و بردباری به هنگام
معصیت ، خویشتن داری در حین خشم ، راستگویی در وقت ترس (جایی که
صداقت به ضرر انسان باشد)».

نشانه های منافق

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: نشانه های منافق سه چیز است :
وقتی سخن می گوید دروغ می گوید و چون وعده می دهد، خلف وعده می کند
و هر گاه امانتی به او بسپارند، خیانت می کند».^(۱۰۸)

نشانه تیره روزی

علی (علیه السلام) فرمودند: من علامات الادبیار مقارنه الاراذل^(۱۰۹) ؛ «از
نشانه های تیره روزی ، همنشینی با فرومایگان است».

نشانه های شیعه

- امام صادق (علیه السلام): شیعیان ما را در سه مورد بیازمایید:
- ۱- وقت نماز ببینید که آیا مواظبت در نماز اول وقت دارند یا نه ؟
 - ۲- اسرار ما را در برابر دشمنان مخفی می کنند یا نه ؟
 - ۳- آیا نیازهای مادی برادرانشان را برطرف می کنند یا نه ؟^(۱۱۰)

۱۰۸- میزان الحکمه ، ج ۱۰، ص ۱۵۳؛ البته این نشانه های نفاق اخلاقی است و نشانه های
نفاق اعتقادی در سوره منافقون آمده است .

۱۰۹- هزار گوهر، ح ۸۴۲

۱۱۰- نضایح ، ص ۱۴۹

نشانه های تائب

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: نشانه های تائب چند چیز است :

- ۱- ترک باطل .
- ۲- پذیرش حق .
- ۳- حرص در کارهای خیر. ^(۱۱۱)

نشانه های شاکر

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: شاکر چند نشانه دارد:

- ۱- در برابر نعمتها شکرگزاری می کند.
- ۲- در برابر بلاها صبر می کند.
- ۳- به روزی الهی قانع است .
- ۴- ستایش و تعظیم را فقط برای خدا می داند. ^(۱۱۲)

نشانه های اسرافکار

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اسرافکار سه نشانه دارد:

- ۱- چیزهای غیر لازم را می خورد.
- ۲- لباس مافوق شاءنش می پوشد.
- ۳- غذای مافوق شاءنش را می خورد. ^(۱۱۳)

۱۱۱- بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۱۹

۱۱۲- بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۱۹

۱۱۳- بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۱۹

نشانه های ریاکار

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ریاکار سه نشانه دارد:

- ۱- در حضور دیگران حریص بر انجام عبادت است .
- ۲- در تنهایی برای عبادت کسل و بی نشاط است .
- ۳- هر چه می کند، برای آن است که مردم او را ستایش کنند. (۱۱۴)

نشانه های دوست واقعی

علی (علیه السلام) فرمودند: دوست راستین کسی است که نسبت به عیبهایت نصیحت و خیر خواهی کند و پشت سرت آبرویت را حفظ کند و تو را بر خویش مقدم بدارد و اینار کند. (۱۱۵)

نشانه های غافل

علی (علیه السلام) فرمودند: در غفلت یک انسان همین بس که همت و تلاش خود را صرف چیزی کند که به دردش نمی خورد و به کارش نمی آید. (۱۱۶)

خواندنیها

ماشه سیگار

هر وئین اسلحه ای است که ماشه آن را تریاک می کشد. و تریاک اسلحه ای است که ماشه آن را سیگار می کشد. و سیگار اسلحه ای است که ماشه آن را استعمار می کشد.

۱۱۴- بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۱۹

۱۱۵- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۳۱۱

۱۱۶- بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۶۷

نامه بی نقطه

حمد کردگار دادگر را، سرور مکرم علی احمدی، معلم گرامی کودکانم! سلام، امر کردی که رسوم معلمی را سوی سرورم درسی دهم. اول اساس کار معلم، علم «کلام الله» و کمک کردگار عادل آمد که گر معلم هر سحرگاه دل سوی او آورد، علم و حلم و سلطه هر سه سوی او روی آورد. دوم اسلحه معلم آگاهی و احاطه علوم. و سوم کردار الهی وی و کلام رسا، که همه در راه مصالح عمومی کودک و مدارای او می گردد، اما عدم مطالعه معلم همواره هوای کلاس درس را راکد، و روح کودک را کسل کرده، و در حالی که احاطه مواد درسی و آمادگی در درس و سعه صدر او، کودک را ساعی و کاری عمل می آورد. علی ای حال کار اساسی و مهم را معلمی کرده، که احوال الهی وی در اعمال کودک صلاح آورد. معلم گرامی! هر گاه در کلاس درس وارد آمدی، سلام و درود را ادا کرده و در کمال آرامی احوال کودک و عوامل دلگرمی و دلسردی او را آگاه کرده، حول و هراس در دل او راه مده که کودک دارای اراده ای محکم گردد. وی همواره سؤال دارد. معلم ساعی، کودک را همراهی و مساله او را درک کرده و راه حل را ارائه می دهد. (۱۱۷)

استعداد

استعداد چیزی است که در جوانی پیدا می شود، اگر آن را تقویت کردید و در صدد تربیت آن بر آمدید. مانند: بذری که در زمین مناسب کاشته باشند،

محصول خواهد داد. و اگر به حال خود گذاشتید و آن را تربیت نکردید. مانند:
تخمی که در زمین شوره زار افتاده باشد، از بین می رود و محصول نمی
دهد. (۱۱۸)

فقیر و غنی

«فقیر» و «غنی» هر دو عضو اجتماع هستند. «سرباز» از هر دوی آنها دفاع
می کند. «کشاورز» برای هر سه نفر آنها غذا تهیه می کند. «کارگر» برای هر
چهار نفر آنها تلاش می کند. «بیکاره» و «ولگرد» سربار هر پنج نفر است.
«دلال» و «واسطه» سر هر شش نفر را کلاه می گذارد. «محتکر» کالای مورد
نیاز هر هفت را پنهان می کند. «گرانفروش» جیب هر هشت نفر را خالی می
کند. «پزشک ناشی» هر نه نفر را می کشد. «گورکن» هر ده نفر را دفن می کند.

فرق ها

فرق دوچرخه و ماشین

دوچرخه را اول حرکت می دهند و بعد سوار می شوند، ولی ماشین را اول
سوار می شوند و بعد حرکت می کنند.

فرق مو با دیوار

مو را اول می گذارند بزرگ می شود و بعد می چینند، اما دیوار را اول می
چینند و بعد بزرگ می شود.

فرق پیاز و هندوانه کال

با بریدن پیاز چشم می سوزد، ولی با بریدن هندوانه کال، دل می سوزد.

۱۱۸- «دکارت» مجله معرفت، شماره ۲، ص ۶۲.

فرق آب و برق

آب انسان را خیس می کند ولی برق انسان را خشک می کند.

فرق پلیس و معلم

معلم نمره می گذارد، ولی پلیس نمره ماشین را بر می دارد.

فرق آمپول و بیل

بیل را اول به زمین می زنند بعد بر می کنند، ولی آمپول را اول بر می کنند و

بعد می زنند.

فرق هواپیما و انسان

هواپیما اول راه می رود بعد بلند می شود، اما آدم اول بلند می شود بعد راه

می رود.

فرق سر و پیمان

سر اول می شکنند بعد می بندند، ولی پیمان را اول می بندند بعد می شکنند.

فرق ترمز و عکس

ترمز را اول می گیرند بعد ماشین می ایستد، ولی عکس را اول می ایستند،

بعد می گیرند.

فرق توپ و کشتی گیر

توپ را اول باد می کنند بعد به زمین می زنند، ولی کشتی گیر اول رقیب

خود را به زمین می زند، بعد باد می کند.

فرق آهو و عینک

آهو را اول می بینند آنگاه می زنند، ولی عینک را اول می زنند، بعد می

بینند.

مناطق و محل اسکان انبیاء

حضرت آدم : منطقه جزیره العرب (مکه یا جدّه).

حضرت ادریس : شهر بابل در عراق .

حضرت نوح : در عراق منطقه جنوبی آن .

حضرت هود: پیامبر قوم عاد در احقاف (منطقه ای در جنوب عربستان ، شمال یمن).

حضرت صالح : پیامبر قوم ثمود در منطقه الحجر یا مدائن الصالح تقریباً در شمال غرب عربستان و شمال شرق دریای سرخ .

حضرت ابراهیم : پیامبر قوم کلدانیان در شهر اءور عراق تقریباً در شمال شرقی بصره فعلی .

حضرت لوط: پیامبر قوم لوط در شهر سدوم شام که الان در اردن در جنوب دریاچه لوط واقع شده است .

حضرت اسماعیل : پیامبر عمالقه و قبایل یمن ، مکه و اطراف آن .

حضرت اسحاق : پیامبر قوم کنعانیون ، شهر الخلیل در فلسطین که امروزه به همان نام است .

حضرت یعقوب : پیامبر بنی اسرائیل ، در شام همان منطقه الخلیل .

حضرت یوسف : پیامبر بنی اسرائیل ، در مصر.

حضرت شعیب : پیامبر قوم مدین و اصحاب الایکة ، در شهر مدین در منتهی الیه دریای سرخ .

حضرت ایوب : پیامبر قوم العموریون ، شهر حواران در شام در جنوب دمشق.

حضرت ذوالکفل : پیامبر قوم العموریون ، شهر دمشق و اطراف آن .
حضرت الیاس : قوم فینیقیون ، شهر بعلبک در شام و لبنان امروزی .
حضرت الیسع : قوم بنی اسرائیل ، شهر بانیاس در شام ، تقریباً شمال غربی دریای مدیترانه .

حضرت یونس : قوم آشوریون ، شهر نینوا در عراق در غرب موصل .
حضرت سلیمان و زکریا و یحیی و عیسی : قوم بنی اسرائیل ، فلسطین .^(۱۱۹)

حضرت یوسف (علیه السلام)

از دیدگاه خدا = نبی ، از دیدگاه پدرش = نور چشم ، از دیدگاه برادرانش = مزاحم ، از دیدگاه مسافرین = برده ، از دیدگاه شاه = مجرم ، از دیدگاه زندانی ها = تعبیر کننده خواب ، از دیدگاه زلیخا = معشوق ، از دیدگاه امت = امین ، از دیدگاه قرآن = صدیق .^(۱۲۰)

تکیه کلام

شخصی تکیه کلامش نه چندان بود، روزی دوستی از او پرسید: حال و احوال چطور است ؟

گفت : خوب است ، اما نه چندان .

پرسید: چطور مگه ؟

گفت : خوب در این مدت ، عیالوار شدم و زن گرفتم .

گفت : خوب این که خوشی است .

۱۱۹- مجله بشارت ، ش ۹ ، ص ۶۸ ، به نقل از کتاب اطلس ، تاریخ الانبیا الرسل .

۱۲۰- مجله بشارت ، ش ۹ ، ص ۶۵

گفت : بله اما نه چندان ، چون عیالم بد ترکیب و زشت است . اگر چه هزار لیره هم با خود جهیزیه آورده .

گفت : خوب ، پس این پول ، جای بدی قیافه اش بوده .

گفت : بله اما نه چندان ، چون با آن پول یک گله گوسفند خریدم که تمامشان مریض شدند و مردند.

گفت : ای بابا! پس اتفاق بدی افتاده .

گفت : بله اما نه چندان ، زیرا پوست همان گوسفندان مرده را فروختم و منفعت زیادی بردم .

گفت : پس بد هم نبوده .

گفت : بله اما نه چندان ، چون پولها تماما اسکناس بود که در خانه گذاشته بودم ، از قضا حریق وارد شد و تمام پولها با خانه سوخت .

دوستش گفت : پس اتفاق خیلی ناجوری بود.

گفت : بله اما نه چندان ، چون عیالم هم در آتش سوزی سوخت و خیالم راحت شد.

شمارش معکوس

۱۰۰۰ جور زحمت کشیدم ،

۹۰۰ فرسخ دویدم ،

۸۰۰ پارتی و ضامن تراشیدم ،

۷۰۰ جفت کفش پاره کردم تا دستم را به دامن

۶۰۰ نفر بند کردم و

۵۰۰ رقم حصیر خریدم و در

- ۱۰۰ کوچه و بازار گرداندم با
۹۰ دور در کوچه به
۸۰ نفر فروختم و
۷۰ مرتبه مطالبه کردم ،
۶۰ دفعه به زبان خوش پولم را خواستم ،
۵۰ روز منتظر شدم ،
۴۰ روز گشتم تا
۳۰ نفر را در
۱۵ منطقه پیدا کردم و با کمک
۱۴ شاهد در
۱۳ دادگستری اقامه دعوی نمودم و توانستم
۱۲ تومان آن را به گردن
۱۱ نفر از آنها ثابت کنم و حالا
۱۰ روز است که رفته اند
۹ تومان از آن را از
۸ نفر جمع کنند و بیاورند ولی
۷ جور بهانه درست کردند و بالاخره
۶ ساعت پیش
۵ نفر از آنها آمده و از قول
۴ نفر دیگر قسم یاد کردند که اگر ما را
۳ بار بکشید و هر بار

۲ قسمت کنید

۱ تومان هم از ما وصول نخواهید کرد.

جلسه غیبت

موضوع جلسه = بردن آبروی مؤمن .

رئیس جلسه = شیطان .

دبیر جلسه = نفس اماره .

منشی جلسه = هوای نفس .

زمان جلسه = وقت بیکاری .

مکان جلسه = هر جا خدا فراموش شود.

گفته ها

پیری چیست ؟

پیری یعنی اعضایت سست ، قوایت پست ، سینه ات تنگ ، پایت لنگ ، کمرت خم ، ضعف بصر، درد کمر، ثقل سامعه ، ضعف هاضمه ، آب مروارید، پا درد، چروک صورت ، سفیدی موی سر و رو، بعد می گوید آی ! همه جایم درد می کند و بعد آرزوی مرگ می کند.

مهمترین خواسته ها

بوذرجمهر گفت : از استاد خود پرسیدم : که در دنیا از خدا چه خواهم که

همه چیز دنیا را خواسته باشم ؟

گفت : سه چیز ۱- تندرستی ۲- توانگری ۳- ایمنی .

گفتم : چه چیز است که در همه وقت سزاوارتر است ؟ گفت : به کار خود

مشغول بودن .

گفتم : در جوانی و پیری چه کاری بهتر است ؟
گفت : در جوانی دانش آموختن و در پیری به کار بستن .
گفتم : سخاوتمندترین مردم کیست ؟
گفت : آن که چون بخشد شاد شود. (۱۲۱)

ملاقات هارون با جوان دیوانه نما

روزی هارون برای تماشای دیوانگان به دیوانه خانه رفت ، در بین دیوانگان جوان زیبا و بادبی را دید که با کمال ادب نشسته است . هارون جلو رفت و کنار او نشست و گفت : ای جوان آیا مرا می شناسی ؟
جوان گفت : تو کسی هستی که اگر در هر جای کشور پهناور اسلام ، (که تحت قلمرو حکومت تو است) به کسی ظلم شود، تو در گناه آن شریک هستی ، زیرا امروز قدرت جلوگیری از ظلم در دست توست .
هارون پرسید: ای جوان آیا خدای خود را می شناسی ؟
او گفت : آری چگونه شناسم ، خدایی را که شیشه عقلم را به سنگ زده است .

هارون با خود گفت : این جوان را بی جهت به اینجا آورده اند و به او گفت : ای جوان هم اکنون که به طبقه بالا رفتم ، دستور می دهم تو را آزاد کنند.
هارون وقتی که از پله ها بالا می رفت ، جوان پرید و دست به هارون زد و گفت : آهای ! وعده ای که دادی فراموش نکنی .

به هر حال این جوان به یال و کویال هارون نگاه کرد و برای او پیشیزی ارزش قائل نشد و شاید خود را به دیوانگی زده بود تا ابهت هارون مغرور را در فرصت های مناسبی بشکند.^(۱۲۲)

عمر واقعی

گویند اسکندر در اثنای سفری از گورستان شهری عبور کرد، دید بر روی قبرها عمر آنها (از ۵ تا ۱۰ سال) نوشته شده، از کوتاهی عمر آنها تعجب کرد. از یکی از بزرگان شهر علتش را پرسید، او گفت: ما زندگی را با نظری دیگر می نگریم، ما زندگی حقیقی و عمر مفید او را حساب می کنیم، نه زندگی حیوانی و نباتی او را.

سرانجام ها

- سرانجام دنیا، زوال است .
- سرانجام زندگی، مرگ است .
- سرانجام جمع مال، حساب است .
- سر انجام گناه، خواری است .

جمله های حکیمانه

- آن که عقل ندارد، دین ندارد.
- آن که دین ندارد، عمل ندارد.
- آن که علم ندارد، فکر صحیح ندارد.
- آن که قانع نیست، آسایش ندارد.

۱۲۲- داستانها و پندها، ج ۹، ص ۱۰۳

آن که از گناه نپرهیزد، از خدا نمی ترسد.
آن که نافرمانی نفس نکند، اطاعت عقل نتواند.
آن که با احتیاط قدم بردارد، سالم ماند.
خوار شدن در راه حق ، از عزیز شدن در راه باطل ، به خیر نزدیک تر است.
هیچ پرهیزی ، سودمندتر از دوری از محرّمات نیست .
گوش دادن به (درد دل) ستمدیده اندوهگین ، نوعی صدقه به شمار می آید.
عاقل با قلبش ، چیزی را می بیند که جاهل با چشمش نمی بیند.
بین گفته چیست ، بین گوینده کیست !
هر وقت کار خوبی کردی آن را پنهان بدار و هر گاه در حقت نیکی کردند،
آن را آشکار ساز.
قبل از پرسش درباره خانه ، از همسایه ها سؤال کن .
از خار نمی توان انگور چید!
خوشبخت کسی است که از دیگران پند بگیرد و بدبخت کسی است که از
خویشتن پند بگیرد!
دانشمندان چراغ های راه هدایتند.
شجاع فقط حق را می گوید.
عاقل کسی است که برای آخرتش کار می کند.
کسی که لذت نماز را نچشیده باشد، قدر و قیمتش را نمی داند.

انواع گدایی

گویند: گدایی سه نوع است : زیری ، زاری ، زوری .

زیری : نوعی گدایی است که در زیر گوش طرف تقاضای کمک می کند، و زاری نوعی گدایی است که همراه با گریه و ناله ، تمنای کمک می کند، و زوری نوعی گدایی است که به زور از افراد تقاضای کمک می کند.

پند کوتاه

مردی از عارفی تقاضای نصیحتی نمود، عارف گفت : بترس از آن خدایی که ناگهان جانت را بگیرد و تو آلوده باشی .

سه پند

ببخش ، تا امیر باشی .

بگیر، تا اسیر باشی .

نگیر، تا عزیز باشی .

وصیت بوذرجمهر

از بوذرجمهر به هنگام مرگ خواسته شد که وصیتی بکند، او گفت : به دنیایی که انسان جاهل و تهی می آید و با اکراه می رود نباید دل بست .^(۱۲۳)

راه شناخت

سه نفر در سه حالت خاص شناخته می شوند، خوش رفتار به هنگام خشم ، شجاع به هنگام جنگ و دوست واقعی به هنگام نیاز.

وصایا

نقل شده کسی خواست به سفری برود، حاتم اصم را گفت : مرا وصیتی کن .

۱۲۳- کشکول منتظری

گفت : اگر یار خواهی ، خدا بس ، اگر همراه خواهی ، کرام الکاتبین بس ، و اگر عبرت خواهی ، دنیا بس و اگر مونس خواهی ، قرآن بس و اگر کار خواهی ، عبادت خدا بس و اگر وعظ خواهی ، مرگ بس و اگر اینها تو را بسنده نیست ، دوزخ تو را بس !^(۱۲۴)

همسایگان بی آزار

به بهلول گفته شد، سبب چیست که بیشتر اوقات در گورستان به سر می بری؟

گفت : نزد قومی به سر می برم که مرا آزار نمی رسانند و اگر از پیش ایشان غایب شوم ، مرا غیبت نمی کنند.

به او گفته شد: نان بسیار گران شده ، برای آن که ارزان شود دعا کن .

گفت : از گرانی نان باک ندارم ، اگر چه یک دانه گندم یا جو، به مثقالی از طلا یا نقره باشد. چون بر من است که خدای تعالی را بندگی کنم و بر اوست که روزی مرا برساند.^(۱۲۵)

بزرگترین

بزرگترین افتخار، ایمان است .

بزرگترین استاد، تجربه است .

بزرگترین هدیه ، گذشت است .

بزرگترین سرمایه ، اعتماد به نفس است .

بزرگترین بلا، ناامیدی است .

۱۲۴- مجله زائر، سال ۷۴، ش ۱۷

۱۲۵- پاسدار اسلام ، سال چهاردهم ، ص ۱۶۰

بزرگترین شجاعت ، صبر است .

آه از زبان مردم

شیخ بهایی گوید:

آدمی هرگز از زبان مردم آسوده نیست ، اگر بسیار کار کند، می گویند احمق است و اگر کم کار کند، می گویند تنبل است . اگر مال خود را به دیگران ببخشد، می گویند افراط می کند.

اگر جمع گر باشد و خیرش به کسی نرسد، می گویند بخیل است .
اگر ساکت و خاموش بماند، می گویند لال است و اگر زبان آوری کند، می گویند پرگوست . لذا هرگز نباید به مدح و ثنای مردم اعتنا کرد و باید پیرو حق بود، نه دنباله رو حرفهای مردم .

هنر آدمیت

از خواجه عبدالله انصاری منقول است : «اگر به هوا روی مگسی ، و اگر روی آب روی خسی ، و اگر آدم شوی کسی».

زشتی ها

بی حالی و سستی و جدایی زشت است بی رحمی و بخل و بی وفایی زشت است
گر عقل سلیم و روح ایمان داری در امر خدا ناروایی زشت است ^(۱۲۶)

ایراد از کیست ؟

مردی هندوانه ای خرید و به منزل برد، تا آن را برید دید کال است .

۱۲۶- دولت شاهی

همسرش او را به باد انتقاد گرفت ، که این چه هندوانه ای است که خریده ای ؟
او در مقابل گفت : خانم ، گلایه شما از کیست ؟
آیا از من است ، که من نخواستم چنین هندوانه ای را بخرم و اگر از فروشنده
است که او داخل هندوانه نبوده و از میان آن خیر نداشته و اگر از کشاورز است
او هم نمی خواسته چنین محصولی داشته باشد و اگر گلایه شما از خداست ،
استغفار کن .

آیه منتخب بخیل

از بخیل پرسیدند: از قرآن کدام آیه را دوست داری ؟ در جواب گفت : آیه
«و لا تَوَّ تَوَّ السَّفَهَاءِ اَمْوَالِكُمْ ...»^(۱۲۷) ؛ «اموال خود را به بی خردان ندهید.»

گفتار حکما کنار جنازه اسکندر

پس از آن که جنازه اسکندر را با تشریفات خاصی به اسکندریه^(۱۲۸) منتقل
ساختند، حکیمانی از ایران و هند و روم و... که همواره با اسکندر بودند و
اسکندر بدون رای آنها، فرمانی صادر نمی کرد؛ به اسکندریه آمده و در اطراف
جنازه او اجتماع کردند. «ارسطالیس» به سایرین رو کرد و گفت : به پیش آیید
و هر یک سخنی بگویید تا برای خواص تسلی خاطر بوده و برای عوام مایه پند
و اندرز باشد. آنگاه خود به عنوان نخستین نفر برخاست و دستش را به تابوت
گذاشت و گفت : آن کس که اسیرکننده اسیران بود، عاقبت خود اسیر گشت .
دومی گفت : این ، همان پادشاهی است که طلاها را جمع می کرد و در بر
می گرفت ، اینک طلاها او را در بر گرفته است .

۱۲۷- سوره نساء، آیه ۵

۱۲۸- یکی از مهمترین بندرها و شهرهای مصر که آن را اسکندر بنا نمود.

سومی گفت : از شگفتی ها این است که نیرومند مغلوب شد ولی ضعیفان سرگرم دنیا گردیده و به آن مغرور شده اند.

چهارمی گفت : ای کسی که مرگ را در پشت سر، و آرزویت را در پیش رو قرار داده بودی ، چرا مرگ را از خود دور نکردی تا به بعضی از آرزوهایت برسی .

پنجمی گفت : ای کسی که همواره در تلاش بودی که مالی جمع کنی از حلال و حرام ، تا به هنگام نیاز به تو کمک کند، اما او به تو کمک نکرد و تنهایت گذارد و مال برای دیگران ماند و گناه برای تو.

ششمی گفت : تو واعظ و پند دهنده ما بودی و اینک هیچ موعظه ای برای ما مؤثرتر از مرگ نیست .

هفتمی گفت : چه بسا افرادی که از نظر تو غایب بودند و از تو وحشت داشتند، اما امروز در حضور تو هستند و ترسی از تو ندارند.

هشتمی گفت : چه بسا افرادی که علاقه شدیدی به سکوت تو داشتند ولی سکوت نمی کردی و همان ها امروز علاقه به شنیدن سخن تو دارند، اما سخن نمی گوئی .

نهمی گفت : این شخص چقدر از اشخاص را کشت ، تا نمیرد ولی عاقبت مرد...!

دهمی گفت : ای کسی که زمین با تمام عرض و طولش بر تو تنگ بود، کاش می دانستم اینک چند وجب خاک تو را در بر گرفته است ، حال در چه حالی ؟
نفر یازدهم گفت : ای کسانی که در کنار جنازه اسکندر اجتماع کرده اید؛ به چیزی که سرور آن دوام ندارد و لذت آن زودگذر است ، دل نبندید.

دوازدهمی گفت : کسی که گوشها برای شنیدن سخنانش خاموش می شد، خود ساکت شد و اینک همه ساکتان سخن بگویند.

سیزدهمی گفت : ترا چه شده که مالک هیچ عضوی از اعضای خود نیستی ، و حال آنکه اگر مالکیت همه زمین را می گرفتی کم می شمردی . ترا چه شده که به این مکان تنگ قانع شده ای .

چهاردهمی گفت : دنیایی که پایانش چنین است ، پارسایی در آغازش بهتر است .

و بالاخره آخری گفت : تو از این دنیای بزرگ و وسیع به هفت و جب زمین قانع گردیدی ، راستی اگر از آغاز، یقین به این موضوع می داشتی ، آن قدر در توسعه طلبی به خود رنج می دادی ؟ ^(۱۲۹)

علم خداوند

هارون الرشید به بهلول گفت : «می خواهم که روزی تو را مقرر کنم ، تا فکرت آسوده باشد» بهلول گفت : «مانعی ندارد، ولی سه عیب دارد:

اول : نمی دانی به چه چیزی محتاجم ، تا مهیا کنی .

دوم : نمی دانی چه وقت می خواهم .

سوم : نمی دانی چقدر می خواهم .

ولی خدا اینها را می داند؛ با این تفاوت که اگر خطایی از من سر بزند، تو حقوقم را قطع خواهی کرد، ولی خداوند هرگز روزی بندگانش را قطع نخواهد کرد.»

۱۲۹- داستان باستان ، حسین نوری ، ص ۲۱، دارالکتب الاسلامیه

آخرین سخن پیامبر

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: از حضرت علی (علیه السلام) سؤال شد: «آخرین سخنی که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند چه بود؟» در جواب فرمودند: «آخرین سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سفارش به نماز بود.» (۱۳۰)

ضرب المثل ها

از نوکیسه قرض مکن ، قرض کردی خرج مکن !
خوشبخت آن که خورد و کشت ، بدبخت آن که مرد و هشت .
خوش زبان باش ، در امان باش .
دانا داند و پرسد، نادان نداند و نپرسد.
در عفو لذتی است که در انتقام نیست .
دوست همه کس دوست هیچ کس نیست .
جلو ضرر را از هر جا بگیری ، منفعت است .
کم بخور، همیشه بخور.
کرم داران عالم را درم نیست
درم داران عالم را کرم نیست
برای یک بی نماز، در مسجد را نمی بندند.
کافر همه را به کیش خود پندارد.
روزه خوردنش را دیده ام اما نماز خواندنش را ندیده ام .

اگر عسل نمی دهی ، نیش هم نزن .
آدم خوش معامله ، شریک مال مردم است .
پشیمان شود مرد بیهوده کوش .
تا ندانی که سخن عین صواب است ، مگوی .
چراغ دروغ ، بی فروغ است .
جایی که نمک خوردی ، نمکدان مشکن .
بخشنده باش ، تا گرامی شوی .
چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی .
نابرده رنج ، گنج میسر نمی شود .
از این ستون تا آن ستون فرج است .
چو دخلت نیست ، خرج آهسته تر کن .
چیزی که عوض دارد ، گله ندارد .
چون قضا آید ، طبیب ابله شود .
مال حرام از هر راهی که آید ، از همان راه می رود .
حرف حساب ، جواب ندارد .
خرج ، به اندازه دخل باید کرد .
آبی که آبرو ببرد ، در گلو مریز .
آدمی به سیرت است نه به صورت .
انسانیت به کمال است نه به جمال .
اظهار فضل نزد بزرگان ، ز ابلهی است .
آغاز عشق بیماری است و انجامش مرگ .

برای کسی بمیر که برایت تب کند.
بد مکن که بد افتنی ، چه مکن که خود افتنی .
جایی برو که تو را بخوانند، نه جایی که از درت برانند.
جوانا، سر متاب از پند پیران .
مشکلی نیست که آسان نشود.
چیزی که عیان است ، چه حاجت به بیان است .
آدم دروغگو کم حافظه می شود.
آدمی را، آدمیت لازم است .
آدم گناهکار از صورتش پیداست .
آدم گرسنه خواب نان می بیند.
آدمی که شب زیاد غذا می خورد، خواب آشفته می بیند.

ضرب المثل های ورزشی

با یک گل ، آدم فوتبالیست نمی شه .
نمی تونه گل بزنه ، می گه دروازه کجه .
داور شدن چه مشکل ، کتک خوردن چه آسون .
گل را هر موقعی که بزنی ، حساب می شه .
توپ که از خط دروازه گذشت ، چه یک وجب چه ده وجب .
آب گیر نمی آورد والا شناگر قابلیه .
با یک مشت ، آدم بکسر نمی شه .
رکورد را هر وقت بشکنی ، تازه است .
هزار تا پنالتی می زنه ، یکیش گل نمی شه .

کسی که خطا می کند، پای کارت قرمزش هم وامیسته .
 آسوده کسی که تیم نداره ، از درد سرش بیم نداره .
 داور که دو تا شد وای به حال بازیکن .
 گل زدن از راه دور خوش است .
 شوت عالی ، گل خالی .
 حساب حساب ، خطای داخل هجده قدم ، پنالتی !
 پاس نمی بینه وگر نه فروارد ماهریه !
 من می گم نا ندارم ، اون میگه : میای وزنه برداری ؟!
 فضول را بردند فوتبال ، گفت : تورش وصله ایه !
 خیلی مدافع خوبیه ، خطای پنالتی هم می کنه !
 جرزن به باختش می رسه !
 یکی نون نداشت بخوره ، می رفت کوه نوردی !
 کسی که هول هولکی کشتی می گیره ، پای باختش هم وامیسته !
 تو بازی که حلوا تقسیم نمی کنن !
 خدا یه مربی به تو بده ، یه زمین فوتبال به ما!
 مربی نجار نیست ولی بازیکننا رو خوب بغل هم می چینه !

نکته ها

- ۱- خداوند دو پیامبر را امتحان کرد.
 یکی حضرت سلیمان (علیه السلام) را در اوج غنا و دیگری حضرت ایوب (علیه السلام) را در اوج فقر و هر دو در این امتحان پیروز و موفق شدند.

۲- قرآن از دو فرزند پیامبر یاد می کند، که یکی حضرت اسماعیل (علیه السلام) که مظهر تسلیم در برابر فرمان خدا بود و دیگری پسر حضرت نوح (علیه السلام) که مظهر تمرد و طغیان بود.

۳- دو نوع عشق و محبت از دو ملکه در قرآن یاد شده :

یکی زن فرعون و دیگری زن عزیز مصر.

زن فرعون به خاطر خدا، عاشق راه موسی (علیه السلام) شد و در عاقبت به موجب پایداری در مسیر عقیده اش، توسط فرعون به سخت ترین وجه به شهادت رسید.

عشقی هم زلیخا (همسر عزیز مصر) به حضرت یوسف (علیه السلام) پیدا کرد، اما چون عشق او از روی هوی و هوس بود و حضرت یوسف زیر بار هوس نرفت، زلیخا او را به زندان افکند و به او تهمت و افترا بست. و در عاقبت سر از رسوایی و ندامت در آورد.

آری، عشق به خدا پشیمانی ندارد ولی عشق مادی و دنیایی، هم پشیمانی دارد و هم رسوایی.

گذشت

... ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم ... (۱۳۱)؛

«عفو و گذشت کنید. آیا دوست ندارید که خداوند از گناهان شما گذشت

کند».

رمز بزرگواری و عزت مردان الهی، گذشت بوده است.

حضرت یوسف (علیه السلام) در برابر آن همه ظلم و بدی که از برادرانش دیده بود، همین که به قدرت رسید و برادران به او محتاج شدند، فرمود: «... لا تتریب علیکم الیوم...»^(۱۳۲)؛ «امروز بر شما سرزنشی نیست». و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز در برابر آن همه اذیت قریش فرمودند: امروز من همان کلام حضرت یوسف را می گویم و همگان را عفو می کنم.

علی (علیه السلام) بعد از جنگ جمل، همه اسیران دشمن را عفو نمود.

فریب دوستان

حکیمی گفت: فریب دوستان، بدتر از آفت دشمنان است که این پنهان است و آن آشکار.

لحظه ها

با لحظه ها می توان طلا خرید ولی با طلا نمی توان لحظه خرید.

خواب غفلت

آیا می دانید، یک سوم عمر را در خوابیم و دو سوم عمر را در خواب غفلتیم!

اندازه طعام

از حکیمی پرسیدند: هر روز چه اندازه طعام باید خورد؟ گفت: به اندازه ای که تو را نیرو دهد و اگر بیش از آن اندازه باشد، باید تو حامل آن باشی.

۱۳۲- سوره یوسف، آیه ۹۲

ناجوانمردی

شخصی سوار تاکسی شد، وقت پیاده شدن کرایه نداد و با بی اعتنائی رفت .
راننده او را صدا زد و گفت : داداش ، این کارت را به دیگران نگو؟ برای این که
روح جوانمردی از بین می رود، و آنگاه دیگران کارگشایی نمی کنند.

علامتهای پیری

پیرمردی گفت : پیری را سه علامت باشد، یکی فراموشی است و دو تای آن
را فراموش کردم .

علامتهای پیری

می گویند: پیری سه علامت دارد، یکی از آنها را هم خودش و هم دیگران
می فهمند و آن سفیدی موی سر و صورت است و یکی از آنها را فقط خودش
می فهمد و آن ضعف مزاج و بصر است .
و یکی از آنها را فقط دیگران می فهمند و آن زیاد حرف زدن است .

نیمی از کتاب ها

نیمی از کتاب هایی که نوشته می شود، چاپ نمی شود.
نیمی از کتاب هایی که چاپ می شود، خریده نمی شود.
نیمی از کتاب هایی که خریداری می شود، خوانده نمی شود.
نیمی از کتاب هایی که خوانده می شود، فهمیده نمی شود.
نیمی از کتاب هایی که فهمیده می شود، عمل نمی شود.

اولین های نماز

- ۱- اولین وظیفه حزب الله اقامه نماز است . الذین ان مکناهم فی الارض اقامو الصلاه ... (۱۳۳)
- ۲- اولین واجب ، بعد از ایمان به خدا نماز است .
- ۳- اولین چیزی که در قیامت مورد سوال و حساب قرار می گیرد، نماز است. (۱۳۴)
- ۴- اولین کلام و آخرین وصیت انبیای الهی ، نماز بوده است . (۱۳۵)
- ۵- اولین فرمان خداوند به موسی (علیه السلام) فرمان نماز بود. (۱۳۶)
حضرت موسی (علیه السلام) با همسرش از خانه حضرت شعیب خارج شدند و به طرف مصر حرکت کردند. در بین راه هوا سرد شد، حضرت از دور آتشی را دید، به همسرش فرمود: من می روم تا آتشی برای گرم شدن بیاورم ناگهان خطابی به او رسید: اننی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی و اقم الصلاه
لذکری (۱۳۷)
- ۶- اولین واجب در نماز «الله اکبر» است و کسی که خداوند نزدش بزرگ شد، همه چیز را کوچک خواهد دید.
- ۷- اولین شرط ایمان ، نماز است .

۱۳۳- سوره حج ، آیه ۴۱

۱۳۴- بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۶۷

۱۳۵- ۱۱۴ نکته نماز، ص ۳۳

۱۳۶- ۱۱۴ نکته نماز، ص ۳۳

۱۳۷- سوره طه ، آیه ۱۴

اجل

دست و پا بریده ای ، هزار پایی را بکشت ، صاحبدلی بر او گذر کرد و گفت: سبحان الله با هزار پایی که داشت . چون اجلش فرا رسید از بی دست و پایی ، گریختن نتوانست .

جواب منطقی

ابن جوزی ، یکی از خطبای معروف زمان خودش بود، رفته بود بالای منبری که سه پله داشت ، برای مردم صحبت می کرد، زنی از پایین منبر بلند شد و مساله ای از او پرسید. ابن جوزی گفت : نمی دانم ، زن گفت : تو که نمی دانی پس چرا سه پله از دیگران بالاتر نشسته ای ؟ او جواب داد، این سه پله را که من بالاتر نشسته ام به اندازه ای است که من می دانم و شما نمی دانید. بنابراین به اندازه معلوماتم بالا رفته ام و اگر به اندازه مجهولاتم می خواستم بالا بروم ، لازم بود که منبری درست کنم که از فلک الافلاک بالاتر می رفت .^(۱۳۸)

منت

توانگری به حکیمی گفت : صد دینار زر دارم و می خواهم به تو بدهم ، مصلحت چگونه می بینی ؟ حکیم گفت : اگر بدهی تو را بهتر و اگر ندهی مرا بهتر (یعنی : اگر بدهی منت بر من داری و اگر ندهی از زیر بار منت تو، رها هستم).

۱۳۸- حکایت ها و هدایت های شهید مطهری ، محمد جواد صاحبی ، ص ۱۰۹

خوب بد نما و بد خوش نما

ای بسا کاری که خوب و بد نماست
ای بسا کاری که خوب و بد نماست
ای بسا ملک ، خراب آباد شد
ای بسا طفل عزیزی ، خوار گشت
ای بسا خواری که بر بالا نشست
ای بسا خواری که بر بالا نشست
ای بسا مرگی که از جان بهتر است
ای بسا مرگی که از جان بهتر است
ای بسا جودی که آن عین وفاست
ای بسا جودی که آن عین وفاست
از فشار ظلم بی حد، داد شد
از فشار ظلم بی حد، داد شد
از خود و از زندگی بیزار گشت
از خود و از زندگی بیزار گشت
بر بلندی آمد او از جای پست
بر بلندی آمد او از جای پست
ای بسا غم کز، نشاط اولی تر است
ای بسا غم کز، نشاط اولی تر است

مصیبت و معصیت

پارسایی به وسیله پلنگی زخمی شده بود و به هیچ دارویی خوب نمی شد.
مدتها در رنج و تعب بود ولی با این حال ، خدا را شکر می گفت ، که به
مصیبتی گرفتارم نه به معصیتی .

مثل عمر

حضرت نوح ۲۵۰۰ سال عمر کرد، وقتی حضرت عزرائیل برای قبض روح
او آمد، او در آفتاب بود، سلام کرد و گفت : من عزرائیل هستم و برای قبض
روح تو آمده ام ، حضرت فرمود: اجازه بده بروم سایه ؛ او قبول کرد. حضرت
نوح فرمود: مقدار عمر به اندازه رفتن از آفتاب به سایه است . (۱۳۹)

دست حسرت گزی ار یک درمت فوت شود هیچت از عمر تلف کرده ، پشیمانی نیست

۱۳۹- مجمع البیان ، ج ۴ ، ص ۴۳۵

مثل عمر

مثل عمر به خانه ای دو در تشبیه شده که انسان از دری وارد و از در دیگر خارج شود. (۱۴۰)

خدا را کجا دیدی

از عارفی پرسیدند: که تو خدا را کجا دیدی؟ گفت: آنجا که خود را ندیدم. علی (علیه السلام) فرمود: «الکامل من غلب جده هزله» (۱۴۱)؛ «انسان کامل، کسی است که گفتار جدی اش بیش از شوخی اش باشد.»

آثار شوخی زیاد

شوخی زیاد، موجب قساوت قلب می شود.
شوخی زیاد، موجب می شود مردم او را نادان پندارند.
شوخی زیاد، موجب کینه و دشمنی می شود.
شوخی زیاد، موجب می شود تا دیگران بر انسان جری شوند.
شوخی زیاد، موجب از بین رفتن ارزش و هیبت انسان می شود.
شوخی زیاد، قلب را می میراند. (۱۴۲)

اعتماد مکن

بر سه چیز اعتماد مکن: بر «دل» و بر «وقت» و بر «عمر» که «دل» رنگ گیر است و «وقت» تغییرپذیر است و «عمر» همه تقصیر است.

۱۴۰- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۴، ص ۷۱

۱۴۱- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۸۰

۱۴۲- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۱۳

مثل دوستی با مردم دانا و نادان

دوستی با مردم نادان سفالین کوزه ای است ، بشکند و نشکند باید به دور انداختن .

دوستی با مردم دانا چو زرین کوزه ای است ، بشکند و نشکند بتوان که بهتر ساختن .

ترک نماز و گرفتاری دوزخ

در قیامت بارها میان اهل بهشت و دوزخ گفتگو رخ می دهد، قرآن ترسیمی از آن گفتگوها را بیان فرموده است ، یکی از آن صحنه ها در سوره مدثر است ، اهل بهشت از مجرمان می پرسند. چه عاملی شما را به دوزخ روانه کرد.

آنها می گویند: چهار عامل ، که اولین آنها پایبند نبودن به نماز است «... لم نک من المصلین»^(۱۴۳)

ترک نماز و آلودگی

بریدن از نماز، زمینه برای برگشتن به همه مفسد است ؟

قرآن می فرماید: **فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلاه و اتبعوا الشهوات**^(۱۴۴) «پس از انبیا گروهی جانشین آنها شدند که نماز را ضایع کردند و از شهوات پیروی نمودند».

در آیه فوق ، اول ضایع شدن نماز مطرح شده ، سپس در وادی شهوات قرار گرفتن ،

۱۴۳- سوره مدثر، آیه ۴۳.

۱۴۴- سوره مریم ، آیه ۵۹

چون نماز ریسمان ارتباط با خداست ، همین که پاره شد، افتادن در وادی تباهی حتمی است .^(۱۴۵)

فراگیری احکام

مسائلی را که انسان غالباً به آنها احتیاج دارد واجب است یاد بگیرد.^(۱۴۶)

مقایسه ها

تشابه دنیا به فوتبال

همان طوری که فوتبال یک بازی و سرگرمی است ، زندگی دنیا هم یک بازی و سرگرمی است . قرآن می فرماید: «و ما الحیاه الدنیا الا لعب و لهو...»^(۱۴۷) ؛ «زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست».

دنیا به نمایشنامه ای می ماند که بازیگران آن مردمند و به نحوی خود را سرگرم کرده اند.

هر دو وسیله سازندگی است . همان طوری که فوتبال وسیله ای است برای سازندگی ، دنیا هم وسیله ای است برای سازندگی .

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الدنیا مزرعه الاخره»^(۱۴۸) .

هر دو وسیله غفلت است (در صورتی که به صورت منفی به آنها توجه شود). در هر دو، لحظه ها مهم و سرنوشت ساز است ، زیرا بسیار می شود که در لحظه های آخر، سرنوشت مسابقه تغییر می کند.

۱۴۵-۱۱۴ نکته نماز.

۱۴۶- رساله امام خمینی ، مساله ۱۱

۱۴۷- سوره انعام ، آیه ۳۲.

۱۴۸- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۲۵

در هر دو عاقبت کار مهم است . در زندگی دنیا هم عاقبت بخیری مهم است، چه بسا افرادی که با ایمان و مذهبی بودند و در آخر عمر کافر یا فاسد شده اند. در هر دو دفاع وجود دارد. همان طوری که هر یک از افراد یک تیم از خود دفاع می کنند و کسی به تیم خود آسیب نمی رساند. باید تلاش نمود تا در دنیا از مکتب و ارزش های خود دفاع کنیم .

اگر در فوتبال دوپینگ و هر خدعه و فریب دیگری ممنوع است . در زندگی دنیا نیز برای زندگی شرافتمندانه و انسانی دروغ و مکر و خدعه ممنوع است . در هر دو کسی به عاقبت کار واقف نیست و به همین دلیل باید تا آخرین لحظه تلاش نمود.

همان طوری که در فوتبال برنده و بازنده مطرح است ، امام هادی (علیه السلام) فرمود: «الدنيا سوق ربح فيها قوم و خسر آخرون»^(۱۴۹) دنیا یک بازاری است که گروهی در آن سود می برند و گروهی زیان .

در هر دو زیان وجود دارد، یکی به گل و دیگری به گول .
برای موفقیت در هر دو مهارت لازم است .

در هر دو مکانهای ممنوعه وجود دارد.

همان طوری که در فوتبال ممکن است از یک بازیکن خطایی سر بزند، در زندگی دنیا هم ممکن است که از یک انسان خطا و گناهی صورت بگیرد.

همان طوری که در فوتبال راهی برای جبران یک اشتباه و خطا وجود دارد، در برابر لغزش و گناه نیز راه جبران وجود دارد و آن توبه است .

۱۴۹- تحف العقول ، ص ۴۸۳

اگر در فوتبال مسؤول و رهبر تیم مطرح است ، در دنیا نیز برای هر ملتی رهبری وجود دارد.

در فوتبال داور لازم است و در زندگی اجتماعی هم قاضی لازم است .
در هر دو تشویق ، نقش مهمی دارد.

در هر دو مرز و حریم وجود دارد، و نباید از حریم تجاوز نمود.
در هر دو نیاز به مربی است . همان طوری که در فوتبال مربی می خواهد،
در دنیا نیز برای آموزش های مختلف نیاز به مربی هست .
همان طوری که توپ در فوتبال در دست یک شخص نمی ماند، مال و مقام
دنیا هم همین طور.

در فوتبال اگر بازیکن در زمان معین نتواند گل بزند، باخته است . در عمر
دنیا هم اگر انسان نتواند تلاش مطلوب بکند، باخته است .

هر دو افتتاحیه و اختتامیه دارد و همان طوری که در زمان خداحافظی ، افراد
برنده با شادی از زمین بیرون می روند، در دنیا هم افرادی که سعی و تلاش
مطلوب نموده اند، با خشنودی خداحافظی می کنند. همان طوری که قرآن می
فرماید: **يا ايها النفس المطمئنه - ارجعي الي ربك راضيه مرضيه** ^(۱۵۰) و همچنین
باید در برابر گناه حالت دفاعی داشته باشیم و به قول شاعر:

خواهی نخوری ز تیم ابلیس شکست باید به دفاع از دل و دیده نشست
چون شوت شود به سوی دل توپ گناه دروازه دل به روی آن باید بست ^(۱۵۱)

۱۵۰- سوره فجر، آیات ۲۷ و ۲۸

۱۵۱- جواد محدثی .

مقایسه بین تهاجم نظامی و فرهنگی

در هجوم نظامی طمع به خاک و زمین است ، ولی در شبیخون فرهنگی طمع به اخلاق است و دین .

هجوم نظامی با سر و صدا و سرعت است ، ولی تهاجم فرهنگی آهسته و آرام (آن پیداست و این پنهان).

هجوم نظامی ترسناک است و نفرت آفرین ، ولی تهاجم فرهنگی فریبنده است و جذاب ، لذا آن افراد را به دفاع و مقاومت وامی دارد و این به استقبال و پذیرش می فرستد.

کشته تهاجم نظامی دشمن ، شهید است و مرده هجوم فرهنگی دشمن ، پلید است .

در هجوم نظامی ، دشمن اعلام جنگ و دشمنی می کند، در تهاجم فرهنگی اعلام دوستی !

در حمله نظامی ، اولین گلوله ، همه را متوجه خطر می سازد. اما در تهاجم فرهنگی ، گاهی تا شلیک آخرین گلوله دشمن ، هنوز عده ای شبیخون را باور نمی کنند.

در تهاجم نظامی ، درگیری با دشمن ، در مرزهاست ، ولی در تهاجم فرهنگی آسیب از حمله دشمن ، درون خانه هاست .

در تهاجم نظامی سخن از بمب و موشک است ، ولی در تهاجم فرهنگی سخن از ماهواره و انواع تصویرها و آهنگ های مبتذل است .

در تهاجم نظامی میدان مبارزه محدود است ، بر خلاف تهاجم فرهنگی که میدان گسترده است .

اسیران آن میدان ، آزاده اند ولی گرفتاران این میدان معتاد و آلوده .
آنجا شهادت ، خانواده ای را سربلند می سازد. اینجا اعتیاد و ابتذال ،
دودمانی را شرمگین می سازد.
در میدان نظامی ، مجروح را به عقب برمی گردانند تا مداوا شود و در صحنه
فرهنگی ، پس از اولین زخم و ترکش به خطوط جلوتر انتقال می یابد.
در هجوم نظامی ، دشمن از مرزهای آبی و خاکی وارد می شود ولی در
تهاجم فرهنگی از مرزهای فکری و روحی نفوذ می کند.
هجوم نظامی ، یک ملت را مقاوم تر می کند، و هجوم فرهنگی ، سست تر
می سازد.

قربانیان آن ، شهید راه معروفند و قربانیان این کشته بیراهه منکر.^(۱۵۲)

تشابه اعتیاد به مواد مخدر با گناه

از مهمترین عوامل سقوط و انحطاط انسان گناه و معصیت است .
امام صادق (علیه السلام) فرمودند: ان العمل السیئی اسرع فی صاحبه من
السکین فی اللحم^(۱۵۳) ؛ «عمل بد، اثرش سریع تر است در انسان از کارد در
گوشت».
نقش گناه و نافرمانی را در انسان ، می توان به نقش اعتیاد به مواد مخدر
تشبیه نمود.

همان طوری که انسان به صورت طبیعی اعتیاد به مواد مخدر ندارد و حتی
آن را بد می داند، از گناه و معصیت هم تنفر دارد.

۱۵۲- از جناب آقای محدثی

۱۵۳- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۳۰

همان طوری که اعتیاد چیزی است که از خانواده و دوستان بد و محیط فاسد بر انسان تحمیل می شود، گناه نیز بر انسان تحمیل می شود.

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: الحرص و الکبر و الحسد دواع الی التفحم فی الذنوب^(۱۵۴)؛ «حرص و تکبر و حسد، سه عامل آلودگی به گناه است».

همان طوری که اعتیاد پناهگاه موقتی است برای شخص معتاد، گناه نیز می تواند زمان کوتاهی برای گناهکار پناهگاه و کارگشا باشد، مثل دروغ گفتن مجرم برای فرار از مجازات .

نقطه آغاز در اعتیاد، گاهی از یک تعارف ساده به کشیدن سیگار آغاز می شود و تدریجا شخص معتاد می شود در گناهان نیز انسان تدریجا آلوده می شود.

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: الصغائر من الذنوب طرق الی الکبائر^(۱۵۵)؛ «گناهان کوچک زمینه ساز ورود به گناهان کبیره می شود».

در ابتدا فرد آلوده به مواد مخدر اعتیاد خود را از دیگران پنهان می کند و کم کم علنی می شود، در گناهان هم فرد آلوده به گناه ابتدا مخفیانه و کم کم آشکارا «گناه» می کند.

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: اتقوا معاصی الله فی الخلوات فان الشاهد هو الحاکم^(۱۵۶)؛ «پرهیزید از گناهان در پنهانی، زیرا آن که گناهان را در خلوت و پنهانی می بیند، روز قیامت حکم خواهد کرد».

۱۵۴- بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۴۱۱

۱۵۵- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۵۱

۱۵۶- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۷۰

همان طوری که فرد معتاد زشتی و بدی عمل خود را آن چنان که باید درک نمی‌کند. شخص گناهکار نیز زشتی گناه را درک نمی‌کند. مانند: سیر خورده ای که بوی بد سیر را متوجه نمی‌شود.

همان طوری که فرد معتاد تدریجا از نظر دیگران می‌افتد و ذلیل می‌شود. فرد گناهکار هم در اثر آلودگی‌ها، عاقبت ذلیل و خوار می‌شود.

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: من تلذذ بمعاصی الله اورثه الله ذلا (۱۵۷)؛ «کسی که از نافرمانی خداوند و گناهان لذت ببرد، خداوند او را ذلیل می‌کند». همان طوری که ترک عادت در اعتیاد مشکل است و نیاز به ریاضت و تمرین و دوری گزیدن از زمینه‌های اعتیاد دارد، در ترک عادت به گناه نیز چنین تلاش همه جانبه لازم است.

همان طوری که فرد معتاد بعد از ترک اعتیاد نیاز به بازپروری و تقویت دارد، فرد گناهکار نیز بعد از ندامت و توبه نیاز به اصلاح و تقویت دارد. قرآن می‌فرماید: «الا الذین تابو و اصلحوا...» (۱۵۸)؛ «مگر آنها که توبه کردند و اصلاح کردند خود را».

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اذا عملت سیئه فاعمل حسنه تمحوها» (۱۵۹)؛ «اگر کار بدی کردی، کار خوبی انجام بده، تا (اثرات) آن (عمل) را محو و نابود نماید».

۱۵۷- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۴۶۳

۱۵۸- سوره بقره، آیه ۱۶۰، سوره انبیا، آیه ۱۴۶

۱۵۹- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۴۷۶

لذت های مادی و معنوی

لذت های مادی ، جسم را رشد می دهد و لذت های معنوی روح را.
لذت های مادی زودگذرند و لذت های معنوی ماندگار.
لذت های مادی در اکثر موارد توأم با پشیمانی است ، بر خلاف لذت های معنوی که پشیمانی ندارد. مثل خدمت به دیگران - عبادت - نیکوکاری .
لذت های مادی پر خرج و کم درآمد است ، بر خلاف لذت های معنوی که کم خرج و پر درآمد است .
لذت های مادی صرفاً خشنودی انسان را تأمین می کند، بر خلاف لذت های معنوی که موجب خشنودی خدا می شود.
لذت های مادی ارزش به حساب نمی آیند، بر خلاف لذت های معنوی که معیارهای ارزشی اند.
لذت های مادی جلوی رشد روح را می گیرند، بر خلاف لذت های معنوی که موجب رشد روح و شخصیت انسان می شوند.

کدام درست است

ما برای دنیا یا دنیا برای ما.
بخوریم تا بمانیم یا بمانیم تا بخوریم .
تفریح برای ما یا ما برای تفریح .
خوب بودن در میان بدان ، یا خوب بودن در میان خوبان .
ما برای ورزش یا ورزش برای ما.
ما در خدمت دین باشیم یا دین در خدمت ما باشد.
خشنودی مردم یا خشنودی خداوند.

ما از مردم عبرت بگیریم یا دیگران از ما عبرت بگیرند.

طول عمر یا عرض عمر.

دین داری یا دین دانی .

مال داشتن یا علم داشتن .

شعرها

جوان و هوشیاری

وی همیشه عشق ممنونت جوان	ای همه تاریخ مدیونت جوان
با تو هستم ای مسلمان جوان	با تو هستم ای جوان مهربان
فتنه دورت را گرفته هوش باش	پای تا سر چشم باش و گوش باش
با خبر از راه و صدها چاه باش	یوسفم! از گرگها آگاه باش
در رهت ای دوست صدها دشمن است	دور تا دورت پر از اهریمن است
گرگهایی در لباس بره اند	کافرند اما مسلمان چهره اند
اشعری ها قصد دینت کرده اند	خیل صیادان کمینت کرده اند
وای اگر مجذوب شیادان شویم	وای ما گر صید صیادان شویم
خواب دیده بهر تو، بیدار باش	هوشیارست اهرمن ، هوشیار باش

درد دل

در پیش بی دردان چرا
فریاد بی حاصل کنم
گر شکوه دارم من ز دل
بایار صاحب‌دل کنم
در دل بسوزم همچو گل
در سینه سوزم همچو مل
من شمع رسوا نیستم
تا گریه در محفل کنم

قدر جوانی

جوانی بر سر کوچ است دریاب این جوانی را
که هرگز کس نمی بیند، دوباره زندگانی را
خمیده پشت از آن گشتند، پیران جهان دیده
که اندر خاک می جویند، ایام جوانی را

قدر عمر

تک تک ساعت چه گوید، گوشدار
گویدت بیدار باش ای هوشیار
ز تن آسایی و بیکاری بترس
هم مشو یک ثانیه غافل ز درس
عقربک آهسته پندت می دهد
پند شیرین تر ز قندت می دهد
گویدت جانا گذشته در گذشت
هیچ عاقل گرد بگذشته نگشت
همچو من پر طاقت و ورزنده باش
روز تا شب در غم آینده باش
تنبلی آرد به چشمان تو خواب
می شود آینده ات یکسر خراب
هر که او غافل ز آینده شود
در بر آیندگان بنده شود

اهمیت جوانی

ای نوجوان تو قدر جوانی خود بدان کن سعی تا که خرم و خوش برخوری از آن
تو درد پیری خود از امروز چاره کن آن روز می شوی به یقین زار و ناتوان

همت جوان

تو باید آسمان پرواز باشی درخشان همت و خودساز باشی
تو باید آگه و بیدار باشی به دور از دام استعمار باشی
به کار انداز نیروی اراده مشو از مرکب کوشش پیاده
به راه علم و ایمان پیش تر تاز چو خود کن ملت خود را سرافراز

جوان و کمال

ای جوان چشم دل خود باز کن زندگی را با هدف آغاز کن
راه پاکان و نیاکان پیش گیر پند از یاران نیک اندیش گیر
هست آینده یکی کوه بلند تا رسی آنجا، به پستی دل نبند

مرغ زیبای جوانی

چنین گفت روزی به پیری جوانی
بگفتش ، در این نامه حرفی است مبهم
تو به ، کز توانایی خویش گویی
جوانی نگهدار کاین مرغ زیبا
متاعی که من رایگان دادم از کف
که چون است با پیریت زندگانی
که معنیش جز وقت پیری ندانی
چه می پرسی از دوره ناتوانی
نماند در این خانه استخوانی
تو گر می توانی مده رایگانی

جوانی و عفت

در عهد صبا، کرد جهالت پستت
چون پیر شدی ، رفت نشاط از دستت
ایام شباب ، کرد غفلت پستت
کی صید کند مرغ سعادت ، شستت

در حسرت جوانی

عمرم در این جهان بی سود و زیان گذشت
یک روز در بهار گذشت و کنار گل
دردا که روزگار جوانی و خوشدلی
عمر عزیز بین که چنان رایگان گذشت
روز دگر به ماتم گل ، در خزان گذشت
چون باد نوبهار و چو آب روان گذشت

جوانمردی

جوانمردی و راستی پیشه کن
جوانمردی از کارها بهتری است
جوانمرد باش دو گیتی تو راست
جوانمرد اگر راست خواهی ولیست
همه نیکویی اندر اندیشه کن
جوانمردی از خوی پیغمبری است
دو گیتی بود بر جوانمرد راست
کرم پیشه شاه مردان علیست

کودکی - جوانی - پیری

خداوند جهان چون آفریدت
به عهد خردسالی نازپرور
ز ده تا بیست آغاز جوانی است
شب عمر، چون بگذشت از بیست
چراغ سی، گهی افروخته باشی
بهره عمر باشد تا چهل سال
شمار عمر چون آمد به پنجاه
به حد شصت چون آید شماریت
رسد چون نوبت عمرت به هفتاد
به هشتاد بود آغاز سستی
نود باشی یکی افتاده ای پیر
پس از صد، گاه رفتن پیش آید
به مهد آفرینش پروریدت
تو را گهواره جنبان بود مادر
اساس استوار زندگانی است
نشاید مر تو را چون کودکان زیست
که از دانش بسی آموخته باشی
مبادا بی خبر باشی ز احوال
ترا فرزندان تابند چون ماه
ببالد نوجوانی در کنارت
رود شور جوانی پاک بر باد
زمان سستی و ناتندرستی
که آموزند از تو، راء و تدبیر
سفر را، مرد دوراندیش باید

نصیحت برادرانه

ز من ای دوست بشنو این نصیحت
به دست خود مزن آتش به مالت
چو پول آری به دست از رنج بسیار
نمی دانی در ایام جوانی
کنی چون روزوشب عادت به این کار
پس از چندی که از عمر تو بگذشت
نفس تنگی کند، پای تو سستی
برایت آنچه صرفش کردی اوقات
بخور با پول خود تو پسته خام
که هم لذت بری هم قوه گیری
به جای بوی سیگار عطر قمصر
به فکر جان و مال و دین خود باش
اگر رفتی به حکم عقل و ایمان
پشیمانی دگر سودی ندارد
اگر هستی جوان خوب و باهوش
مکن سرپیچی از سیر طبیعت
چرا ضایع کنی مال حلال
تلف می سازیش با دود سیگار
که تو عمر را به غفلت می دوانی
شوی شب ها ز خواب خویش بیدار
قدم نتوان گذاری در، در و دشت
که با دود سیگار این تحفه جستی
سرطان ریه آرد به سوغات
بکن گاهی به جیبت مغز بادام
نگردی خوار در ایام پیری
بزن تا روز و شب باشی معطر
مرو در مجلس افراد اوباش
در آخر زین عمل گردی پشیمان
برایت رنج و محنت را بیارد
بکن این پند من آویزه گوش

هرگز نکن تعارف!

با بوی زشت سیگار، کی می توان مدارا
زیرا ز دود آن شد، آلودگی هوا را
دردا که دود سیگار، آتش زند بقا را
این دشمن جگرسوز، بیمار کرده ما را
بر اهل خانواده، ظلمی است آشکارا
سیگار می نماید، بیگانه آشنا را
تشویق کن به ترکش، افراد مبتلا را
می چیند از لبانت، شادابی و صفا را
شایستگی ندارد، معذور دار ما را
مجموع پول سیگار، قارون کند گدا را
از خویشان برانیم، سیگار جان ستان را
شاید بدین وسیله، آگه کنم شما را (۱۶۰)

دل می رود ز دستم، صاحب‌دلان خدا را
بیزار گشته عالم، از دود و بوی سیگار
سیگار دود کردن، بیهوده و مضر است
شهری و روستایی! از مصرفش حذر کن
در جمع اهل خانه، سیگار دود کردن
دانی چرا برادر، قهرند با تو مردم
بر جامعه مضر است، سیگار خانمانسوز
هر بوسه ای که سیگار، بر غنچه لب‌ت زد
هرگز نکن تعارف، سیگار بر لب من
یک سال جمع گردد، گر پول مصرف آن
آسایش دو گیتی، تفسیر این دو حرف است
حافظ اشاره فرمود، این شعر را سرودم

۱۶۰- میر بهاء الدین صفوی .

استفاده از فرصت ها

هر که بیناتر و هشیارتر است
آن که را عقل و بصیرت باشد
زانکه فرصت چو شد از دست به در
فرصت از دست گریزان باشد
سایه ابر بود فرصت ها
ای خوش آن کس که دل و دیده گشود
گوهر وقت نگهدارتر است
بهره بردار ز فرصت باشد
تا ابد باز نگردد دیگر
همچو امواج شتابان باشد
سایه باقی نبود در یک جا
بهره برداری از اوقات نمود

در حسرت جوانی

خود را به نام و شهرت و عنوان فروختیم
عمری که بود قیمت هر لحظه اش بهشت
با این که بود مشتری گنج دل ، خدا
دادیم نقد عقل و خریدیم آز را
عمر گران به پای هوس پاک باختیم
جای رضای حق بگزیدیم رضای خلق
در حسرت جوانی حیات چه ارزان فروختیم
آن را به نان و جاه و الوان فروختیم
این گنج را ز جهل به شیطان فروختیم
ما باغ گل به خار مغیلان فروختیم
مهد گران به ریگ بیابان فروختیم
سودی چنان بزرگ به خسران فروختیم

اسباب فتنه

جوانی و بیکاری و خواسته
بسی فتنه ها زین سه برخواسته

وفا و ایثار

جوانی پاکباز و پاکروی
چنین خواندم که در دریای اعظم
چو ملاح آمدش تا دست بگیرد
همی گفت : از میان موج و تشویش
که با پاکیزه رویی در گرو بود
به گردابی در افتادند با هم
میاداکاندران حالت بمیرد
مرا بگذار و دست یار من گیر

ابزار رشد و کمال

ما تو را بی توشه نفرستاده ایم
دست دادیمت که تا کاری کنی
پای دادیمت که باشی پا به جای
چشم دادیمت دلت ایمن کند
آنکه جان کرده است بی خواهش عطا
این توانایی که در بازوی توست
آنچه گفتی نیست یک درتوهست
عقل و رای، عزم، همت گنج توست
آنچه می بایستت دادن ، داده ایم
درهمی گر هست ، دیناری کنی
وارهانی خویش را از تنگنای
بر تو راه زندگی روشن کند
نان کجا دارد، دریغ از ناشتا
شاهد بخت است و در پهلوی توست
گنج ها داری و هستی تنگدست
بهترین گنجور سعی و رنج توست

آدمی چیست ؟

آدمی زاده طرفه معجونی است
گر کند میل این ، شود کم از این
کز فرشته سرشته وز حیوان
گر کند میل آن ، شود به از آن

خدا کند

خدا کند که جوانان ز حق جدا نشوند
مقدسات جهان را به زیر پا نهند
خدا کند که جوانان ره هنر پویند
به منصبی که رسیدند خویش گم نکنند
پی سیاست بدکارگان قدم نزنند
به جان و مال و به ناموس کس طمع نکنند
خدا کند که جوانان عقیده مند شوند
سر عقیده خود پای بفشردند چو کوه
به صحبت بد و بدخواه آشنا نشوند
شروع و مفسد و بی دین و بی حیا نشوند
شکسته بال و پریشان و بی نوا نشوند
به نارضایی بیچارگان رضا نشوند
وطن فروش و خطاکار بد ادا نشوند
در این معامله هم کیش اشقیا نشوند
سبک عیار، تهی مغز و خودنما نشوند
بسان گاه ز هر باد جایجا نشوند

فضیلت علم

آن را که علم و دانش و تقوی مسلم است
در پیشگاه علم مقامی عظیم نیست
کس را به مال نیست بر اهل کمال فخر
جاهل اگر که گشت مقدم، مؤخر است
جاهل به روز فتنه، ره خانه گم کند
هر جا قدم نهاد قدمش خیر مقدم است
از هر مقام و مرتبه ای، علم اعظم است
علم است که مفخر اولاد آدم است
عالم اگر که گشت مؤخر، مقدم است
عالم چراغ جامعه و چشم عالم است

دوستی با ناهلان

ترا از برگ گل، هر چند دامن پاک تر باشد
مشو با ناکسان همدم که صحبت را اثر باشد

بدشانسی

به هر کشتی نشستیم ، دامن کشتی نهنگ آمد
سر و کارم به دست فرقه بی نام و ننگ آمد

به هر جا پا نهادم ، پای امیدم به سنگ آمد
به هر کس لاف یکرنگی زدم ، آخر دو رنگ آمد

مشکل گشا است

شیشه بشکسته را، پیوند کردن مشکل است
زیر بار منت نامرد رفتن ، مشکل است

دل که رنجید از کسی ، خرسند کردن مشکل است
کوه ناهموار را، هموار کردن سخت نیست

آداب مسلمانی

مسلمان را صفاتی گفت ، آن دانای ربانی
نه مستغرق در این گردد، نه در آن یک شود فانی
تو مرد لایبالی را مسلمان کی توان خوانی
نخوانی گر نماز هرگز، نزن لاف مسلمانی
مسلمان در پی تحصیل هر اخلاق انسانی
پوشاند ز نامحرم خودش از حکم قرآنی
به چشمان مسلمان از فراست نور رحمانی
مسلمان دور، از ظلم و جفا و جهل و نادانی
مگر جانم تو آیین مسلمانی نمی دانی
تو هم در این جهان ، در زندگی خویش درمانی
چرا این قدر بی فکری و این اندازه نادانی
تو غافل از سرانجامی و مشغول هوسرانی
مگر بدبختی و بیچارگی و خوی حیوانی
شبی برخیز و بهر توبه خود، تر ساز مژگانی
که هم دنیا و هم عقبی شوی از رستگاران

پیرسیدم ز دانشمند معنای مسلمانی
مسلمان باید آمیزد به هم ، دنیا و عقبی را
مسلمان مرد عزم و همت و کار است و بینایی
مسلمان مرد توحید است و تقوا و نماز ای دل
مسلمان مرد عفو و مهر و انصاف و جوان مردی
مسلمان با حیا و غیرت و با عفت و عصمت
مسلمان مهربان پاکیزه خو، دارای خوش خلقی
مسلمان واجد صدق و صفا، مهر و وفا باشد
مسلمان و این اعمال ناشایست ، هیئات است
اگر یک روز رود بر باد، عفت ها و غیرت ها
به حال نونهلان وطن افسوس می باید
عزیزم دشمن دین در کمین کار ما باشد
چو دین بیرون رود از جامعه ، جایش نمی گیرد
بیا یک دم به حال خویشتن ، اندیشه کن جانان
بیا راضی کن از خود شافع روز قیامت را

گیرنده

جمعی شنونده اند و گوینده خداست یک عده کردند و کور، بیننده خداست
در کار فرستنده حق ، عیبی نیست هر عیب و نقیصه ای ز گیرنده ماست

قرض

مردم به عیش خوش دل و من مبتلای قرض هر کس به کار و باری و من مبتلای قرض
قرض خدا و قرض خلائق به گردنم آیا ادای قرض کنم ، با ادای قرض
خرجم فزون ز غایت و قرضم فزون ز حد فکر از برای خرج کنم یا برای قرض

سفارش های معصومین علیهم السلام

سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره جوانان

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اوصیکم بالشبان خیرا»^(۱۶۱) ؛ «به همه شما مسلمانان سفارش می کنم که نسبت به جوانان با نیکی رفتار کنید و شخصیت آنان را گرامی بدارید.»

جوان و بندگی

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر جوانی که به خاطر خدا از دنیای حرام و سرگرمی بیهوده دست بردارد و جوانی خود را در طاعت و بندگی خدا سپری کند، خداوند به او اجر ۷۲ شهید را عنایت می کند.^(۱۶۲)

۱۶۱- الحدیث ، ج ۱ ، ص ۳۴۹.

۱۶۲- بحارالانوار، ج ۷۷ ، ص ۸۴.

رازداری

علی (علیه السلام) فرمودند: سرک اسیرک فان تکلمت به صرت اسیره ^(۱۶۳)؛
«راز تو اسیر و در اختیار تو است اگر آنرا گفتی (فاش کردی) آن گاه تو اسیر
آن هستی.»

پیام فرشته الهی به جوانان

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ان الله ملکنا ینزل فی کل لیله
فینادی یا ابناء العشرین جدوا و اجتهدوا ^(۱۶۴)؛ «خداوند فرشته ای دارد، که هر
شب به جوانان بیست ساله ندا می دهد که تا می توانید (و جوان هستید) جدیت
و کوشش کنید.»

سفارش اکید نسبت به ازدواج جوانان

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: یا شاب تزوج و ایاک و الزنا فانه
ینزع الایمان من قلبک . ^(۱۶۵)
«ای جوان ، ازدواج کن و از فحشا و زنا دوری کن ، زیرا این کار ایمان را از
قلبت جدا می کند.»

بهترین جوان از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خیر شبابکم من تشبه
بکھولکم.» ^(۱۶۶)

۱۶۳- میزان الحکمه ، ج ۴ ، ص ۴۲۶.

۱۶۴- مستدرک الوسایل ، ج ۲ ، ص ۳۵۳.

۱۶۵- مکارم الاخلاق ، ص ۹۹.

۱۶۶- میزان الحکمه ، ج ۵ ، ص ۶.

«بهترین جوانان شما، کسی است که رفتارش مثل بزرگسالان باشد.»

اهمیت عمر

امام سجاد (علیه السلام) فرمودند: کن علی عمرک اشح منک علی درهمک و
دینارک^(۱۶۷)

«بر عمرت بخیل تر باش از درهم و دینارت.»

پرهیزکاری جوان

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ان الله یباهی بالشاب العابد یقول
الله للملائکه انظروا الی عبدی ترک شهوته من اجلی .^(۱۶۸)

«خداوند به جوان عبادت پیشه مباحات می کند، خدا به ملائکه می فرماید:

نگاه کنید بنده ام را که به خاطر من شهوت و هوسهایش را ترک کرده است.»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ان الله یحب الشاب الذی یفنی
شبابه فی طاعه الله .

«خداوند دوست دارد جوانی را که عمرش را در راه اطاعت خداوند می

گذراند.»

نیکی به پدر و مادر

علی (علیه السلام) فرمودند: «بروا آبائکم بیرکم ابنائکم .»^(۱۶۹)

«به پدران خود نیکی کنید تا فرزندانان به شما نیکی بکنند.»

۱۶۷- مکارم الاخلاق ، ص ۴۶۰.

۱۶۸- کنز العمال ، ح ۴۳۰۵۷.

۱۶۹- وسائل الشیعه ، ج ۲، ص ۳۵۶.

همنشینی با گناهکاران

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: لا ینبغی للمؤ من ان یجلس مجلسا یعصی الله فیه و لا یقدر علی تغییره .^(۱۷۰)

«برای مؤ من سزاوار نیست که در مجلسی بنشیند که نافرمانی خداوند می شود و او قدرت بر هم زدن آن مجلس را نداشته باشد.»

جوان و ادب آموزی

علی (علیه السلام) فرمودند: یا معشر الفتیان حصنوا اعراضکم بالادب و دینکم بالعلم .^(۱۷۱)

«ای گروه جوانان ، شرف انسانی و سجایای اخلاقی خود را با ادب آموزی و تربیت حفظ نمایید و دین خود را با نیروی دانش از دست ناپاکان حفظ کنید.»

نمی توان زبان مردم را بست

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: ان رضا الناس لا یملک و اءلسنتهم لا تضبط .^(۱۷۲)

«خشنودی مردم را نمی توان به دست آورد و زبان مردم را نیز نمی توان بست.»

۱۷۰- وسائل الشیعه ، ج ۱۶ ، ص ۲۶۰.

۱۷۱- جوان فلسفی ، ج ۱ ، ص ۱۹۴.

۱۷۲- بحارالانوار، ج ۷۰ ، ص ۲.

نصیحتی کوتاه

شخصی از امام جواد (علیه السلام) تقاضا کرد تا او را در جمله کوتاهی نصیحت جامع نماید.

امام فرمودند: صن نفسک عن عار العاجله و نار الاجله .^(۱۷۳)
«خود را از کارهایی که موجب ننگ در دنیا و عذاب آخرت است حفظ کن.»

کارگشایی

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: من قضی لمؤ من حاجه الله له حوائج کثیره ادناهن الجنه .^(۱۷۴)
«کسی که حاجتی از مؤ منی برآورده سازد، خداوند حوائج زیادی را از وی برآورده می سازد که کمترین آنها بهشت است.»

عبرت

علی (علیه السلام) فرمودند: اتعظوا لمن کان قبلکم قبل ان یتعظ بکم من بعدکم .^(۱۷۵)
«از پیشینیان خود پند بگیرید قبل از آن که آیندگان از زندگی شما عبرت گیرند.»

۱۷۳- امام محمد تقی (علیه السلام)، مؤ سسه در راه حق ، ص ۵۵.

۱۷۴- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۸۵.

۱۷۵- نهج البلاغه ، خطبه ۳۱.

کمی پیروان حق

علی (علیه السلام) فرمودند: لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهله . (۱۷۶)
«در راه حق به موجب کم بودن طرفداران آن ، ترس به خود روا مدارید.»

حالات دل

دل کور شود، آن چنان که دیده .

دل بیمار می شود، آن چنان که تن .

دل کدر می شود، آن چنان که آینه .

دل بسته می شود، آن چنان که در .

هدف از آفرینش

گفتم : هدف از آفرینش انسان چیست ؟

گفت : خور و خواب و خشم و شهوت .

گفتم : یعنی می گویی همه انسانها حیوانند؟!

گفت : (الا الذین امنوا و عملوا الصالحات ...)

۲	مقدمه
۲	اهمیت جوانی
۲	در وصف جوانی
۳	آیا می دانید؟!
۴	جوانان و ولایت
۴	امام خمینی قدس سره و جوانان
۵	مقام معظم رهبری و جوانان
۵	پندها
۵	عبرت از تاریخ
۶	همنشینی با اهل و نااهل
۶	مردانگی
۶	کار و تلاش
۶	یار بد
۶	مکافات عمل
۷	دستگیری
۷	چند پند کوتاه
۷	قدر جوانی
۷	حسرت
۸	سه موضع خطیر در قیامت
۹	صبر
۹	حلم
۹	بی آزار

۹ دوست خوب
۱۰ خودسازی
۱۰ دوست عزیز
۱۰ چگونه نفس سرکش را کنترل نماییم
۱۰ ستون دین
۱۱ هشدار
۱۲ خودخواهی
۱۲ ارزش عمر
۱۳ جوانان و پاکی
۱۳ نگهداری خود
۱۳ رازداری
۱۴ نماز کلاغ
۱۴ نقش نماز
۱۵ تواضع و تکبر
۱۵ از پندهای پیامبر صلی الله علیه و آله
۱۶ گفتار بی عمل
۱۶ عبرت
۱۶ پرهیز از دوستی سه دسته!
۱۷ از پندهای بهلول
۱۷ یک سؤال
۱۷ امروز غنیمت است
۱۷ دوستان واقعی

۱۷	سه وظیفه عمومی
۱۸	راه بهشت
۱۸	برنامه هفتگی
۱۸	پندهای کوتاه
۱۹	پندهای شعری
۱۹	تعادل
۱۹	دل بستگی به خداوند
۱۹	در حسرت عمر
۲۰	نقش تفکر
۲۱	دوست واقعی
۲۱	رحمت حق
۲۱	توقع نیکی
۲۱	اسبیر نفس
۲۲	بنده نواز
۲۲	حاضر جوابی ها
۲۲	حاضر جوابی حضرت علی (علیه السلام)
۲۲	حاضر جوابی عقیل
۲۳	حاضر جوابی مدرس
۲۳	حاضر جوابی داراب میرزا
۲۴	حاضر جوابی فقیر در برابر توانگر
۲۴	حاضر جوابی طفل
۲۴	حاضر جوابی حسن بن فضل

۲۵	حاضر جوابی توسن خان
۲۵	حاضر جوابی شاگرد
۲۶	حاضر جوابی کودک
۲۶	حاضر جوابی مؤمن طاق
۲۶	حاضر جوابی سبط بن جوزی
۲۷	حاضر جوابی بهلول
۲۷	آیه الله حکیم و بن باز
۲۸	لطیفه ها
۲۸	مشورت
۲۹	سرقت
۲۹	شریک
۲۹	مؤذن
۲۹	حی علی الصلوه
۲۹	عادت به نماز
۳۰	مسجد و پیرمرد
۳۰	سود سفر
۳۰	چرا نماز نمی خوانی
۳۰	رسیدن به آرزو
۳۱	نشانه های دزد!
۳۱	سجده سقف
۳۲	مهمان بدخواب
۳۲	ندایی به پیش نماز

۳۲ریاکار
۳۲دزد باغ
۳۳دزدی میوه
۳۳المفلس فی امان الله
۳۴بر طفل شش ماهه نماز واجب نیست
۳۴نیت حلال و حرام
۳۴غسل میت
۳۵نماز بخوان
۳۵امانت
۳۵علت سحری خوردن
۳۵رؤیت هلال ماه رمضان
۳۵کی باید اول سلام کند
۳۶حلال ، حلالش به آسمان رفت
۳۶مسابقه تبلی
۳۷تعارف
۳۷بخیل
۳۷نکته های مزاح گونه
۳۸آشنایی
۳۹درد دل یک پیر با تصویر جوانی خود
۳۹مضرات پرحرفی
۳۹برو به جهنم
۴۰بخیل و مهمانی

۴۰	در خانه دیوانگان
۴۰	ترکیب خون
۴۰	استکان بی سر و ته
۴۱	داماد و پدر زن
۴۱	تکلیف تو چیست ؟
۴۱	خیالبافی
۴۱	علت سفید شدن موی سر
۴۲	امام جماعت
۴۲	مزد کارگر
۴۲	علت فرار
۴۳	محتاط
۴۳	به کجا می روید
۴۳	آخرین اخبار ورزشی
۴۳	شنا
۴۴	اطلاعیه مهم ورزشی
۴۴	لاف زنی
۴۴	خرما با هسته
۴۵	خاطره ها
۴۵	چند خاطره از معلم و شاگرد
۴۷	تماشای فوتبال
۴۷	حواس پرتی
۴۷	گزارش ورزشی

۴۸	خاطرات سربازی
۴۸	سوت دژبان
۴۸	اسمت چیست؟
۴۸	نمره تفنگ
۴۹	در مخابرات
۴۹	بهبانۀ ای برای معافیت
۴۹	هر دو را قربان
۵۰	از من دور شو
۵۰	«آک - عو - ا»
۵۱	تصمیم قطعی
۵۲	سرباز بد خواب
۵۲	بی خیال سرکار
۵۲	دفتر افسر نگهبان
۵۲	سر گروهبان
۵۳	تعریف وطن
۵۳	خبردار
۵۴	سرباز بیات
۵۴	مردم و ارزشها
۵۴	یاران
۵۴	اقسام جوانان
۵۵	اقسام مردم
۵۵	اقسام ایمان

۵۶مردم پس از جنگ
۵۷مردم و رشد
۵۷مردم و عیوب دیگران
۵۷مردم و نقشها
۵۸مردم از نظر سازگاری و ناسازگاری
۵۸سنجیده گویی
۵۸مردم و دیگران
۵۸مردم و اطعام
۵۹مردم و منکرات
۵۹مردم و درختان
۵۹مردم و کار خیر
۵۹مردم و گناه
۶۰مردم و دانش
۶۰مردم و دانایی
۶۱مردم و قرآن
۶۱مردم و گذشته
۶۲داستانها
۶۲ارتباط با امام زمان «عج»
۶۲نامه اعمال
۶۳حل مشکل ازدواج
۶۳اهمیت قرآن
۶۴جوانمردی

- داستان جوانمردی یک غلام ۶۵
- دلچک و امام سجاد (علیه السلام) ۶۶
- هم جوان بود و هم جوانمرد ۶۶
- ارزش جوانی ۶۸
- عیادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از جوان بیمار ۶۹
- جوان هجده ساله فرمانده لشکر ۶۹
- داستانی در اهمیت جوانی ۷۰
- امشب حجله ، فردا جبهه ۷۱
- دهان مردم را نمی توان بست ۷۲
- ترازوی قهرمانی ۷۳
- جوان ایرانی در جنگ احد ۷۳
- جوان ۲۱ ساله که استاندار مکه شد ۷۴
- جوان مؤمن در بازار آهنگران ۷۶
- اهمیت احترام مادر ۷۷
- جوان فقیر ۷۷
- جوان و نفرین والدین ۷۸
- شکنجه جوان به جرم مسلمان بودن ۷۹
- جوانی که از شنیدن آیه عذاب جان داد ۸۰
- جوان تائب ۸۱
- جوانی که قلبش منور بود ۸۳
- شن و طبقه ۸۴
- نیکی به مادر ۸۷

- ۸۷ همنشینی با بدان
- ۸۸ گزیده ها
- ۸۸ برگزیده های خداوند
- ۸۹ معنای دوست از نظر درسی
- ۸۹ اقسام سعادت
- ۸۹ جمله های برگزیده ^(۸۱)
- ۹۵ دوستی چیست ؟
- ۹۶ علمایی که در سن نوجوانی به اجتهاد رسیده اند
- ۹۶ خوشبختی از دیدگاه معصومین (علیهم السلام)
- ۹۷ حاجت نزد خدا
- ۹۷ مرد حریص
- ۹۷ نمونه هایی از شوخیهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۹۸ حمد و استغفار
- ۹۹ افتادگی
- ۹۹ ارزش انسان
- ۱۰۰ عیب جوئی
- ۱۰۰ ارتباط با خدا
- ۱۰۰ مناعت طبع
- ۱۰۱ هدیه به غیبت کننده
- ۱۰۱ بالا نشینی
- ۱۰۱ سوال هایی از علی (علیه السلام)
- ۱۰۲ دوست باوفا

- ۱۰۲.....نسیه
- ۱۰۳.....اهمیت نماز
- ۱۰۳.....در خزانه انوشیروان
- ۱۰۴.....علت خنده
- ۱۰۴.....حال دنیا
- ۱۰۴.....رمز پیروزی و موفقیت جوانان
- ۱۰۵.....نشانه ها
- ۱۰۵.....نشانه عقل
- ۱۰۵.....نشانه عاقل
- ۱۰۵.....نشانه های مؤمنان
- ۱۰۶.....نشانه های پارسایان
- ۱۰۶.....نشانه های اهل ایمان
- ۱۰۶.....نشانه های معاد
- ۱۰۷.....نشانه قبولی نماز
- ۱۰۸.....نشانه ایمان
- ۱۰۸.....نشانه های ستمکار
- ۱۰۸.....نشانه های انسان مخلص
- ۱۰۸.....نشانه عالم
- ۱۰۹.....نشانه های خودباختگی
- ۱۰۹.....نشانه دوستی خداوند
- ۱۰۹.....نشانه های دینداران
- ۱۰۹.....نشانه غیرت

- ۱۱۰..... نشانه های مؤ من
- ۱۱۰..... نشانه های منافق
- ۱۱۰..... نشانه تیره روزی
- ۱۱۰..... نشانه های شیعه
- ۱۱۱..... نشانه های تائب
- ۱۱۱..... نشانه های شاکر
- ۱۱۱..... نشانه های اسرافکار
- ۱۱۲..... نشانه های ریاکار
- ۱۱۲..... نشانه های دوست واقعی
- ۱۱۲..... نشانه های غافل
- ۱۱۲..... خواندنیها
- ۱۱۲..... ماشه سیگار
- ۱۱۳..... نامه بی نقطه
- ۱۱۳..... استعداد
- ۱۱۴..... فقیر و غنی
- ۱۱۴..... فرق ها
- ۱۱۶..... مناطق و محل اسکان انبیاء
- ۱۱۷..... حضرت یوسف (علیه السلام)
- ۱۱۷..... تکیه کلام
- ۱۱۸..... شمارش معکوس
- ۱۲۰..... جلسه غیبت
- ۱۲۰..... گفته ها

- پیری چیست؟ ۱۲۰
- مهمترین خواسته ها ۱۲۰
- ملاقات هارون با جوان دیوانه نما ۱۲۱
- عمر واقعی ۱۲۲
- سرانجام ها ۱۲۲
- جمله های حکیمانه ۱۲۲
- انواع گدایی ۱۲۳
- پند کوتاه ۱۲۴
- سه پند ۱۲۴
- وصیت بوذرجمهر ۱۲۴
- راه شناخت ۱۲۴
- وصایا ۱۲۴
- همسایگان بی آزار ۱۲۵
- بزرگترین ۱۲۵
- آه از زبان مردم ۱۲۶
- هنر آدمیت ۱۲۶
- زشتی ها ۱۲۶
- ایراد از کیست؟ ۱۲۶
- آیه منتخب بخیل ۱۲۷
- گفتار حکما کنار جنازه اسکندر ۱۲۷
- علم خداوند ۱۲۹
- آخرین سخن پیامبر ۱۳۰

۱۳۰	ضرب المثل ها
۱۳۲	ضرب المثل های ورزشی
۱۳۳	نکته ها
۱۳۴	گذشت
۱۳۵	فریب دوستان
۱۳۵	لحظه ها
۱۳۵	خواب غفلت
۱۳۵	اندازه طعام
۱۳۶	ناجوانمردی
۱۳۶	علامتهای پیری
۱۳۶	علامتهای پیری
۱۳۶	نیمی از کتاب ها
۱۳۷	اولین های نماز
۱۳۸	اجل
۱۳۸	جواب منطقی
۱۳۸	منت
۱۳۹	خوب بد نما و بد خوش نما
۱۳۹	مصیبت و معصیت
۱۳۹	مثل عمر
۱۴۰	مثل عمر
۱۴۰	خدا را کجا دیدی
۱۴۰	آثار شوخی زیاد

۱۴۰	اعتماد مکن
۱۴۱	مثل دوستی با مردم دانا و نادان
۱۴۱	ترک نماز و گرفتاری دوزخ
۱۴۱	ترک نماز و آلودگی
۱۴۲	فراگیری احکام
۱۴۲	مقایسه ها
۱۴۲	تشابه دنیا به فوتبال
۱۴۵	مقایسه بین تهاجم نظامی و فرهنگی
۱۴۶	تشابه اعتیاد به مواد مخدر با گناه
۱۴۹	لذت های مادی و معنوی
۱۴۹	کدام درست است
۱۵۰	شعرها
۱۵۰	جوان و هوشیاری
۱۵۱	درد دل
۱۵۱	قدر جوانی
۱۵۱	قدر عمر
۱۵۲	اهمیت جوانی
۱۵۲	همت جوان
۱۵۲	جوان و کمال
۱۵۳	مرغ زیبای جوانی
۱۵۳	جوانی و عفت
۱۵۳	در حسرت جوانی

۱۵۴ جوانمردی
۱۵۴ کودکی - جوانی - پیری
۱۵۵ نصیحت برادرانه
۱۵۶ هرگز نکن تعارف!
۱۵۷ استفاده از فرصت ها
۱۵۷ در حسرت جوانی
۱۵۷ اسباب فتنه
۱۵۸ وفا و ایثار
۱۵۸ ابزار رشد و کمال
۱۵۸ آدمی چیست؟
۱۵۹ خدا کند
۱۵۹ فضیلت علم
۱۵۹ دوستی با ناهلان
۱۶۰ بدشانسی
۱۶۰ مشکل گشا است
۱۶۰ آداب مسلمانی
۱۶۱ گیرنده
۱۶۱ قرض
۱۶۱ سفارش های معصومین علیهم السلام
۱۶۱ سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره جوانان
۱۶۱ جوان و بندگی
۱۶۲ رازداری

- پیام فرشته الهی به جوانان ۱۶۲
- سفارش اکید نسبت به ازدواج جوانان ۱۶۲
- بهترین جوان از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۱۶۲
- اهمیت عمر ۱۶۳
- پرهیزکاری جوان ۱۶۳
- نیکی به پدر و مادر ۱۶۳
- همنشینی با گناهکاران ۱۶۴
- جوان و ادب آموزی ۱۶۴
- نمی توان زبان مردم را بست ۱۶۴
- نصیحتی کوتاه ۱۶۵
- کارگشایی ۱۶۵
- عبرت ۱۶۵
- کمی پیروان حق ۱۶۶
- حالات دل ۱۶۶
- هدف از آفرینش ۱۶۶